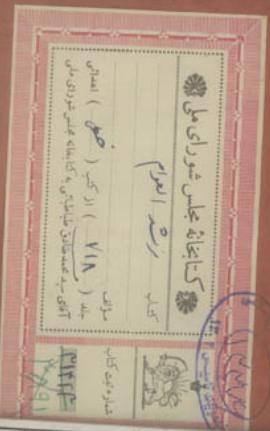
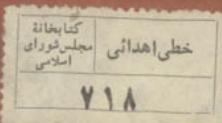
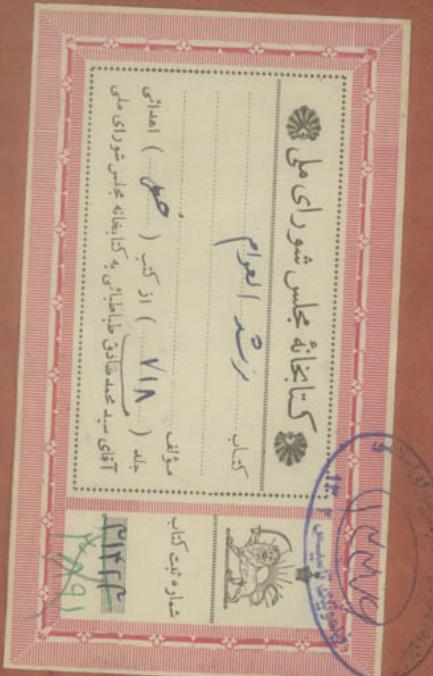
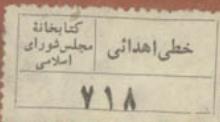
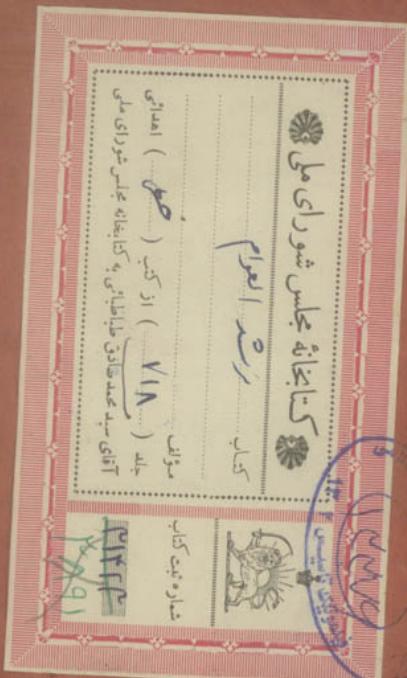


موزه  
سازی  
دی





۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰



مکانیزم این میگیرد که  
برای این اتفاق باید  
که این دو مولکول را  
با هم ترکیب کنند  
که در اینجا میتواند  
باشد که این دو مولکول  
با هم ترکیب شوند  
که این دو مولکول را  
با هم ترکیب کنند  
که این دو مولکول را  
با هم ترکیب کنند

200

سیاه کلکتار  
مکتبہ احمدیہ  
کراچی  
کراچی  
کراچی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**پانچا ب دیمه** رو شیدن موی درست است در این فرج مردیارن روی  
زیر پلکو راه انتشاری ندارد و بعضی از علایق این روزگار شدن موی پلک  
هم کرده اند و خالی از توهنت است **پنجم** شدن سالانه باز هم است  
از زرای مردم گام شدند سالانه از زرای رن و بعضی غام شدند پیهاره  
سالانه مردم گافند افتادند و بعضی مداخل شدند در سال چهارده آنها  
کرده اند و قرول او لاقوعات فیزیکی از اصل اسلام را روشن می‌دانند شود  
انتظار گام شدند سالانه را ناید کشیده هم اینا معلوم نشود سن را  
اعبار میکنند و اما اخلاقی شدن زن و حامل شدن او بیان نیز لایه  
بلع ایت حرمایک علی اینها را علامت سبق بلع کفره اند و گفتن آنها هم  
عقدی یا معامله از دهاد رسود متصل زمان حیض با انعقاد نظر فران  
معامله عجمات و اند زن بیهقی جمال از اشکال نیست بلطف کمال شروع مکن  
در مصایل بیار و مقدمه میداریم مقدمات غاز را و بعد از آن پیغام را  
بد کو حقیقت ناز و احکام آن و بیان اینباره مفنن چند قاعده منثور

**نامه اول** در مقدمات غازات و آن در ضمن چند قاعده  
بیان میشود **منهجه اول** در طهارات است و آن بر دفعه است طهارت  
از هدث و آن حالت است که مانع از دخول هم راست و ای ای ای ای ای  
است مثیرون امده بول و غایط و حب شدن و حاضر شدن و  
امثال این و طهارت از بیعت و آن عبارات از بجات و ای ای ای ای ای ای ای  
نفت بیفت مانند بول و غایط و حب و مثیل اینها و مقدمه میداریم ممکن  
طهارت از حدث را با نترین ها مصل میشود و فروغسل و بیان  
مسائل این هدف و قدر در ضمن چند باب **باب اول** در روزه  
در را و چند فصل است **فصل اول** در احکام زاقام و مریقات آن  
در این چند بسط است **مطلب اول** و فرم منضم میشود و آن  
و دست و غصه و لج میشود از ملعنة از راجب و طلاق و راجب و  
بیهوده کتابت قرآن بعنی رسانیدند دست و بد و بکات از هر کام  
واجت شده اند از این سه کتابت بند روایتیه ای ای بد رسی که بر خود  
حریم ایت میکنند میکنند و مقدمه ایجات از زای مذکور است  
شده است ای  
و فرم دیده کند و میتوار جویی و فرضه میباشد بلطف و خوب ای ای ای  
غیر ایت مثل غاز و طلاق و طلاق و تادت و لیب و داخل ایشود بیت و خوب

المحمد نه ربه العالمین و الصلوة والصلوة على محمد واله اجمعين **اتا بعد**  
چن کوید اتفاقاً مصادیمه ابوالقاسم بن الحسن الباقلي که این چند کلام است در  
آن مصالیه ایات حب الافتقاء جامعی از موارد زیارتیه مفهوم فلسفه کشته شد  
میکند و از اسمی کرده مرشد العوام و مرتب کرد آنیدم چند نایاب  
**کتاب الصلوة** چون فرا ایشان ایال بدینه است و مفهوم آن ایشان  
قول سایر عبادات است از این مقدمه داشتم رسایر عبادات و آن به دستم  
واجب و سنت و کاهه کلاهت بران عارض میشود ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
غازه زیام و ایال آن و غازه های راجح هفتات مجاز های یوسف و زان  
جمعه و عمار عدیت و غازه ایات و غازه طوف و غازه ای و مجاز و روزه ای  
و لب شده باشد یا استیجا از ایام شده باشد و غازه ای و ایال آن غازه  
یک کام است که دوهشانه در روز ایجات مجا ای  
و افضل ایال ای  
بلطف و دیوان و ایال ای  
و کمی که در بخواب باشد برینا تکلیف نیست و ای  
هست یا زن بیهوده میکند و خواهد شد بیهوده است که اطفال را بیان  
ولادارند و اینها را بخدمات عادت به هند و در زیرت که بجهرا طفال هم نیز  
باشد در این عادات و طبع داشته باشند و بیکی ای چند چن **او**  
احلامات و آن عبارات است از بیرون امده همچنان فرج مردیارن درینه

دیگر و خلی دادن جب می رای زیرا عکس که بخواهد می رای قریب کنادا  
و کسی که خسل مت داده و خواهد می راکنند و از زیارتی دکه کجا پیش  
در اوقات غاز ها و از زیارتی کسی که بدل از استجای اباب و پسر اخبار باشد و از  
برای کس که از زیارتی املاک اشدار بازی شوند رای زیرا کتابت قوان و سنت  
است و خود دادن هست قبل افسوس **مطلب** در بیان احتمال که موجود  
و منع می شوند و این بدل رفاقت کردن و بروز امدان بیان است از خیز مبنای  
و همه کار محظی معتقد است شن باشد ای ائمه فخر او حکم باشد در موضع  
که غیر موضع طبعی که خلف انسان عادت براند آن بنی محیث و غور موضع  
اما امام که از جامعه دیگر بیرون یابد مثل سوابی که از زنجی خواصی شد باشد  
و امام اوضاع طبعی رعایت خواهد باشد بدل و قدر اینجا معلوم نیست  
و هجهنین باده که از زیرا بدل زین بعنوان اید موجب و ضوئیست داشت  
جمله موجبات خوب است که برعقل و هرش غالب شود و از انداد و دقیقت است  
که کوش چینی شنید و دهن چینی پیش دید و اینکی وضیحت احوال می بیند  
است و اسماهم تفصیل که بعد مذکور خواهد شد و از اینها لاحظ  
و نفاس و صوت لایرانی می بینند و مواد اشتاند و حکم که اندیشه  
غسلی که بخیه زبان امن بگذرد اشتباهی غاز شناس که بلکه باید در فرم  
سازد بسی هر کس از این امور لایخت این مشکله که حدث اکبر و حدث اصغر  
هر دو حاصل شوند که ضلال رفع حدث احوال است و مفراط اصراف خیق  
در این مسئلله وزن حقیق این است که اینها باعث حدث اصمع نشوند پس  
اکثر از کام که فاعل اصل باشد و غیره اشتباه است و فرض جمله ایست و در  
تلیل خوف به بند و با کش شود و از زیارتی از موجبات و ضوئیز هدایت  
**غسل** اقسام می کنند غاز می کنند دیگر وضو می گیرند و هم چنین می بیند  
و امام اوضاع پس از اینچه که از سه دور نکنند مشغول و زمزدیت بگمال است که در  
این مدت سه دور موجب و ضوئی از ازان و نتن سر تزلیل ایشان یک حکم بروز  
و ضوی اغسل حیض می کنم که این احداث است من بخواه حوض و هم چنین  
نهایت نظر بحال لحوال مجهمة اینکه این کسان غسل ای اسقاط و می  
نیت چنانکه بعده از آن شوی هم کفت حال اصل ایکم اکبر اینها می خواهند  
و می سه می تحدیث دیگر مثل بدل و غایط و خوب و بعض اینها معاشر  
نشانه باشد و مفروض که از نسبت اماوضی ساخته ای هوطات **مطلب**  
**چهارم** هر کس بقین ملیه ای از دیگر اهل باشد خواه شد

غشوان ساخت مکر و مخفی که بند روشنان و ایج شدن باشد اما ها که  
وقت داخل شود و موضع استئن باشد پس اگر و مخفی که دارد از برای نهاد  
و ایج و استئن ساخته بوده اما از برای همچون که قصد رفع حرف دنار که  
باشد مثلث و همچوین تلاوه قوان ای خوب است مساجد با از برای آنده طبادت  
باشد و خوانان یعنی همان اتفاق است اند بلند و ضریب دیگر و کار نهست یکله  
هر کاه در نین صریح اقصد رفع حدث نکند بلکه قصد فعل ای بلند یکله  
آن ای کلدان مشهور طبقه حدث باشد مثل فراست قوان و اعماق آن ای  
نمی کافیست و اگر ای دضیف می دارد ایان شغل باشد بلکه مثل و ضریب  
مخدودی ساخته بوده است در اتفاقات و ضریب ایکل است و احاطه ایان  
است که حدت بعلیا در دو بعد از این در فرمایاد باله و ضریب مسازد  
برای غاز نیز قصد قوت و قیمت و ایج درست نکند و هم ضریب دیگر که برای  
اگذت مذکو اسلخه باشد و بعد از آن معلوم شود که حدت از دیگر  
از دضیف ایاع شغل بوده است اینهم مثل و ضریب مخدودی است و اما  
وضریف که از برای خواهید بطبارت ساخته باشد ای اینه ای ایت که با  
ان دضیف می اند غاز کارکن مطلب دوست است و دضوره واضح ای ایار  
از جمله ایاد و ضریب ایان غازهای سنت و طران سنت و سارهای ایان  
چ و قرابت قوان و مسی کیا ت است قوان و با خود داشتن قوان و دارن دخول مساجد  
واز برای ایکله با ای و قیو باشد و ای ای می باشد یعنی تمام دخول و دست  
ان دظاهر ایست که هم رضو و ضریب ایان ایست که جای ایست پیش از دخول  
پیش است یکی و با برای قیو با همین می باشد و ای ای غاز باشد و ای ایکله  
هواس باشد و همچه ایکله در تابعی دضیف مقدار  
در این مورث در محبت این و ضریب ای از دست ایکل است بلکه گاهای  
محج نیت و ظاهر ایست که هر کاه ای ایکله در ای دست و دست نان می بیش  
اما آن دقتی که می سست می شود مخواهد می باشد ای ایت باشد و دست نیز  
از دست غاری چشم می باشد و در درونی که می سود و در درونی که می سود  
چنین است ای و ضریب ای ای طلب همچوین دیگر و دست در درونی می شوند  
چنانه و ای ای می بینید در درونی که مصلح معتبر به حامل شدن باشد  
از رضوار ای  
ست است دضوار ای ای خواهید نشانید مادری بیچب و ای ای ای ای ای ای ای  
ختم و جم بعد جام و جام که دن بازن حامل مدح ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

انت که حلم است در حال بول و غایط کردن بلکه در حال استخاهم روی سیل  
نشست و لیشت بقید اشستن دمعتین دوکردن و لیشت کردن بجع بد نا  
پس اگر که روز بقید شنید و سریع و تراز قبیل بلود آندانه نمادار و ملطف  
انت که بر حکم دنگل و پسر محابی است **طلب دویم** و لجاست شست  
محج بول باب و بعض علاطفه المدله که اباب میسر شود نیک و دکمه و ممث  
امن او اجرات ازاله ایلوب بکند و دلیل بران ظاهرت دلیل ایلوب احاطه است  
واظیر ایلت که مسی شستن بیچه هیین قد که برازن موسمه جاری سازد  
هر چند بسیار که باشد بیار و العین بجاست کافیست و همچنانست که در زمانه  
بشقی و بده و هکاه ازاله عنین بد و دست مایل دست بشود دست مایله  
در کاریست و هکاه ضوری باشد مثلانکه محج میزد بایصن لغزند آن  
باشد و نادست غلی بالا نیشود دست مایل و **ماخچ غایل** پر و راجا  
محنایات در میاد شستن باب و استعمال کردن حم طاهره، ملائکه  
و کلیخ و کهنه و پیغم و غیر این انشطا ایکه ازاله عنین بجاست بلند و این است  
که بالک شدن بجاست کافیست هچند بیک بآن مایل دست باشد و احاطه  
انت که سرمه ته عاله هچند بیس طرف یک سنت یا که کشم باشد  
احوط از نا است که مسک و خوان هم سعد دیاشد و قسم طرف بیکم  
المقانکند و چون واجب دالمنه اند این طوان خصیف است **وزدالا**  
و ایج بیت بیعنان برق و لعن ندک که باقی میعادن نیز نمادار داده ند  
پس همان نت اند در استخواب هم زن نمادار دایکم کفیم که اسنم ال جم  
طاهره کافیست در وقتیست که بجاست از فرض معتماد تقدیم نکرد میباشد  
و اگر بعدی بوده بغير ایلوب بیچیزی ایلشود و بایدیا ایل ایلیم و ایلجه  
کنک و شست ایل و ندو ایل کردن ایلست و پنه و غیران در کاریست  
و حمام است استخجا کردن با سخوان و سکن و خورد بیامشان و میره و  
هر چون که در زند خل احترام داشته باشد مثل درت قران یاد عایارت  
مقفل سر بکد بعض اوقات منیز کف مشود اما که عصانین کاری بلند  
و از دس نند بیان ایلهاست که مووضع یا که مشود و بعض کف ایلها ایلشود  
**طلب سیم** سنت که در حال خلاصت من بخس ایلخن ایل آشید آشید که  
خانه باخمه بیشود بادر کرده داخل شود و بادر و در که اوران بیند و سنت  
بوشید تنس و قلای بر سر اندختن و مفتده داشتن پایی بجبار و قوت رنجل  
و پایی راست در و قوت بیرون امدت بعکس مکان شریف مثل صید و غیر

و خواه غیران و بعد از ان شک کنند رحلت بنار طمارت میکنند و بهان  
طمارت آن قنایی مکنند که کاه اعتقد این باشد که باقی طمارت غیریان غاز کرد  
و نایار پرسیان زند عذل حرام کرد و است و هم چنین کاه بینی هدیت داشته باشد  
وشلنکند که ایلها زن طمارت بعمل اصل باندر رکه خدا رخاست و رایج است از  
طمارت بعل و بدو هکاه بینی دارد که از زوحیت و طمارت حاصل شده مثلاً به  
جزم دارد که هم بزیمه که وهم وضع ساخته ایمان دنکه ایلیش و کلام بند بوده  
انت ایل ایت که در حمله مخدوش است و ایج است که فویلیا زند **طلب**  
**چهم** مشهور است که کیان اسلیل بول داشته باشد و هکلش باشد که  
بول خود را نکاهدار از ایل هر غاز و ضریب سازد و چه مهان است از زیارت  
تجاست کیش باکش پاره که چه بول را مخافت کند از نهدی باخورد داشته  
ماشد و بعمر که مکنند سلیفون غنیمه ایمان دنکه و بعض هم  
ظرفی و عصرا با ایم جم کنند و بک و دضور ایمان کافیست و همچنین مفید است  
غشا و احاطه بکد ایلی قول مشهور است و همچنین غلور دیکی ایلار تکم داد  
باشد و تو اند خود را نکاهدار از غایطیا بآدایست که ایل هم شماره دارد  
میار دوا و ایل است که صاحب سکل و بعلن هکاه دانند که ایلار عامل ایل  
ز عالی میشود که قیاند غاز طقام با وضو بکند انتطاوان زما و ایل است  
و در این صورت که چنین زمال میس شود از ایل که کیان ایلک دار و دیا ایلک  
انتصال ایل دن غایط درج برهظ شود قبل از شنبه در غاز و ناده دلخان از  
شکلش چیزی بین و دل مشهور است که ضریب ایل را همانی که کیان است  
است غام کنند مکنند که میتوانند که خود را بعمنار فرانکه دار دلبر و  
بسازه دانسکی دچنار که علام فرموده است دو در بیشتر که مزدیب مشهور  
هم ایل باشد همچنین ناکاه امدت بول در آزاد اسلیل بول را جامی از علا  
که که ایل که دنکه و ساند را همانجا بنانکاه و بعض کفه ایل که ایل دنکه  
غان خود را مخافت کند و ضریب ایل زاد غازدا از ایل کنده و ططف احتیاط ایل زاد  
مسایل نکاه دار دکه دیار دل ایل ایلها هنچ راه دارد **فصل دویم** در ایلکه  
ایل بخلار فنت و دران جند طلب است **طلب اول** و لجهات بیانی  
عویت ایل که حرام است که ننک کنند بعورت و ان غیرین دکار است و خصمها  
بلکه سنت همروت ایلی هیشند ایلهاست و همروت دریمه دکار است و خصمها  
و غنج غایط و عورت زن هنری است و دریاست که داده است که بیشتر  
از غیر شهر و ایلها چند که سایر بدن دان غیر هارم هم باید بیشود و این

ان وهم آنکه کفتن دخواندن دعا های گوارد شد است در وقت دخول و  
کشف غورت و در وقت اشتن و در وقت بول و در وقت کون و در وقت نظر  
کون پهپاز و پیرون میابد و در وقت فاغ شدن و در وقت بیردن امده  
و در عالم ریشم در وقت پیرون رفت و دعائی گوارد شد چنان و  
ست انت که سینک و عنالان که رای طهارت میخواهد پیش از وقت مهسا  
کند و اول استخان افساط پکند بعد از آن باره و افضل الست کدر جات  
که پیش از متوالانه اکتفا کند با استخان کند و اکل ازین انت کار اول  
لشک و لمنیان استخان کند بعد از آن باب و سنت ای کان سکمه ای  
کش استعمال کرد باشد و طاق باشد و چفت و استی اسبی از بول  
بیمه ای که بعد از آن اکن طوب مشته و ظاهر شد جامه او نجس شد  
و دضوی ای با محل قشوده بعسان بعد از آن خواهاده **خطا**  
**چادر** مکره هست و در کردن بساد نیست کردن و غاهه ای نیست کاری محظ  
محصول بول نیست بلکه در غاطه های چنیات و مکره هست که در فرج  
خود با یقین لفتاب یا ماه بکند و مکره هست بول کون در زین مخت د  
و ریا خصوصاً ای اساده بلکه در غلط داری مکره هست و مکروه  
اشتن در مواد داعن مثل سر راهیا و خان گردن ببرندانه مامتل  
کنار های اوس رجا های از رفاهی و سیسی های از رفاهی و مزدیان  
زور مایند و در زین بیت میوه ده خرماد در فرن که میوه داد و بین  
باشد و در رسیخ حضرت مثل موج و موش غسل ایها و بین قردد  
قرستان و در حال ایستان و مکره هست بلند ایلن و بول در رهای طل  
دان نیشت بنخلاف میسی ای کردن و حرف زدن بغيره که هدا و آنکه  
و حکایت بحقیقت و ایشانیدن و اشتبه ای دست ریا و بدست چیز  
های و دلایل ایشانی باشد بلکه دلخیش ده خلاطه  
حال ایان ایشانی در دست ای باشد بلکه ایاد ایشان و غاطه علیک  
بیچینی است و ای در وقت کنیت کلمه شنیدن کیا خاست با ای شریف میں  
و ایکه حرام است **صلسم** در لبیشت و غوات و دران چند میله است  
**خطبادل** و ایج است در نیوشتن رو و شفتن رسیه ایان  
و میخ سرو و پیش ایها ایاد و بینه ایان ایجست طول ایستکاه موانت  
با خرزخ داره ایشند راست که رکبه ایا ایکت زرک و ایشانی  
و هقدرا ایشنه که دلخ این شود و ایج است شستن و ایمه ایج

نیست و هم چنین عذار و ایان مویست که ای ای خوشیه میرویدن ای خرمه  
کیش و هم چنین عارض و ایان مویست که ای ای خوشیه میروید در طیز و د  
هرقد ایها ای خوشیده که در باشد باید شست و هقد رخاج باشد  
واج نیست و ایام ای ماضی خدیف دان جایست که موییده ده در در طیز  
بلنگ ایشان نیز چنین ایت دنال ایست که دنال ایشان میگردید ای ای ای  
تیزه دام ایشان بیمه ای ده سفید که در در طیز پیش میم است در ده  
جای پیش ایکه میگردید ایشان ای ای ای و بیمه ای ای متری  
الخلاق هست ایکه میگش ایشان ده بنداره بندید ای ای ای ده سرینه ده ایان  
کس که موی سزاد نیز ده آیویش رسته ایم اکتفا بیش ایشان میگندیده  
موی ایان معینیل بکند که ای  
و هم چنین در ایشان و موردیت ییمه ایکه بعضا هستند که ایشان بسیار  
بلند و در عیا بسیار باریک دارند و بعضا همکن ایشان ایشان ایشان  
میان ایال خدم دا بکند و در لجه ای که ایشان ایشان ایشان ایشان  
موریل زن ده میز زیلشیده ایشانی زن و خدی که ای ای ده قاره ایه ایه  
ای  
و داج نیست در و دو و دو که ای  
غیر ایهان شستن ظاهر ای فلست و بعضا همکه ایکه هکاه مویشک باشد  
بعضی که بیست رده در مجلس کنفرنکه ایشان ایشان ایشان ایشان  
داقویل تویل اولیت ای  
مرغیها ای تاسی ایشان و دندی ای  
 بشوید تاسی ایشان و دندی ای  
امده باشد و اکدست مود ایشان باشد ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
نیست و هم چنین باید هم حایل و بیدن شانش و هکاه ایشانی شنی ایشان  
ای  
کشند ایها ای  
ییکه همکه بندیده باشد و زین ایشان تاحدی که ظاهریت زیکم دیکه ای  
شود و ایج است شستن و زیاده میان و ایج نیست ای هکاه جیل کیا که  
در زین ایشان باشد ایکه ایزیست ای بظاهر ایشان و ایج ایشان  
داکر ده باشند مانی نیار و سیاهه ای قلیک که نار کست ده ریشه  
ناخیا باید ایشان چرک یاد ده دمان دسیدن ای بیست و ایج نیست



از پروردیت برداشته است و بکریکن جن و خوب و خوب است پس در این  
گاه هم کم سلطان است همهند نزدیک عاند مکر را باعهای کاخ امیر خانی  
آن باشد مثل هر چیزی که میخواهد و منغولی امروز بکسر شده همچند خل  
خان شاه باشد و دخانی خواهی داشت که در مردان اینجاهم سلطانی  
نمیتوان که در دور دخانی امکارهای همین طبقه میکنم و بنام آنکه این امور  
بکسر شدن همه اعضا این سایه را کرده اند باین معنی کوئی زنی در هر چیز  
اعضای سایه بقای باشد که این دفعه همین دفعه همین دفعه همین دفعه همین  
کفکدند باید این دفعه سایه متصول باین عرض است باشد و بعضی کفم اند  
باید همیز اعضا این سایه متصول باین عرض است باشد و بعضی کفم اند  
**حظر حمام**  
شرطات در حوض بست و ملامه اینست تخصه فعله امور به معین است که ممتاز  
باشد از غیر نرقی الیه کافیست از برای او یا نکند ای و بایع بر فعله اهای  
باشد بعید کردن از فصل معبین از برای همان ای و برای همان ای و ادعا شن باشد که  
در وقت کرد نه فصل این معنیها باید کند و این پل هر کجا پل باشد از وقت فصلها  
معین کنه با یعنی که ممنوعوش ایست که مثلاً و ضریب بازدست ایانکه  
از بعد حد میزنده زیادی ناظر از برای خل و بعد از بعد از بعد میباشد که و پسر  
سازده همان نهی که در نظره لذت شنید اینست که اورا باید فصل میبارد  
بری همان کافیست و ضریب و بست کرد وقت اب ریختن بر و خاله همیکا را بد  
که حضر میشان از برای رفع حداث از برای اصلاح شدن بازی همیکه کاهه غافل  
باشد باله از این معمظو روات درین صورت العقبا بد خود مانند که و پسر  
یکند و تک همان چنانچه مخاطل شدم کافیست دیگر فضیلی که کرد بخطاط  
ومتصول گردن این احتراء فعله در کار بابت دهن معنی استند استدانت حکم  
است که فهم کشند اند بعید این دخانی فصل بنت خلاف ممنوع شود و دانکند  
و هایچ منظر داشت همان اورا باید رعایت رعایت این فصل باشد درین و نیست  
که دهجه غار خطا یکدیگر بازدست که غار میگردید و غریمه ساز از برای خدا یکدیگر  
این نزدیک بیانی است دمنان حضور رفتک مطابق در دعوهای است و دصد  
وجوب و سنت و رفع حداث در اباحه غاذ و ادویه و اقضاضیه اینها هر چیزی از بین ای  
مدخلیتی و تینی عادت در اندیه باید فضد بکنند این معنی که فضد اتفعل  
آن صفت معمین اورا مدار و درین بعادت مثل یکی مخصوص است غاز خاص  
لکن از نظر اتفاق اینا دارای اول اطیع صیغ از غماش قانع و غارضه اینها میکند  
و هیچ یهد غاز صیغ را بلند پس همچویی بید فضد بکنند که غاز صیغ بیکم

ضم کند از اشاره راه نایق را با دوضو خود کنند که هم به میلند چون وضو  
می بازد و مقابله ای کنند با کنیت و پیغم را شایع نهست داده بخصوص  
که داخل محل مکریت مثل غاریش از مرای و سنت روز زی و سخا  
الله در غار کنیت چشم بلکن کدن غیر و امثال آنها و امام کرد سلطان  
در یکی مثلین کشند در وضویاب سرمه یا کرم شدن در پسلیاب کرم  
با کرم شدن به از کدن در لاتاب و امثال اینهاد ران خلاف است اطمینانت که  
هر کام مدعی تصریح بخواه اطلفت چنان قوت دارد که اگر اینهاد نظر نداشته  
تفاویق از برای احصاء عرضش است خواهد کرد که این عمل را با کنیت و اینجا  
اجتناب است بعد از اینکه این احصاء عرضش است خواهد کرد اینکه این وضو اخراج  
شدن با اینکه کسی قریب دیده بعده باز ظاهر است که اینهاد راه  
آن دلیل تبریضل نباشد اما اگر درین عادت قدر دیگر خود ملی یکی بدل  
یا ضم کی و بیت قریب این معنی را پس ماند این طلاق است و هر کام در ریاض و من  
تفصل کند نفع و ضروری این آنود نکند بیت و ضروری این طلاق است هد  
تمام کند و اگر بود کند بیت پیش از اینکه این اتفاق شود این ظاهر است  
که وضو صحیح است **نیزه** هر کام که عدای اتصد است کند در وضوی  
واجب ماسکل ظهر این است که وضو عادی طلاق است بلکه در صورت جمل  
بسیار امکان امتناع این چنین است و اطمینانت که وضوی سنت رادر  
حال اشتغال ذم برایج میتوان که هبده ظاهه شیر را نشست که نیزه این که  
**مطالع** چشم جائز است و ضروری غصیع مثل اینکه که مطالع اب کرده  
از برای خود کسی بذون اذن اجاز وضویاند و از خوش گرد خارغین  
ای ببردارد بلکه وضوی ای معلم باشد که اینهاد با اینهادی  
پاران و ریختهای میان الاصل باشد که اینهاد که اینهاد را بخست همکنن  
یا اورده باشد با اینکه ما اگر پیر باشد اما اذن داده باشد در وضو ساخت  
بعنوان صرع یا بخوبی مثل اینکه ای دیامن کنده اینهاد روز  
مثل در خانه او باشد پس طی این است که این خوف خانه ای دیامنی که می باشد  
از برای استعمال و ضروری اینکه اینهاد را اینهاد شاهد حاد و فرمان احوال مطلع  
باشد که صاحب اب را اینهاد و ای کلام اینهاد معمول میشود که ای داده  
حاصل شود و اینهاد را بعض طلاقه عیشود که این کام کا نست داده اینهاد است  
اما از هر چهار که مطالع اینهاد را بایزات و ضروری اینهاد را  
اذن و همچنین مطالع اینهاد را بایزات و ضروری اینهاد را  
اذن و همچنین مطالع اینهاد را بایزات و ضروری اینهاد را

یا اند صبح میکنم یا فناز فناز میکنم هر کام در نهاد کی از نهاد میکنم آن  
و میغیرد همان میغیرد دیگر برخال تبلیغ اینجا مخاطب کنندگان نهاد نست  
لکن را بکرید و اما اگر میکنم نهاد نهاد فیکه برخواست مخاطب پس اینهاد  
حال میعنی یکند و بعده این نهاد نهاد تبلیغ کریده چنین در وضوی و اجرد  
و غیران یکی معلوم شد که میکنم داشت که اینهاد را باشد نیت متحمل  
بعادت باشد اگر اینهاد اینهاد این است که در همه حال باشد نیت مخاطب  
لکن ناند در وقت شروع بخانه یا موییان دلیل نهاد را که اینهاد  
که غافل ای اینچه منظر را دیده نشود بیت خلاف این نهاده بیوی محاب است  
و اما اگر اینهادت میکنم است و اینهاده قدر دی میکنم همه دو همایش  
که ماید نهیں کنند یعنی راه اخراج بینیم هم نیست مثل اینکسی  
ان دلیل تبریضل نباشد اما اگر درین عادت قدر دیگر خود ملی یکی بدل  
یا ضم کی و بیت قریب این معنی را پس ماند این طلاق است و هر کام در ریاض و من  
تفصل کند نفع و ضروری این آنود نکند بیت و ضروری این طلاق است هد  
تمام کند و اگر بود کند بیت پیش از اینکه این اتفاق شود این ظاهر است  
که وضو صحیح است **نیزه** هر کام که عدای اتصد است کند در وضوی  
کافیست که تصدی غایصه ای درز را ایکند و بیکت تضاد و اراده کاریست  
نه چنین که که هر که وضوی تجدیدی غیاره ده و ضروری از برای امداد میزد  
شنازد و هم چنین هر کام کسوم شسته باشد که این طلاق و جم و اجرای است  
تکریب غسل هم میکنم از برای خداوندیت و حروب و اسخاب داد که نیست خلا  
اینکه قاعده اینست که هر کام احوال مختلف باشند در نظر و توجه کنند اینهاد  
لکن راید در نهاد نهاد میکنم باشد که این احوال است و هر کام  
منظور و نیت است در یک ضریب میکنند این نیت میکند جن میکند کریبت و میزد  
از دصد قدریه و کردن نهاد راید خداوندیت و حروب و اسخاب داد که نیست خلا  
چون خداوندیه است میکنم با اینهاد خداوندیه اینهاد را ایکند با اینهاد ایکند  
نوای بن بد هد و اینچه غایب از اینهاد اینهاد ایکن توکام طصل میشود همین  
است و همچنان این ایکن که ایکن ایکن شکر الحست و موجب تقطیع است میکنم  
و از زین بیکن ایکن که ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن  
میکنم و همچنانی هم ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن ایکن  
و این مختص و میکنم است و باید که داعی بر فخر همان نیت باشد ایکن ایکن  
اگر باز برای اینهاد مطالع کند بمعنی و مصدق خود نهاده داشتم باشد غایب ایکن ایکن  
فضل را بچنی که مطالع شایع باشد ایان هم کند مثل و مصدق بر همیز کردن بازد

بالد ظاهرات کرساندن تزییمه اجله این جای پس و زیاده دامنه  
مع مذکور و پایان کریم مسح رامیانند بعلاده حاشیه بیان کردیم در با  
مح بیان آن تفاوت کرد اما میسر شود لیست لامباینده است برچیره  
ماله و بایان جبریل پیغام نخشم باکفه باشد و کرچن شد چنین یکی  
بر عواد بکار بر و مسح کند و اما آن رئیس در حقیقت باشد که بر وی این جبری  
باشد و مکن باشد شش این طرف از این بود و این رزم بلکن داد و اگر در  
دست ماید این رضی غیر سدست ماله همچند مسوی شست بدل  
باشد و اگر این میز شود ضرر نیست دست مالید و اگر فوائد چنیزی بر ره  
او مکار دودست شر و عالم اخطاط و ظاهر است که دل و شکنی  
که بر روی او چیره، باشد هم که زخم داد و اگر درین جای هم بکندا خوب است  
ده که این مصطفی اصل انتوان شست و توکل و بجهیه این دست ترا ماید و آنکه  
جبری هم نماید مثل این اعضویه باشد این درین صورت باشد نیم  
کرده و چنان اعضا همچو در کارنیت و هچنین هم اعضا هم که ماید  
مسه کرد این حال داشته باشد و همچو اینچه ذکر کرد در حکام جبری دو قسل  
جاریست و فرق مابین وضو و شستیت بلکه درین هم جاریست و ده که چیره  
متصوی غصه باشد مثل اینکه دست او شکنی که بر دلست اند  
از عزیز تا سانکشن را کفر است این دینی و ضریمیاند و علی اقتصادی چیره  
مکنند همکه از عرض علاوه از این داشته باشد که همه جمیع اعضا هم که ماید بشویه  
جبریه داشته باشد بآن عقاضی این مثل کند و اینه انت که درین صورت  
جمع کند مابین این دین **تبث** هم کا که رضو و بجهیه ساخت و بعد از این  
عدر زایل شود و این دعوای باشد اقرب این دست که در این طبقه شود و لوحه این  
است که ناقص بیلیار و در دو ضور را العاده مکن **مطلب هفت** هم کش کش  
کند و فعل از اغفال دعویه این و مشغول و صوره است باید که این فعل را بدل  
یا بورد بعیان این ایضیه ایست بعلی بادر دکار از این دعویه از خدا است و  
عمله کی دلخواه است بیان برای چیره نیست و اما اکنون از شکه دعای  
خوبی این و مشغول اغفال دلخواه است بیان چیره نیست که برای اینه بر چیره  
نیست و ده کاه بقیعن کند و بعقار افال و ضرور گنبد هاست این مابین  
کرده دارای این بعل ایضیه ایست بعل بیار و داشته باشد اخلاق و علاوه از این دفعه  
که راشک در دز و ضو ایضا ایشک میکنی مثلی غافر **فصل چهارم** در ادب  
دعا و ایضیه ایست بعل از وضو و مسواک در دن در دن ناید بسیار

صاحب این منع کند یا علم هم رسید که راضی است باکن حاصل شود بعدم رضای  
نحوه بناد کریم بخوبی و غیره در دن دخله ادیه ایه و خواص اصحاب این معلوم است  
و خواه ناشد اما اوردت این حمام و جمع کرد در حوضها مثل اینها بیار چون  
این از بدعای از زیدیم بود موظیه هم مفعه سایر بوده است این نظره است که  
اینست و اما اکمل معلوم ناشد پس در این اشکال است و آنکه این نظره های  
محله که لغصب کند پس ظاهر است که حکم سایر باقی است و جوانا است و موضع  
ساخت و دفعی ایشکه و خواره ایه ایشکه است که حکم غاصب غاصب غاصب غاصب  
هم بکنده چه ایله غایل اینست که مالک ستره او با خوبی است و دلایل ایه موضع  
مشتم شود بایه مباح که نهانند تمام اتفاق ایه باقی است و دلایل ایه مخصوص  
پس مشهور داین است که استغوا هم کلام جایز است و دلایل ایه اشکالی  
هست و هچنین هم کاه سکان این ایه و دعویه ایه ایه و دعویه سلطان و دعویه منکل  
واجوط ایه است که همچو لک دعویه لاساز خدم مسادره دی کاب مباح بعین  
مکن باشد و اکنیک دعویه ایشکه باشد ایه دیک بهم رسید ایه ایه ایه  
تعمیم بکند و شرط است در ایه دعویه ایکم پاک باشد و دعویه ایه باخس باطل  
و ایمه کاه مشتم شود ایه بیکم منشیه دیکی زد و دلایل ایه  
افتاده و مرده و ایکمال غذا که کلام تکمیل شده ایه دلایل ایه ایه  
از هر دو این ایه ایه و دلایل ایه و دلایل ایه ایه دلایل ایه ایه  
کلایه و عزیز نفع ایه  
ایه مطلق ایه مضاف مشتم شود ایه دلکه ناشد هر یک جاده و  
سازد اکنیک ایه ایه و دلایل ایه ایه ایه ایه ایه ایه  
نمکاران قم کنند **مطلب هشتم** و ایه است که ملک خود می ایش و دعویه ایه  
باشد در حکام ایه  
و دعویه ایه  
**مطلب هفتم** و حکام ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه  
که ایه  
بله است ایه میتوانند در این جاری کنند که همیزی او زندگان ایه  
و اکنیک دلکه هم که ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه  
که میله که چشم چشم بله است دست تبریده عاتی عاله دهد حکم چشم  
که هنایی که رزم و جعله دو ملابسه باشند و لیک بیت جاری کرد ایه  
س روی چشم بلکه همان دست ماید ایه ایه ایه ایه ایه ایه

دارد است دکمبل از پیش از موشکید بمنار و پیشکند و هکاه مسوائے باشد  
ماکنست سپاه و همین مسوائکند و دست است که نای کران و همومساوه  
اگر در شاده است در طرف راست بکنار دوست دیان فرد و دید بیفته  
دید است راست آب بکدانه بدل است چپ دیان دست راست را بشوید و اما  
مثل اتابه و لوئین پیانه ای طرف چپ بکنار داد و از زای شدن دست راست  
ایرا و زند بدل است لذت از انجا بکرد اند بدست چپ دیان دست راست را  
لقویه و سنتات لس لایه کفتند را ولد ضرور شدن درسته ایان بزند پیش از  
اکنده اخلاق خوب بکند از ای بول و خواب یک به دار و اعطا غلط در مرته و دوده  
کم مطلق است باشد یعنی خواه از نظر خواهد دضویا ز کردست در دوده  
میعدیان و سنت است مخصوص کردند بعد از دان و استثنای کرد بعد از  
آن هر یک سه مرتبه و سنت است که از عهد دهن بکنار ایان دهم فهم ایان  
که اب درده ان کند در رغام دهان بکردند بریند و استثنای ایان کار ایان  
بکند بالاند از بیل و بر کرد اند و سنت است که بالا فرد و رساله ایان اب بجیع  
دهان دلیل بکند و سنت است کشان چشم دیده ایان و ضرور بکند اینکه ایان  
داخل چشم بکند و عایا که داده است دندز هر یک ای افعال بجز ایان و  
سنت است آن دضرور آشاد ایان کند و ای  
اب از هر چندی از بند بکروید یکی است که دیگر شدن دسته ایان  
کاپ و ضرور بکند باشد و ای  
نید ضرط هشت یک هفتاد و سی هشت عساکر ایان چهار  
یک شوشقا و هماریک مقال و هماریک سه هماریک متقال ایان  
و بعضی استخوار ایان اغلب این میدانند و ای  
کمیست که هر یک از دوده و سه ایان داده ایان بکنند و بعضی کفه ایان خواهی  
وقول اذل ایوان ایات و ایاده ایان بخون بره عضوی هکاه شاد ایان  
وضمومیت باشد و ایان بخون میست دیان معنی دیوان شدن نیست  
بلکه داده باشد ایان است که هر دنگ تمام غیر ایان شدید دیان رساله ایان  
دی دیار ایان بخون این معنی منظور نیست داماه که ایان دنکند بیکنند  
دست یا سبب بخون آنکه ایان من زند بدلست ای  
کغنه دکن لکله کاه حاجت ایند سه با هم من ندارد بلکه بیشتر د  
اما سه باز شتن هیک ای  
هکاه معنی باب شتن هیک ای  
برین د

**هکاه بکند و معمقد رجان و شوهم ایان باشد معلوم نیست که دضویا طل**  
شود مکرمه است استخوار دروضویا یعنی کسی که دیگر بدل است او بزرگ  
و ایند و فسدا بعلی اور دام امثال ای  
بین کراحت ای  
علیم محمد حنفی را ای  
وصویا خافت بلی که در ایان کم کرد و ایاند بکه ایکی بی ایان شنل باشد  
اما ایان ای  
در غیره میزه و میزه که ایان ای  
وصویا خافت بلی که میزه یا متصفح شنل باشد بغير جانت ایان  
و کی ایان دهان با ایان بیزه و دهه باشد بغير جانت ایان که میزه  
با ایان بیزه و دهه با ایان بیزه و دهه با ایان بیزه و دهه با ایان بیزه  
بلکه هنیکی بی بی و ای  
که غیتوان با ای  
وان ای  
چن ایان ای  
دانند و اول ای  
از ایان غسل و ایان ای  
داخیل کرد دست بخن دیان ایان بیزه ایان بی ایان شنل با ایان هم من  
نیاره دام ایان هم من و خواهی ایان و مثل ایان که بقدر رکونیا بیان هستند  
هیان رنده که در ایان غسل کند ضریل ایان دوکرده است خنکاند ایان  
وضویا بیکل و بیکل ایان  
**دویم در غسل ایان و در ایان دده مطلب ایان مطلب ایان**  
در رصلیا و لجی و در ایان دده مطلب ایان مطلب ایان  
شناخت غسل ایان و غسل ایان و غسل ایان و غسل ایان  
غسل ایان و غسل ایان و غسل ایان و غسل ایان  
و شیمان و ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان ایان  
غازد ایان لشود بیش و جوی غشیان که مکان غسل که و لجی شد  
بیزد و شیمان و ایان غیره که کنن که غسل ایان ایان ایان ایان  
چن ایان  
آیان همیزه بیزد هناری و هم چنیت دلجه ایان ایان ایان ایان ایان

برای هر کتاب فان اکد لیج شده باشد پسند را شنیده اند و همچنان از زیرای دنگ  
کردند رسیده ها از زیر ایل خلشیدند رسیده کردند رسیده هم اکد لیج شده  
شده باشد و همچنان از زیر ایل اکد لیج شده باشد اما ماغن سوپها  
باشد ان قرایت و شعرها است از زیر ایل ایل اکد لیج شده باشد ایل ایل حاتم  
سچیده داجی پاره ایل  
مشهوران است که زاده از هفت ایل  
خالی راشکال نیست و مصلحی غیره ایل  
چیزی مثل نفاس دهم چین داجی لیج شغل هنایت از برایه ایل ایل ایل ایل ایل  
در بوده داجی هر چند بعده ملایر دکده اند در وجوب از زیر ایل ایل ایل  
رمضان واقعه در زیر دجوب است از زیر ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
مثل در زیر دنگ دغیل ایل  
شامل در جویی ایل  
نیت بغل بکار عدایت بایق ماند تا من میش اند ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
واقعه در زیر دجوب ایل  
و همچنانی مثل نفاس رامانی ایل  
دو زده در رسیده هنایت فان دوقولات و اطیاف و جوب است و نواند بعلان  
رسیده دن و مکث در سار مساجد پیرا ظری عدم در جوب است و نواند بعلان  
فران ایل ایل ایل و معنی ندارد همچند سویه کجده داجی ایل ایل ایل ایل  
که نان رنی در زعد رشت مسیه شدم یکند بدلا ایل ایل ایل ایل ایل  
شود و از کلام عطا طاهره پیشود دکده ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
بجا اورد نیفیل کارکنده راجیمه بکور دنمه اویاشن کنیت ایل ایل ایل ایل  
و ایل  
در عالم ش موز اند نیت داجی بکند از زیر ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
هم اکنیا منش اند که مطلب ددیم و لخایت غسل رسیده کنید ایل ایل  
میلن ادی رسیده ایل  
که که ایل  
نامخ ایل  
از بیک رسیده دن او و مشهور ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
استخوان ایل  
استخوان باشد و ایل  
نماده باشد دن ایل  
مت

غیل داجی میشود و ایل  
دیه در میان حرفیت میجات غسل است و دن ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
**مطلب اول** بدانکه جات حاصل بیشوده بیرون امدن من از من  
معناها زیره یازن د و بیماری ایل  
بیلند که جاع میکند و قیمه هاره شد ریه در معرف معناد رسیده ایل ایل  
لکنه که من ایل  
دن و بیست شد ن بدن بیل ایل  
ور در مرض هان شیره کاپت هر چند توقدم ناشد و حاصله شود  
بناخال گردن که تا بخته کاره در فرج زدن و ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
در زیر ناختم کاره نیز هم کلم را دار دند و هر ده در مروز نه ده  
غسل داجی میشود و هر کاه العیاده بانه ده لیل پاره می داشل کنند ناختم  
کاه ایل  
بایش و سید و میش ایل  
واحیاط دیانت ایل  
حال غسل ساقطیت و خلاف نیت و ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ز نیک و مده نکداشته اند و ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
و طواف چنانکه کن شد و قراءه سوره ها که مکمله و ایل ایل ایل ایل  
از ایل  
بیلت سویه کلمه بخواهد و سجده و ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
و هم کلمه و الکرم و ایل  
لشید و مدد ایل  
و حرام است بدن شن در مسجدها و کنایشن چون بعد راهه ایل ایل  
در مسجد ایل  
که کلمه میمده و استنشاق کند و بیش ایل ایل ایل ایل ایل  
بیمان ایل  
بیم رسیده باین ایل  
است ایل  
عمصف رفعه تأثیر او و در کاهاست ایل ایل ایل ایل ایل  
ترکان ایل  
**میخ اول** بدانکه خیص ایل  
اکمال

همیشه ای چند خلک کرده مثیل یکند غذای طفل باشد مرکم و دارای  
آن طفل جمع شماره ای مخافنی دارد میباشد بقیه بیشتر دارای غذاهای ای و بعد  
تولید و اغذیه ای داشته باشند و گلخانه و سوپ زنگ میباشد و از این طبق میباشد  
ده همچ گفته است که خود را چنین بخواهیم داشت و داشتن یعنی دادن و بخواهیم داشت که  
بعد میباشد لیکن ای باید این خود بخواهیم داشتم و حکم اورا بخواهیم داشتم که  
سه و نیز نزد و بینند و معاذان نظم شود و بیش از تمام شدن ده روز  
بار خود را بخواهیم داشتم اینها احیمه حساب کنند و هر چیزی را که در روز از  
حیض خود را بخواهیم داشتم اینها احیمه حساب کنند و باید اینها حیض  
و مشابه خود را بخواهیم داشتم ایست که قبل از تمام شدن نه سال بخواهیم داشتم و بعد از  
یارهای بخواهیم داشتم و بعد ایام تا همان سالات دستبرخورد شد قدر میباشد و بعد از  
سالات از ایلک قوشی و اغذیه ایست که زن حامل بخواهیم داشتم و بعد و حکم بخواهیم  
روید و یعنی خود را بخواهیم داشتم این توییکار که در ایام عاده خود میباشد و قول هست  
که هر کار بخواهیم داشتم روز از عاده متفق میباشد و تکنیکی باشد و از اینه روی میباشد  
و از اینه قوه ای مادر و خوت را بخواهیم داشتم که داده و دنا و از همین  
غشایش و هم چنین طرد یا کی ازه در ریکار بخواهیم داشتم که داده و دنا و از همین  
تکنیک خود را بخواهیم داشتم همین بیعتات خون بخواهیم داشتم و شما  
دو ای  
هر یک ای  
نکارت پیشنهاد و ارادیل ای  
باشد این بخوبی نکارت ای  
دو ای  
است و سیسترن ای  
کنک و بعده ای  
که بخواهیم داشتم و بخواهیم داشتم و داده ملطفه ای داشتم بخواهیم داشتم  
که نان که خون  
که بخواهیم داشتم و سه قحنی ذا عاده و مبتداه و مضطربه ذا عاده ای است  
کار ای  
است که عاده کرده است که هر یاه همثلا در ای  
بینند و باده ای  
تساوی است ای  
که عاده برفت کرده ای  
دی ای  
شدن دندز بعمر هفت روز دن زن ای ای

در میان دکاھی





نفاس بیاند تکه ها در زایید و بعد از آن هم خون بینند تارویند  
و در بودنهم خوفید بینند این بخوبی داده اند و خوب کردن نان  
بمنانده و رونمی تقدیم خود است اسخاط است و مانند در علاس خاصه بمنانده  
چنانکه بمنانده مذکور رخواهد شد مگر اشکه بمنانده این خون بمنانده  
ذمید رکن خشم باشد که اتفاقاً سیلیست این ذمای عاده باشد که حضنازه از راه ایام  
ولیم عاد منور باحیض و اندیکل بینند باشد که حضنازه از راه ایام  
شید پس در این صورت خود خود را برای عاده هم باشد که اراده حضنازه از راه ایام  
و بخشن رنگ که درین هاده خود خون دیده بخشن دیده بخشن تاکه بآن بینند  
بلطف آنها رسیده این طبق عاده بینند و بعد آن خود را بخشن داده  
نمدنا ایام نفاس سرمه الم ایام باشد و نوت مزدی بینند لر کله  
انتخان است که در مسالی حصه اکفم داما اکله نفاس ایمان ایمان  
حاضر است در روابجات و مکروهات و قوی لذت که دارم همان است که نفل  
نفاس حدی ندارد بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلا فاست و در اکثر  
حیض بخلاف نیست و در ایکد روحی کاهی رجوع به مادرات نوشیشان و قفن  
و قوزان میشود بخلاف نفاس و در اکثر طیور در مابین دو حیض باشد ناصول است  
اما مابین دو نفاس شرط نیست بلکه اکله طفل متولد شود و بخشن بینند  
پاک شود و بعد از آن دیده بدریک طفیل هم توکل شود و بخشن بینند هر یکی از اینها  
نفاس علیه راست **مطلب چهارم** دا سخا خاست خون ایمان ایمان  
غالی ایمان و زنار است و هر خود معلوم نشود که از هم ملی باخی هم ایمان  
و عکن بنشد که خون بآشده بانفاس بسب انتقام شرطی اینها ایمان  
و اسخا خاست قدم ایمان تکله و کنجه و منسوطه و معلم میشود ایمان ایمان  
باشند ن پلش بخود و بصلاده کوچنی بهله فردیده و پنهان رسوانی خ کند و از د  
بریدن اید و پکنند و لغزیده ایمان ایمان است داکه ناف و کبره و سواره ایمان  
اما از پشت پلش روان نشود ایمان میشود ایمان داکه نیزه را سوانح تکله هم  
قد رنگ داده ایمان رفته باشد ایمان قیلیات اما قیلیات دیگر هم که ایمان  
هر ظاهر دیگر هم که ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
و قزم میشود و یک شغل هم رواجیات که بین اینها ایمان بکند و ایمان  
پس اوین ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
ظاهر و عصر و ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
دبناکه زن مسخا خاست با سخا خاست ایمان هکاه بعد از لصع ایمان ایمان

شون دیگر بخشی نیست ایمان ایمان ده کاه بعد از اینها ایمان  
قلیل شود و یک غسل نیست ایمان ایمان ده کاه در سایر اقسام مثله  
هر کاه زن مسخا خاست با سخا خاست قیلله بعد نازصی ایمان باشد و بد همچند  
یکم باشد با ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
ده کاه غسل کنند ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
نیست که ایمان ایمان صفت مذکور و تقریباً تو سقط مفصل بیادهات نازهای باشد بکه های  
قمره مسخا خاست شد کافست در شوت هکاه جهن در دفعه ایمان ایمان  
شکل ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
باشد ناظم و حدث دیگر ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
سرخیل بکنند و موصیه بود که جمع کنند ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
اسان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
از هم جدا بکند بلکه بعضی مواعظ طبع بر ایمان ایمان ایمان  
بر زن مسخا خاست در وقت هر ظاهر ایمان ایمان ایمان ایمان  
رجی و لیج داشتند که ظاهر فرج راه بشید اکارا و ده شده باشد  
و قم ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
ست نیست و در این دو مطلب ایمان **مطلب اول** در اقسام ایمان ایمان  
و ایمان که مذکور شد سنت است که ایمان ایمان ایمان ایمان  
عبادت مسخ و مطمیان داخل شن باشد و سنت است که ایمان ایمان  
هل هر سنت که مشروط باشد محض ایمان ایمان ایمان ایمان  
یام سنت ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
دخوله مساجد و غیر ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
هفت سنت همچند سیم ایمان ایمان ایمان ایمان  
و هچین سنت است غسل در درجه هم و نیسان را ایکیده دار و موقت ایمان  
از ظاهر بیع ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
است در غسل ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
غسل نکرد و ماس ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
کنند ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان  
اور ایمان و ظاهر ایمان ایمان ایمان ایمان  
دور نیست که بعد ظاهر غسل ایمان ایمان ایمان  
شکل ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان ایمان



غسل روحی از خانه فرود ظاهرا شکایت ندارد و اینها که در میان خون و غذاهای استفاده می‌شوند و تاکم پایان نهادن و قیروند بباب و پلایا از زمین چلک‌لند کاب بفک یا لار و سید اینهم خالی از شکایت نبیند یعنی آنکه این صورت از احتداوت غذای شستشو تک در چیزی مورد انتظار نخواهد که سایر اتفاقات که بعد شستن سه روز از این طفین را از این دلایل بفرود و بیلت غسل پرداخت و هر کاه بعد از غسل از رقاصی علی شود که حین از بدنه اور البسکرته غسل بالغاده کند و در زیر یا این متن و نادادن و این سه غسل رقاصی صورت است اما غسل تنفسی ناین نهاده ممکن است که زیر یا این متن غسل کند و با این سه روش ایجاد می‌شود ردمت مالد در سر زرگدن را برساند و بعد از این انتظار راست و بعدها از طرف چشم را مفاهله نمایند که غسل از رقاصه رسیده غسلهای روحی و بخشش جانها شنیده هست که در ساری این اندیشه نیست بلکه از غسل رقاصه رسیده غسل سخ باشد و باید از مفاهی غسل متن کلک رفع و بتران بلکه از غمیق ایش و این از این که باید این پاک باشد و بیهده که باید بخش باشد غسل نیست بلکه از غسل رقاصه رسیده غسل را بخواهد راب زایل شود هم بمحض مشکلات و ظاهرهای کان ایجاد نهاده عضویت قبل از شستن از عضویت باشد و بول نیست که جمیع دسارتیهای غسل رطیبر کرد **فصل خم** را باد و سنتیهای غسل ایش و در اراده دطلب است **طلب او** شنیدت از زیر این مرد عکم من از رک او املأ است سنبلاک دن بیه سوکون که بخی منیعا پاک کنند از می‌باشد که می‌باشد ای و بعد از آن نکست مالدین بخی بدهی بول راه بیند نیار و در هر چند صورتیها ایست که اکثر روبه تجھیز کنند و بعد از آن از دست عالم از دزم و سوانح مقدار بقوه تاچه که کسر می‌شود و بعد از این چیز تردست بمالد انسان سه مرتبه سعادت آن می‌کند و اینه مرتبه هفتاد و سی هزار نورمنیان ایست که ایشت سرکلک را دریشت زهار کناره و ایشت میانیان را در مردم مقدم و بکشند و میاردا پنجه را که دریشت ذکرات که در صفات می‌باشند و با خواص اصلی از که دریشت و همچنین اصلی ذکر این چیز نکند ناسیز روک تاکد بر مباردار را مستعلمه است و با این ایست که بدو بعدها از آن اکزی ز و ظاهره شود که معلم بمالد چیز است غسل و روضی او داشته است تقدیر پس اکتوک و باسته هم بکشند و بعد از آن از دزدی ظاهر شود و معلم

پاشد که میلیت یا بون یامنی با غربان لین بران نی غسل و اجات و نی فو  
و نی هشتنان تعریف اما آنکه کام را تاره باشد و همانین چنین تی ظاهر  
شود این خوش باید نشانی باشد و مکنه و دان تی این شوید و هرچه با درست ای  
تجربه است و اگر هله که و ماستوره تکه و دوکه لین او هشتان است و  
کند و نکدان نیز باید غسل را نماده و کند و ترا نشتر و اگر بول ای خامد و  
مکن بون که بول کند و ره ستم خلاصت و افون و نیظه هجران است که این مظل  
سایوات و در صوری که غسل شکسته میشود ان غاز عکفیل نامدن این نعم  
کرد همچو ای و اعاده نماید و اینها که هم در صوریست کان تی مشتمل  
باشد اما اکنایم کان تی ملیت یا بول ای ای ملیت با اینه کان  
علیله همچند بول و استبران باشد و ای  
تکده و غسل کند و نیمانان ملاعی بودت باز نکند و اینه باید  
یادی باید باید بول اکنه و ای  
خوارط شن باشد و حکم ای  
آن اینه کند و میخواهد بول و بیضی ز بول ز نانه بول و استبران است  
دانست ای و ای  
کراز زنان خلاه شود و میشی باشد ای  
استبران ز دل استک با ای  
خیج با پیش ای  
ای  
مخلوط بعنی مرد باشد و ای  
**مطلوب دیجه** است ای  
درست سه مریه فتوید و بعضی بایقیست داشت ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
مخفضه و استثناق بکند و ظاهر است که در ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
و تری بی شاشد و سنت ای  
بدست ای  
مالیدن ای  
وارد شن است در ای  
و مطلع جهار مداد است و بیان ای  
یک ای ای

و هر یک ای  
معنی کتاب بدست ای  
کنم که ده باشند **فایل** هکاه که میخواهی ای  
سیز نیز ای  
ک غسل را نیام کند و ای  
هضرنیا ای  
لسان عرقه ای  
اخیر بیشتر لفظ که همچو عازیل و ای  
حیان نیست که بعضی ای  
غسل بیرون نیامد ای  
**فصل اول** دیگر ای  
کچه ای  
ای  
بای ای  
روط ای  
کنیت و میسیل شود و خوش بای غسل ای  
صالح شد ای  
و ملاوه بر ای  
حصاد خواهید باشد و خصل شود و لیلیت ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
صورت کردن ای  
است و هم چنین همچو که نیست ای  
پیش که کرم نیست ای  
خواهید باید و ای  
و قم ای  
هه نی ای  
چند مطلب ای  
و خوب بای غسل و اکنفلو ای  
اطلاق در نزد و کاره و عرف ای  
غسل بیل ای ای





خان باقمان است اونکت تیم که در غار گرد و اکامید ز وال عذر شنا  
را و قوت میتواند بین کنده راه کشی تمازیزی نهار کرده باشد و قوت  
فازد یک داشتند و دیگر دیگر بین کنده راه کشی میتواند که انتقال  
در عنده را میگذرد و میکنند و میگذرد من نمای میتواند در فردا برای همان اتفاق  
هر وقت که از این کنده میعنی آنکه بین کنده و همچنین اطمینان است که از این راه نرا فلجه  
بریده را و قوت میتواند بین کنده و از این راه همان اتفاق بکنم هر وقت که این  
میتواند بین کنده همچنین میتواند مطلب دویه که غاز را یافتم که در  
دیگر و پس از این میتوانست و همچنین هر کام بعد زنای را پس از شود و میگذرد  
از این شود و میگذرد باقی باشد را با عاده و برجسته استخواه در سیمه شاد و غواه  
در حضور لیکن مخفی است اعاده و اکنون کنده و همچنین اینکه باشد و میگذرد  
عذر نازیل شود و بقیه را اینکه در وضیعتی اغصل از این راه  
استقلال میباشد و این مطلب مشهود هست که در این سیمه از این اتفاق  
شود یا ناتوانی از این مطلب را خاص و اما اکنون بد راست و اینکه از این اتفاق  
تلف شود یا بعد رعایت شود پس این داد و داشت و احقر یک کارهای طلاق  
لیکن باید ناشایان کنند نه اینکه واما اکنکه بیمه شود و نه اینکه داخل نهار شده  
باشد و نه اینکه حرام را کفته باشد پس اینکه باشد پس از قیمت این است  
که این ناشایان میکند و لیکن سنت است که تاریخ نزه است را که در این  
بازدید باشند و نهان طالیز کنند و ظاهر اینست که این نمای نهاد کرده این  
میتواند که در هر کاه بین اتفاق این اتفاق نشاند چنانکه نسبت بین غاز  
با اطلیش نیست بدان دلیل هم باطل شد این است و ظاهر اینست که فرق مابین  
نار سنتی و طاجی هم نیست **مطلب هم** هر کام جنی نمیگردد باشد و بعد از این  
از وحدت اصراری سر زند اظیر را شنیدن است که این مدل انسانی میکند  
هر چند قادر باشد بر وضیعتی سیده و مرضی قابل شدن است یا نکنند  
و ضریب از اینکه نتوانند هم بدلا از وزن ضریب از اینکه نتوانند هم  
واحده اینست که وضیعه از دویم بدلا از اینکه دارند و موضعی میشود در  
نهایت یکند یک بدلا از وزن و دیگری بدلا از این ضریب اینست و ظاهر اینست که کلام  
در حیض و نفس و امتحان اینها نیز همین باشد و نهادن اتفاق نشاند مطلب  
**چهارم** که که زناید و خاک و بینچشم عمدی که با این نمای نهاد که در خان  
او ساقط است و بعضی از همه اینکه نهاد که نهاد کنند و اعاده هم میکند و بعضی از همه  
در اوقات نهاد که خلاصی مقدار نازیل از این فواید فواید فواید فواید فواید

اگر انت کو اجابت **باب چهارم** در بحثات و طبق از اینها  
دانل معلمات و دران چند فصل است **فصل اول** در بحثات است  
و دران چند مطلب است **مطلب اول** از بحثات بول و غلط  
جوایست که حرام کشت باشد لیکن این حرام خون رونه داشته باشد  
این معنی که همه یک رکه از حیوانات را برخیزند از ویفره روان شود  
و در مقابل این حقیقت که عینان تصحیح و مستقیم بود این مطلب خوب  
ماهی بین بول و غلط انسان در کله و شغال و شش و روآه و مویش و کله  
و امثال این بحثات بول و غلط ما همچو جام کشت و غلط و حقیقت در  
سوک و حصل و زنبور و مکن و دیگر و امثال اینها باشد و بعضی بول  
**خود** بین شیرخوار را قلی ایکنجهن بشود باک داشتند و آن ضعیف است  
و جاعی فائل شده اند که بول و غلط هر یکی داشت هر چند حرام کشت  
باشد و بعضی از این جماعت بول و غلط را استدنا کردند و حکم کشت  
که ما اند واقعی اینست که فرق مابین بول و غلط و بول و غلط از حرام  
کشت این بحثات خصوصاً مخالف است که دلیل بحث بول این اوقیات از بول  
های بک و مامحیون از این حلال کی است بول و غلط اینها به پاک است و  
در بول اسپ و استرو و افع خلاف کردند اند و افرادی که همراه باشند  
اماکن اهانت دارد و کاهت بول پشا نسیم کنیات دکاهت بول و بول  
اوکه بیشتر است و بعضی ملی اخاست اینها قابل شدن اند و آن ضعیف  
و متفوک و معمول است و حیوانات حلال کی است که بسب غات خارک  
کشت این حرام بمنشود و چین که سندی که لشک سک ناخل بر رش  
یافته باشد و حیوان که انسان با آن جای کرد باشد همه اینها بول و غلط اینها  
بجذبات و کشت این حرام است **فصل دوم** از بحثات منتهی نسخه های  
کنون رونک داشته باشد و معمول چون کشت زنان تدارد بخشنیدت و یعنی  
حیوان که خون رونک دارد بخشنیدت غواص از سر بیلند بایلند با از زند بیالند  
از خراشیدن و خادرف و دهنن و خوا کلم و خواه بسیار بین خون که در میان  
کوشت میانه بخواه دیاصل کی کشت و طبع شود و که در میان رکمال  
مانند و ازین جملات خوف که در میان دل جو این هشت اما مخفی که در میان  
شکم چون جمع میشود وقت ذبح و معلم باشد که کشیدن نفس فردا است  
یا ایسب ایکس او در وقت ذبح در بیلند بوده است پس این بخشنیدت دعوی  
است فاما اکی معلم باشد که بسب اینها که همراه باشد و بسیار هم باشد این

باز مظنه این معنی باشیست و حکم بطریت این مشکلات همچند حکم بجا است  
چیزی که صلح این شریعه مشکلت بیشتر نیان گفت که همه این  
خون در بیانه و بدل بیشتر از درجه بغلای ایشان دغایز نتوانند و اما اکی  
از این اشتباه بغير طبق تطیع شریعه مثل ایک خشک شود و بمن دیا  
ای ب مضار ای ایشان دیک عاجب بیشتر ایشان دیک عاجب بیشتر ای ب مضار ای ایشان دیک  
آن است که مطلقاً ای ایشان دیک عاجب بیشتر ایشان دیک عاجب بیشتر ای ب مضار ای ایشان دیک  
مثل ایک و کیک و پیش و ایشان ایهای ایشان ایک است و خوب که در میان تخریب  
هم میسرد بخیزیت و هم چنین خوف که در میان شیرچوران تیلا میشود  
خوف که معلوم باشد که خرت پاک است باخون بخیزی ای مل طبیعت ایت مطلب  
**سیم** از بحثات مردار ای ایشان دیک خون رونک داشته باشد و اینه  
ادی باشد و خواه عنوان دی و خواه ایه و خواه همچو دی و دیه ایشان بین  
از سیم شدن خلاف ای ایشان دیک  
سار بحث ای ایشان دیک  
بین غیکند و ظطعم که جدا شود از بدن حیوان بخیزیست خواه ای ایشان دیک  
چهارشود یا ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
از بدمیان دیک و بدمیان روح ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
بخلیست دار و بوج ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
ان بایک دی که جدا شود بعد نعقارت روح ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
احشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
شود بخودی خود بایخو دست مایل دیشند و قوایی ای بی خات ای ایشان دیک  
معلم نیت حوسا ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
ان ایشان دیک شود و بیوت مردار بایک دیک دیک دیک دیک دیک دیک  
چهارشانه ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
شاخ و سر و خون و سیمه و درینه غیره است ایک بیوت با ای ایشان دیک  
هیچند سخت نیزه باشد و مل ای ایشان دیک همان ای ایشان دیک که هم جوان  
درا و ایلند بخورد و در شیر که ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
دانه هم باشد ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
نیاشت باشد همه ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک  
که ای ایشان دیک  
اجنبی است و میویم ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک ای ایشان دیک

وغل نه تبار وره کام از آنها بگند ته مولویم باشیو بیند و ظاهر انت  
که حکم شایع و سه هم چین باشد و فرق نیست در استنای امور مدنگی و  
مابین میان ماکار دل الله و پسر ماکیل الله و ناده مثک کدام اهیه زنک  
حتماً نه اند از اینها هر چهار راند که که می‌باشندی اشکال است  
و اکنون بعد از حدایت شود در این اشکال است و لعلها جنحت این است هجده  
خاتمه این معلمین نیست خصوصاً هاکاه انسی کرده باشد اما اصل مشک  
لیوان این اشکال پاکت و ظاهراً این است که در صورت علم با نکره از مردم  
کرنده شناخته شده باشند و می‌دانند که خلاف نیست در اینکه جوان هلاک  
خواهد شد که در کثرت پاک غیرشون همین اینکه خلاف نیست در اینکه جوان هلاک  
کوت شدند که این می‌شود و خلاف کردند اند در جو اینات در زمان مثل شیخ  
و کولک در دیواره و امثال اینها در درسیخ و وحدت و اقوی و اشاره در جو اینات  
در زمان این است که اینکه می‌شود و طارق در نظر حقیر این است که مسیح و شفاقت  
همچین اشکله اهل این انت است که با گردید اینها هم شرط نیست و مسیح چنان‌لاید  
حدت محکم وارد شده این است و کنی و خفاش و میمن و خوش و جویش که  
زیست از همچو دوساره و میتواند عقیق و دخیل و دکیس و زنبور و دود  
معقیل همچو دارد شده است و در این احترام تجوییات اینست که در زمینه اینجا  
می‌گردید مثل میوش دوسار رفیق اینها **فصل احیاء** از جمله اساتیش  
و خواهد از کاری این اساتیش و خواه بپرسید شفاقت اینها خبر است و این اساتیش و خواه  
این بیچارگان اینها معلمین نیست و فرقه مابین سک شکاوی و غیر این نیست  
و بعضی خلیفه اکفافه اند بخاطر اینکه که از این اکفافه و احیاء است  
شئون این و این ضعیف است و معمداً خوان و مخاطن و هرچن از اینها  
بعضی است و چهارم اینها بخیلی می‌گذرد این اکفافه مقوله شود ای اینها اساتیش  
و خواه تکوین دین پس در جو این اشکال است و قول بطهارت قریب است و اک  
که اینها اینها می‌گذرند چون یا که شد و چون رسید این بعنای این خواهد بود  
و اینها کاری اینها بخیلی می‌گذرد و خواه این اساتیش پیش از شکار و بعاثت اینها  
نیست خواه ببرات و خواه اتفاق ببرات و نعماً غیر اینها و با اینکه هر که اینکار  
کنند **قطعه** و بغير عذر منع می‌گذرد و اینکار معاد بگند که باز و پسند  
و اینها در دنیا و دنماری و جو مسیح پیش از واقعی در اینها خاست است و اکناف  
که اینها بعذات اهل بیت کنند مثل خارجیها و انصیحیها که اگر اند و پسند  
ده چین همکن که اینکار کنی از بهای بیهودت و اینکه در جو اند و پسند

خنگ باشد و یعنی هسته اند که ماید و چنان شسته بول ماید  
از این افلاک و لحوه ایست که بایلند، خال و بالند دندم دیگر کل دیگر دانه های  
و بعده آزاده و باری شویند و ظاهر ایست که همان خال که در دانه های رخت درست  
داده و رغبت کلی باشد در گردت ماید دن در کار باشد و حسوس از داده  
ظرف که در آن باشک باشد همچند امروزه است مالیدن است بقدر یافده  
وارد را فراخ کرداشان و اهله اند امثال اینها که نیز ندر حال اختیار و  
در حال اضطرار و چون عطا کنند که حمل اطمینان نمایند ظرف زیران  
متداول است و این خودات اما اکنون دسته ایست که بقدر یافده باشد همان اورین  
در غیره ای و لوح یا کرسک دن و لوله کرد و ظرف دن کردن و داشتن اینها  
همچو یک اینها حکم برای زنگنه دید که متل سار بخارا ساست که بعد خواهیم  
لکت و این ایشت که همه سلت یزندن دفعه دیگر و لون کنید و اینکه میشه  
شست بدینه بعد که کافیست و هر کام خود را در ظرف دلخواه کنند مشهور است  
که اینها که هفت بیمه بشویند و ظاهر ایست که در اینجا خال داده از  
وظف که بنش بپس شد باشد ظاهرا ایست که نیمه شستن باشد مشهور  
داختر هفت عمر است و ظاهر ایست که سرمه کرات ماتع مذکوره  
غمیون نزینین باشو ورق نیست در ظرف زیران و باز غساله اینها  
ظرف که از این کل باشد و باز بایزور باز انسان اینها را باشند و خوش و داری  
ظرف شراب هکاه که و باشد و بایزور باشند و خوش و داری  
بل اکملت شرب در کرد و خوب مانند که در دان نفر کرد و ماید  
تقطیع ایمان این سوچه ایست با اینکه اینقدر در داری کنند که داری ایمان  
نفر کند و بالا کند و اما ظاهرا این نیز هم شست یا کم میشد و همه کاه  
منش و درجه میره و بروط ملائق آن شود اهل ایست که هفت بایستی  
و اساساً بر جالات غیر ایشت که در کرد و پس از هم ایست که ظرف را زده  
امن اسما بر بشویند و امام این شست ظرف بین کافیست در دن ایله  
ایله بزند و در ظرف و حرکت نده که ایله جای ظرف را کم چیز است  
فر و کبرید و نیمه ایان ایله ایله بزند و همه کاه ظرف نمکی باشد که تیران حکت  
دانه ایله را چنان نصی کرده ماید و همه کاه ظرف نمکی بزند و امثال اینها  
ظرفیه ایشکه ایله  
ظرف بزند با اورنده و بیاری قوه بخاست اسلام چنان که اینها است ماید  
هر چیز که ظرف را که بزند و دست را بشویند و دست را بشویند و دیگر

اـنـتـ کـیـفـاـلـ اـسـتـخـانـوـانـ اـذـ اـلـخـتـ کـرـ دـعـصـ منـ کـرـهـ مـانـ وـاـمـارـ نـعـ  
حـدـثـ بـاـنـ پـیـنـ فـلـوـهـ طـلـقـیـ نـیـتـ کـجـاـزـ نـیـتـ وـاجـلـ بـاـنـ نـفـکـ کـرـهـ اـنـدـ کـلـاـ  
دـرـفـاـلـ حـامـ بـعـداـ زـمـنـ کـوـرـهـ اـهـدـ سـتـ مـطـلـبـ شـمـ هـکـاـهـ اـنـ جـنـ کـهـ  
بـعـشـکـ اـتـ اـزـ اـیـاتـ جـاـمـ وـفـرـغـلـتـ کـهـارـ اـسـخـنـ اـبـ بـرـ وـحـکـمـ اـنـ  
اـبـ اـزـ اـنـ تـحـاجـ اـتـ بـعـشـدـ پـیـانـ اـنـیـاـیدـ فـرـغـ وـلـوـطـ بـلـکـهـ اـلـهـ اـنـتـ کـهـ  
هـشـتـیـ لـکـهـ قـرـدـنـ فـرـدـ رـاتـ وـایـدـ کـرـدـ وـشـقـ اـدـ عـنـ جـاـتـ زـلـیـشـدـ اـکـ  
عـیـوـجـهـ بـاـشـدـ بـرـهـ بـعـدـ بـرـشـهـ نـزـلـ کـنـدـ وـاشـنـ لـکـهـ اـلـهـ اـنـتـ کـهـ اـنـ عـیـ  
جـاـتـ زـلـیـشـدـ بـاـشـدـ رـابـ جـارـعـ وـکـدـ بـکـرـشـنـ دـرـکـاـنـ بـاـشـدـ دـلـهـ اـنـتـ کـهـ  
بـعـدـ بـیـاـورـ دـوـشـنـ بـنـ بـیـوـیـ کـمـکـنـ شـوـدـ بـاـیدـ بـعـضـ جـاـهـتـ کـهـ بـیـاـشـنـ دـلـهـ  
وـنـابـ دـاـنـ هـاـسـلـ بـیـشـوـدـ دـرـبـعـنـ بـکـوـنـ دـرـبـعـنـ بـلـکـهـ بـکـنـدـ اـنـ وـدـرـ  
هـکـاـهـ جـاـتـ بـیـانـ اـنـ اـنـهـاـقـ بـاـشـدـ وـکـرـظـاهـ اـنـ بـعـسـ بـعـشـ کـهـ اـنـ شـنـ  
لـشـیـدـ وـبـقـوـهـ دـسـ مـاـدـتـاـنـ اـنـ جـاـتـ بـشـوـدـ وـغـسـلـ اـنـ بـرـونـ روـدـ  
لـکـهـ اـنـ بـلـکـهـ بـمـیـشـوـدـ وـهـمـ جـمـیـعـ جـاـمـ کـهـهـ اـنـ بـعـسـ بـاـشـدـ هـرـ قـدـرـ دـاـنـ  
بـیـاـنـ بـشـرـ زـنـاـدـ وـهـمـ جـمـیـعـ جـاـمـ کـهـهـ اـنـ بـعـسـ بـاـشـدـ هـرـ قـدـرـ دـاـنـ  
کـهـ بـشـرـیـاـکـ مـیـشـوـدـ اـنـصـالـ اـجـرـ اـیـ بـعـسـ دـکـرـ بـکـرـ بـیـانـ ضـرـبـاـنـ دـلـهـ اـنـ  
بـاـلـهـتـ وـدـلـیـلـ بـرـنـ قـاعـ نـیـتـ وـهـمـ جـاـنـ اـتـ کـکـشـ اـنـدـ کـهـ کـاـهـ سـنـ ثـنـاـتـ  
بـاـشـدـ بـاـیدـ کـهـ کـوـدـیـاـنـ وـسـیـوـاـهـ دـوـدـرـ وـقـیـ کـهـ بـرـهـ اـنـ بـیـاـنـ کـلـ بـاـشـدـ  
وـرـطـوـتـ دـاـشـتـ بـاـشـدـ هـرـهـ اـنـ بـیـاـنـ بـعـشـوـدـ جـنـدـهـ اـنـ فـرـخـ طـوـلـ وـعـدـ  
اـنـ بـاـشـدـ کـاـلـ خـاـنـ وـارـدـوـ اـنـاـنـ اـنـ بـیـنـظـیـهـ اـنـاـنـ اـنـ تـبـیـهـ اـنـاـنـ تـبـیـهـ  
نـدـارـدـ وـاـمـ بـاـبـ جـارـعـ کـهـ کـاـهـ عـلـمـ وـسـدـ وـسـیـتـ اـبـ بـرـهـ اـجـوـائـ  
اـنـ فـاـنـ اـرـشـدـنـ جـاـتـ اـنـ بـیـ ظـاهـرـ اـنـ بـیـ ظـاهـرـ اـنـ بـیـ ظـاهـرـ دـیـفـعـ مـلـاـعـ  
کـهـ اـنـدـ تـبـیـهـ کـهـ کـهـ کـهـ بـعـدـ بـیـانـ زـمـنـ بـعـسـ اـنـ بـیـ ظـاهـرـ اـنـ بـیـ ظـاهـرـ  
وـعـمـ کـهـ کـهـ اـنـدـ هـکـهـ کـهـ کـهـ بـعـدـ بـیـانـ بـعـدـ بـیـانـ بـعـدـ بـیـانـ بـعـدـ  
بـکـنـاـجـ شـوـرـاـنـ موـضـعـ کـشـشـ شـدـ بـاـسـتـ وـاـخـاـدـ اـسـجـعـ شـدـ بـعـلـیـنـ  
وـاـیـمـ مـشـکـلـتـ مـکـاـنـ کـهـ کـهـ بـیـانـ زـمـنـ بـرـشـ بـاـشـدـ بـاـجـرـاـنـ کـاـنـتـ بـاـسـاـرـ مـلـبـ  
بـاـشـدـ بـرـدـ دـاـنـ مـوـرـتـ اـظـهـرـ اـنـتـ کـمـکـاـنـ بـیـشـوـدـ وـمـیـلـسـیـبـ وـاـوـدـ  
وـغـرـهـ وـغـالـ اـنـ هـکـاـهـ بـعـداـ بـرـیـدـتـ بـعـسـ شـوـشـهـ اـنـتـ کـرـ بـیـانـ قـلـلـ  
هـمـ بـاـلـ مـیـشـوـدـ مـکـاـنـ دـلـیـسـ اـرـسـیـدـ دـاـنـهـ رـیـشـ دـاـنـهـ بـاـشـدـ وـمـشـادـ اـنـ شـکـشـ  
اـنـکـوـرـ بـاـشـدـ بـیـدـ رـاـنـقـتـ دـوـرـ نـیـتـ کـمـکـاـنـ بـکـثـرـ تـوـانـ تـبـیـهـ کـهـ وـاـکـ  
بـرـیـدـ بـعـدـیـ کـهـ بـاـضـافـ بـاـشـدـ بـیـنـظـیـهـ اـنـ عـلـمـ نـیـتـ بـیـانـ بـعـدـ

وـمـفـوـنـدـ تـاـقـامـ بـاـیـوـنـ بـاـورـنـدـ وـاـکـرـدـیـانـ قـدـرـیـ هـاـنـدـ کـنـظـیـهـ بـیـرـهـ  
بـاـلـبـکـشـ وـلـقـدـ زـانـ بـینـدـ اـنـدـ کـبـ اـوـرـبـچـنـدـ وـبـرـوـنـ سـاـوـنـدـ وـمـشـهـرـ  
اـنـتـ کـمـاعـیـاـعـدـ دـدـ دـرـبـ اـرـبـعـ اـنـدـ کـبـ اـوـرـدـ بـاـشـنـدـ وـدـرـنـیـتـ بـلـهـ اـنـهـ  
اـکـرـشـنـ بـاـکـهـ رـبـعـاتـ شـرـبـ بـاـشـدـ اـرـبـعـ اـنـدـ کـبـ اـوـرـدـ بـاـشـنـدـ وـدـرـنـیـتـ  
وـلـوـطـ اـلـتـ کـعـدـ دـرـبـ اـهـلـ بـاـرـ وـبـرـهـ مـلـهـ اـنـهـ هـرـجـنـ کـهـ بـارـ طـوـبـ مـلـهـ  
کـنـدـ وـمـیـقـنـ اـنـ بـیـزـکـمـ مـلـهـ اـنـهـ بـاـخـرـ اـنـدـ خـلـهـ بـعـضـ مـاـنـخـنـ دـنـهـ  
ضـعـ وـسـجـهـ اـسـتـ بـرـهـ جـنـ کـمـکـنـ عـاـنـ بـاـوـرـسـدـیـاـ زـوـالـ شـوـدـ کـهـ اـنـهـ  
بـقـوـهـ طـمـنـ شـعـمـلـهـ اـنـهـ زـبـلـشـنـ بـاـیـاـبـ دـهـنـ پـاـکـتـنـدـ مـاـنـهـ دـهـتـ  
کـهـ جـمـنـ تـبـیـنـ خـلـهـ بـیـنـ بـیـشـ مـیـشـوـدـ وـبـلـدـ شـتـ مـلـهـ شـرـطـ  
وـدـبـاـنـ کـلـهـ بـیـمـ بـیـانـ مـیـشـوـدـ اـیـکـدـ دـاـیـلـ بـاـشـدـ وـمـضـافـ مـاـنـهـ مـشـلـهـ  
کـلـبـ وـاـسـعـوـرـمـ بـاـبـ سـیـلـ کـهـ اـنـاـبـ تـبـیـنـ وـجـوـیـ زـوـالـ شـوـدـ بـهـ طـاـهـ  
دـرـاـلـمـ بـخـاـسـ اـیـکـاـبـ وـارـدـ بـرـیـاتـ شـوـدـ وـشـتـ شـوـدـ بـهـ کـهـ طـاـهـ  
بـخـیـ بـاـدـنـلـهـ اـیـکـاـبـ دـرـانـ بـاـشـدـ بـلـشـنـ دـهـنـ وـهـبـدـ دـلـلـ بـلـاـنـ فـرـلـاـ  
قـامـ بـیـتـ وـاـنـهـ مـلـهـ اـیـکـاـبـ دـرـانـ بـاـشـدـ بـلـشـنـ دـلـاـنـ مـیـلـکـ مـنـوـنـهـ  
شـتـ دـرـیـانـ ظـهـرـ کـاـبـ دـرـانـ بـاـشـدـ بـلـشـنـ دـلـاـنـ فـرـلـهـ قـوـلـ اـولـ وـقـتـ شـتـنـ وـقـتـ دـنـهـ  
کـهـ اـنـسـاـلـیـهـ بـیـانـ کـهـ اـنـجـامـ دـلـتـ وـغـیرـهـ اـهـدـ وـقـتـ دـلـاـنـ مـیـلـکـ مـنـوـنـهـ  
مـیـشـوـلـهـ اـخـتـاـنـ کـهـ کـنـدـ خـاـهـ اـنـشـنـ اوـلـ بـاـشـدـ بـیـغـنـهـ اـنـخـصـمـوـهـ دـوـقـیـهـ  
جـاـتـ بـرـاـبـ وـارـدـ شـوـدـ خـصـصـوـهـ دـاـرـ دـلـشـنـ اوـلـ هـرـجـنـ دـلـ بـلـ شـفـقـ اـعـالـ  
وـرـجـاـتـ اـنـهـ بـلـظـهـ قـبـرـ نـیـسـلـ خـصـصـ دـاـرـ دـوـقـیـهـ کـاـبـ بـرـیـاتـ دـوـرـ  
شـوـدـ وـاـنـ کـهـ کـنـدـ خـاـهـ اـنـشـنـ اوـلـ بـاـشـدـ بـلـشـنـ دـلـاـنـ بـاـشـدـ  
خـواـهـ اـنـ بـوـلـ بـاـشـدـ بـاـنـ غـافـلـهـ مـاـدـ اـنـ بـلـ غـافـلـهـ بـیـنـ بـلـهـ اـنـهـ  
وـقـسـ ضـرـوـرـیـهـ اـنـ کـهـ کـنـدـ کـهـ اـنـهـ خـاـسـ دـرـیـانـ اـنـاـبـ هـتـ  
دـیـکـمـ کـمـ بـلـهـارـتـ مـنـکـلـاـتـ مـنـخـصـمـهـ کـهـ کـهـ اـنـ بـاـدـ جـاـجـ جـمـ شـوـدـ دـاـنـ  
جـاـتـ دـرـیـانـ اـنـ بـاـشـدـ کـهـ اـنـجـامـ اـیـسـمـ اـخـتـاـنـ بـکـنـدـ بـلـهـ اـنـهـ بـیـتـ کـهـ  
نـیـتـ دـنـاـیـکـدـ دـتـ بـیـشـ تـبـخـاـسـتـ سـدـ بـاـبـ بـنـدـ دـهـ دـوـمـ  
پـاـکـتـ کـهـ کـنـدـ بـیـشـنـ اـنـسـهـ بـاـسـهـ اـدـ بـدـوـنـ قـصـدـ اـنـسـهـ اـنـجـمـ بـیـنـ  
وـقـسـ شـوـدـ بـیـدـ اـنـاـنـ اـسـتـیـ اـکـدـ دـرـیـانـ صـورـتـ ظـاهـلـتـ کـاـبـ بـیـکـ عـاـنـ  
خـارـجـیـ اـشـدـ وـاـنـ مـعـوـنـیـتـ دـهـکـهـ بـوـلـ وـغـایـطـ خـلـهـ بـلـهـ اـنـهـ بـیـنـ  
خـارـجـیـ بـلـهـ اـنـهـ بـیـنـ بـلـهـ اـنـهـ بـلـهـ اـنـهـ بـلـهـ اـنـهـ بـلـهـ اـنـهـ بـلـهـ اـنـهـ

نوـاهـدـ

امد و کند و جو بین و امثال اهل هر کاه باطن اینها چنین شد است هکاه  
تواند شد باب قلیل تطهیر نمود که فسال بجدا شود مانع ندارد و کلندون اینها  
بجنده شد تطهیر نموده بحاری و که مکلت دامکشت و دنه هکاه  
بنشود باین قلیل هم متوان تطهیر کرد و اگر را بمنجر شده باشد واب  
واب بخشن ساعت اینها را بشنید پس تطهیر نموده باشند مکلت مکلکه عالم  
رسد کاب باعاق این میں سلد و حدقه که وارد شده است در باب اب از شنی  
کردان موشیه مانند و فروعه نمک اور بزن و کشت را بشویند و خوب  
دور نیست که بخوبی باشد و میزین که معلم علیه طول بزم زیبده باشد و اخبار  
باشد که از اتفاده باشد یا منفی بران است که مکلت طبری در بیان اب قلیل  
تطهیر خود نماید و دوان بعید است در بند بر کدرا ب حاری و کثیر انتقال  
تطهیر همان که و فشرن هم در کار نیست و مانع اس کشت کردن خواهد است  
پس آن قابل تطهیر نیست و هم چنین هر چهار ممانع مثل کلاب و اب غرور و هم چنین  
هر ما یعنی مثل دین و عمل و شیر و هنر اینها باشد و تطهیر بینند که همچنین  
نادر را که مسلم بخشن در بیان از سرمه کار کریم باشد و فرج  
شود اب و میزین کش شود بعد از آن اما بخوبی شاند تا اینه شیر باعسل  
جا باند بیان باکت و بعض ملایار و اسنه المکدوین را در باب تغیر  
بر بنند و بزند اغفل و شود و بیان از کاخ شود و بیان از دن  
علیوکد اب کرم باشد و این نیز مشکل است و اما ب مطلق بیان قابل  
تطهیر هست جاند که بعد از این مدر کوچوک هر بشد و هکاه خوب رنگ و رنگ  
بخشن شود بیان است که حامه این رنگ کند و بیان این بشویند نادی  
کردیکاب رنگین باز و نیاید و اگر بلکار بند که خشک شود و بیان از دن  
اب حاری یا اگر بلکار از اس ساعت این رسم کا نیست و لقمه میک  
شیخیه ماد اف که تراست قابل تطهیر نیست مکبعدی که دیگر از راسته  
در سرمه بیرون شد اما اکنون اند خشک شود و بعد از این در باب  
کن بلکار بند کاب باعاق این رسند فلکلی ای اک میشود **مطهفه هکاه**  
موضع خاک معلم باشد اچا ای بشنید و اک مشت بشنید مانع اینها  
هه را بشنید و اک اشتهاد و همچنانچه بشنید مثل اینکه میکوش اینجا به  
میکشند و همچنان شد اند که ای این سده بالهه اینها بشنید و همچنان  
حکم داشت و اک همچنان از در حمام یا سرمه باشند و همچنان  
لکام ات این اک خصوصی باشد مثمر دلوطا افت که ایله همراه بشنید

و درجه یات غار نیست اند گذشت و اما در شب هم عین محصول مثل جامد بسیار با  
فر و سر بسیار باشد و اند که ایکی زانها بخواست و لیکی بخواست بسیار آنها  
شست هم و موجب مشت علیم و عسر شدید بیشود لیس شست هم و ایج شست مثلا اند که  
نیست و هم چنین هم شیوه که بین باشد اختاب انان و ایج شست مثلا اند که  
در این شش بیکار یا داد و کار حرام هست که شیر مید هد از شیر هم از اند  
و ایج نیست اختاب یا داد و شر دو سه خانه غصه هست و ایج  
نیست اختاب از نتصف درجه خانه ای از ظهر و افقی ایست که ملطف شیخیه  
که چنان این مشت بآشید بخیره نشود که اک اینه ای این مشت بملطف شکنده  
هکاه اند و شاهد بیانی بخشنده کی که بکرد بخاست ملاقات کرد باینچن و دیگر  
بکرد تکرار اقوی طهاره ایست و هم چنین هکاه خاست معاشره رظاوح هم  
رسد و دیگر از شاهد ها که بکرد باینچهار رسید و دیگر بکرد بیان و دیگر  
رسید اقوی طهارت هر دو داشت و هم ای این رسید بیان طهارت هم رسید  
بر طهارت خود باقیست هچند قل بخاست حاصل شود مثل اینکه بیان دل برای  
خرنی کرد یا باد از این کرد اند و مظنه ایشند که وینها باشند و خصوص همان  
در وقوع که چند جامی بدن ای اچاس رطوبت بکند و دار و دست بیان این معلوم  
و علم ای اینکه واجه نیست و همچنین هم ضرور نیست بلکه بوقول یا لقمعه دل هم  
اعشار اند که ایک از قول اعلام هم رسید و ای ایه که دورو دعادل شهادت  
بد هندر بر ملاقات خاست ایور دران ایشکایات و لحوطه ایج است و  
اما ایکو خون صاحب یادیه ایک مال در دست داشت پس ای این معلوم  
نیست بلکه واجه نیست و همچنین هم ضرور است یعنی ای ای دیجیه دیجیه و ای ای  
بر ای ای علیه بخاست اند دل بیهار و دل جو ایست که غیره دل فاران گذشت  
مش و لطفه ایه تعلیم بیار ای  
شند ملای ای  
قول صاحب یاد دل رطهارت منبع است هچند پیشتر علیه بیان ای ای ای  
باشی و همچنین هکاه جامه بخشن شر ایسلی بدهی که بشنید همچنان که بکرد  
شتم و تطهیر کرد مطاهه کافیست **فاس** از اخوار لیسا رفاهه بیشود  
که در عوایضیه شک دیگری شد ای  
در ای  
بول بیهار باشی و خونه بخشن ملاقات یا قبیحی باور رسید و لهوش اینها  
مستحب است که ای ای

وتصارى خارج کند اب بران مکان پا شد و بعضی از افراد که همان بدن خود را  
حتکی ملاقات کردند با خاله‌الله **مطلاحت** از جمله مطریات زوال عین خانه است  
از بروگه متنی اند و درون دهن و پیغم و پیغم و دوچرخ و سوار و سوار و سوار و سوار  
دیگر اینجا متنی نیست و هکذا در میان دنیا نهان کوش و امثال آنها  
دیگر اینجا متنی نیست و هکذا در میان دنیا نهان کوش و امثال آنها  
باشد و همان پسند عذالتون امند یافیران شاکل بهم می‌رسد و درونیست  
که غصه کودت و درستی با کش شود و هم چنین اعضا از جوامه ها که همان پسند  
بمحض زدن عین چاست با آن می‌شود هچند که از ظاهرات شود و احتجاج شود  
پس و هم چنین ادله که مخصوص از اینچنان شود و عاش شود بقدری  
که عکس باشد که در این وقت تقطیر کرد و باشد و بعضی شکر کرده اند که باید  
آن تحقیک کنند و معلم پیخت اداشت باشد و اهل اینم باشد که از این  
بکنند ممتاز طفل و بخوبت باشد و بعضی شتر کرده همان که منش طبق طلاق  
هم عالم اورده باشد مثل اعمازی سلطانی که باشد و موقی نیست که اکثر  
خواهی حجم بطهارت و افراطی کنند ایدا بن شرط طبایعی می‌باشد و اما از این  
اسکن با او بر طوطی ملا ماقاینه و پیغم اشی هان غمیت در زمانی  
کوچک باشد دادار از المیافت و تقطیر این کائینت دیگر ملاط این محتاج  
تقطیر نیست **مطلب** از جمله مطریات خاله است وان یا که میکند زین  
چله و نعل و زیر یا لول بعض مصاوبه و پیغم راه هم کرده اند و درین پیغم  
است و ظاهرا هن است که فرق نیست درین افراد چکم و نعمت ملک لطفش  
چه و کیه و پیغم چوب و غیره اینها امامت اموری و ایشان از معلم نیست  
که با کش شود و فرق نیست در محاجات می‌باشد و پیغم داشته باشد مثل اعمازی  
و خود یا حرم باشد مثل بول و ای پیغم و هم چنین فرق نیست مابین  
اینها میخواستند کش شون باشد تا این باقی باشد و حد تقطیر از  
کمین نیست زایل شود و توک آن بطریف شود و فرق نیست در اینکم  
زین عالم و بساید نیای شود و یا انقدر را در روکاره کش شود و حد  
معینی از این نیست و احاطه بکسر اول این لغت را نمی‌باشد و ظاهر  
اینست که غنایت بودن زین خوب نمایند اما کارکرده باشد و درین اشکال  
علمی هست داکه قابل تطبیش اشی عزم عظیم کنم می‌باشد حصر مادر و فصل  
ز نسان و دمه امکن احتیاط از اینکه مکنند و همین درست کش و اجر و  
دیگر و غیره اینها اسکلت و احوال انت کمیچ یا اکتفا شوند بلکه افرادی از  
غیر است و همین اینست **مطلب دهم** از جمله مطریات اثبات است و

پنجه لوم نیست که از راه استخال باشد و یکن در طهارت ان اشکان نیست لبیب  
اجاع و لخوار و فرق نیست دایکن شراب چوره سکه شود و آینکن چرخ در  
ان بندنک کرسک شود و هنچن ترق نیست که از چین مایع و روان باشد  
منزه شد یا جامد و دشک باشد منزه کن و ایکن آن چین درمیان باقیانه  
یا سبک شود و اکشواب قلیل در هفته سرمه برین نده همان چین میشود و همه  
پاک غیشوره هند شراب در و میتلت شود و هجدهم ماند انقدر را کن  
غیر ایسار عیم میسد مستحبه که میشود ایشانه میشود و اما باشد ایشانه  
بعد زیارت امدن بسب که شدن بیوان نغا زنجیت ایشانه میشود  
از رام اجاع و لخمار است و طهارت ان حاصل میشود با ایکن و حصر ان زرد  
و یک حصار عالد و خوط مراعات کلیه وزن هر دلهم است و فرق نیست در ایکن اند  
تلثی بیشند بنانش بدری پانچاب رو دنگ ایشانه میشود و هجدهم  
ان ایکن راندا دیش از زهادهای شدن پیش میشود و ظاهر ایشانه میشود از زهادهای  
لشتن پاک میشود مثلاً میزی ادام و کرد و نشاسته و لمثان ایشانه میشود  
ایساب شیر پزی و رخت و لیساں ایکن میاشر این امر است همچنانه تیزیت  
پاک میشند و در نیست که ایکن که حش بیاید قبل از ذهاب شدن  
هر کاه جایی بیکد چون میشود شدن یا لشود هجدهم پیش میشود  
ان امر باشد **مطلب دوازدهم** از جمله مطهرات اسلام است و ان  
موج طهارت بدند است از غایست که فاما کردن کافی غایست  
دیگر پس شدن باشد باسلم یا لغشید و همچین جانها باز اسلام  
پاک میشود که عیش شدن اینجا چنست که ایشانه بازیانه میشود  
پیش مسلمان نزاده کاف شود بعد از توبه کوئن و اسلام او در دین طهارت  
ان اشکانی است **فصل سیمی** در اقسام و احکام ایهای است و در این مقدمه  
و حده مطلب **اما مقدمه** میشود که ایشانه میشود و در هجدهم کلیه حقیق  
است که ایشانه مطلب میکویند و دیگر ایشانه مضاف مثلاً این چنها که از جمی  
نشنده شود مثل ایکن و بایه علف و بخان با ایکن چینی بخوانند که  
حاصل شد مثل کلاب عرقی نفعان و امثال ایشانه که همچشم شود با مطلق  
هیچ دیگر بعد ایکن ای میتوان ایشانه میشود که ایشانه میشود که ایشانه  
دق و شیت و امثال ایهای هم میشود که ایشانه میشود دیگر ایشانه میشود  
سیلاب دیگر دیگر ایشانه میشود دیگر ایشانه میشود دیگر ایشانه  
میشان جازی که در بعض وقتات میشود لذتی میشان ایشانه میشود دیگر

جاري میشود مثلاً هکاه در راب سبل شک بکنم که بابت یام و در جو ایشانه  
اسم ایشان هم شک کنیم بمعنی ایشان که میتوان گفت اب نیست یام و در جو ایشانه  
مورف هکاه ایهاری بایشی و ایقیار که بایش حمل بخشنیدن ان چین  
ملاقفات غایت غیروا بیه کرد و لیکن وصیم با این غیتم ساخت بجهه  
اکن شرطی است دنایات دنایات دنایات مطلق بایش و هکاه و خص خود امروز  
است چنان ایشان ایشان ایشان ایشان دنایات دنایات دنایات دنایات دنایات  
احتیاط لاد است بر نهاده و ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
جست غلاف ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
غیشان لزد و از المهد نمیتوان لزد کرد و زیاد این بجهه ملاقفات غای  
بعض میشود غلاف ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
مذکور ریشود دنایات دنایات دنایات دنایات دنایات دنایات دنایات دنایات  
جاه و ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
و احکام ایهای دنایشان چند مطلب تعریف دنایشان **مطلب اول** دنایشان  
که غایت و ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
که بعض میشود و ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
بسیار دکه و غیر خود و غیری نیست در ایشان ایشان ایشان  
یا ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
هذا که بایش دنایشان میشوند ملاقفات غایت بعض میشود و بعض هم میشود و تطییف  
انهای هکاه میکنیست و مقدار که بایش ایشان ایشان ایشان  
که هر دنایش دنایش دنایش دنایش دنایش دنایش دنایش دنایش  
روی سیاه باشد بخیانیک صندوس همچنین من میشود دنایش دنایش  
پس قویی ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
پیش عرف ان رسیده بیم عنی ایشان ایشان ایشان ایشان  
اختلاف در عرض و طول و عمق باشد حاضر پیش ایشانه ایشانه ایشانه  
دانش باشد و بهان قاسیه رجا هم ایشان ایشان ایشان ایشان  
حاصل ضریب ایچه مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور  
حاصل ضریب ایچه مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور مذکور  
پیش کاه طول ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
تکیج و غیر ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
یک دیگر بیم باشد تختنا و عرض ایشان ایشان ایشان ایشان  
نه پیش ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
نه پیش ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

بر زیر و همچنانکه درین شود که مطلاعاً رشت اب صاف باشد.  
درین میان نایابی میان موسم جزء باغات و بامان در گذشت اب صاف باشد.  
فقط و باش زایابند در گذشت اب صاف باز هر چند افزایده قطعی  
شده که اینکه بجزء این شیوه میتواند هرگاه خاست بناهایی آن مبتدا با  
نهاد ظاهر است که اینکه خاست بخوبی شود را خصم نمایم تا زمانی که در روی  
سته که میغذی از تراشید چشم میشود را خصم نمایم تا زمانی که در روی  
پسین روان شود هنگذاز زین نام شنیده ایشان بمناسبت این در حمام طاریست  
درین اب ساده باشد با جاری یا با عذر برای ایشان و ایشان اکجا بردار  
که اینها میتوانند با این ملاقات بخوبی شود هنگذاز از خزان  
آن خوضایی کوچک در چشم خار میشود **مطب خام** اب حمام یعنی  
درین اب میشود و این اب دلار و حار میباشد و باطن نیوش از خزان  
بین زیر و حمام که جاریست مادی که منصل است زیر خان بینش ایشان  
از کوچک پیش از شکر درین ملاقات غات معلم باشد که این خدمت خواه  
است مقدار کم با بیشترات و همین انتقال فتح شد حکم اکله  
دارد در حمام اب خام است غیر از این مقدار شرعاً خود را در همه ایشان  
با وجود شرایطی مذکوره و اعماق اسحاق اب ایشان را خسته و شوچ  
با شرود در ملخص لیل کار عالم بطریات این باشد که این  
لیل دن اشکال ایشان دارای این اهمیت باشند بسیار خاست ایشان  
دارای نظر خوبی و زیست گلکاری است علاوه بر تعلیمات ایشان  
بعض خوار و اما اصل این حمام ایشان که درین ام میشود از خسته و شوچ  
لیل اطمینان ایشان تک نکلاه ایشان دن نیست و این احاطه ایشان  
انت دستکمال دریا است که علاوه بر ایشان زین حمام رسید مثل اکله دیدم  
که خود رفته یامیک ریسید ایشان خار که بوده باید این شنید و نیاز  
ان مایل بکرد و بعد از این علیه بطریان به زیست و اما احوال اینکه مطیع  
کرد و باشند حاصل باشد لیل غفاره ایشان اخبار و فنادی علیه طهارت است  
و معمقی است محظاً خاست ایشان مساده تامل در رایخ و سایر امداد در  
نظیر خود بجهات دادن است که ملاقاً ایشان برویت باشند و نکن این  
زین چون بخوبی فیلم و نیم غیم هم کارهست که این ایشان و نکن این  
بسیار خوب کرد **مطب خام** در اب باران است و این در حمام جاریست

مداد

در اینکه علاقه‌های بخاست بخاست چنین غیشور مکاپنک احذا و صاف او متفاوت شود بخاست و فرق نیست میان حاره بودن آن از باودان و امثال آن یاد و روی زمین طاری بودن با اینه مطلاقاً حاری شفود مثل اینکه در گذالی هم خلی باشد هم جند پساز که باشد و اینها هر در وقت است که میان از اسان فرود می‌دهد که میان قطع شد دیگران هم نداشته‌اند که مکتار رک باشد پسچه ملاقات خاتمه خس بینند همچنان قتل اینها بدان دلیل دارد و می‌دانند و بعد از این ساردو محمد و زردباران باز همان حکم اراده که کفته بلکم ظاهراً نیست که اکابر قتلی از گیری از این هم در جان باشد دروقت از این دلیل بران این نیز همان حکم دارد و بران همچنین که فردی به همین که تمام شده اخراج داشت پاک می‌شود بشیوه و روز عنین خاتمه درجیات شرطیت و هکاهاب بخیه رجایی باشد چه و روز بران پاک شنیده مکارمک اب بران در چین پاره دیدن باره شور و داخل شود بآن و فرج مفود بالانقدر بران باره که باز مانجت بعلی ایوف پس از این شود و قاتلین با اشتراط کریت دلاب جایی در ایوب بران قاتل اند **مطلع ششم** در این چاهست ولما زان چاهیا متعارض است که اب از زمین از مرید و دنار نجم می‌شود و غالباً در چاه است و می‌بیند علاید اس منزه‌ها می‌توانند که اب اینداد نیز زین چاهیت تا اینکه زین چاری شود و امثال آن داخل در این نیست و اینهاد سکم اب چاه است و هچنین هکاه کس چاهی کند و اب از این سیرت نیزد و لیکن از مرید اب ببرنند و اب دنار ماجع شرداش نیز در حکم اب استاده است اکر عفتار گل است در حکم کراست و اکه در حکم اب قتلی است و در بجاوه متعدد خلائق عظیم در میان ملاحت مژهور قد ما لافت که مبلغاً بخاست بخشن می‌شود و مشهورین مناخی انت که بخس می‌بیند و این دلیل حقیر از نیست و اقوال دیگر رعیله هست که ضعفیت است و علی ای تقدیر هکاه متفقین شود بخاست اشکال در بخاست آن نیست و بشاره مختاب منزه‌حال که وارد شده است از این مخاتس چنانکه خواهد ام عولی است راسخاب **مطلع هفتم** اب قتلی هکاه بخلافات بخاست بخس شود بیش نظیران چند چیز حاصل می‌شود اول اینکه اکابر بایشتر نایاب دنفر بران پینه از دعا و این منزه و مخلوط شود همچو اتصال هم کافی نیست دهکاه متفقین بخاست باشد باید بعد از زدال تغیر بقد رکی باعندتا

پاک کنده رکاه قدری اذکر این متفقین که این باقیانه نخواهد بخشد  
**دوم** اینکه اب قتلی باید در که بریند و همن و مخلوط شود بیش  
 هکاه که زن رکاه بخسی رکه بنی باشد که می‌نمایند و همچو اینکه  
 نمی‌شود ملکه که اب بخیه دیگر باشد و اب رکه رکه شود همچو اینکه  
 شود باید می‌شود **سیم** اب حارع می‌نمایند که نظیر که رکه اینکه  
 همن و هم شود و همچو اینصال که فتنست و همچنین هکاه اب از  
 خود نمایز کشیدن باشد باید و همانچو این قلیل شود هکاه بعد  
 از ملاقات و اتفاقاً بیک دکه رکه رکه رکه که باشد می‌بعد  
 از زدال تغیر اب قتلی هکاه متفقین شده باشد بقدر رکه اینکه  
 باشد کافی نیست و این در وقت است که این خوانند بالای اب قتلی باشد  
 و همچو اه مساوی باشد مثلاً دکه اکه می‌کنند از کوای باشد و دیگر  
 بقدر که شود همچو اینصال مثلاً دکه اکه می‌کنند از کوای باشد و دیگر  
 این قلیل شود همچو اینصال دیگر دکه اکه می‌کنند از کوای باشد و دیگر  
 تغیر ایلدار که نیز نیاشد این قلیل را یا اکه کند و همچو اینصال در اینها  
 همچو کدام کافی نیست و هکاه که رکه رکه قتلی باشد از اینها بخشد  
 و این قتلی پس شود هکاه بخیست که رکه رکه رکه ایکه اینکه  
 این نیز با این الطیت و مخانیت بالا متفقند پس را راجه اهل از زد  
 که رکشند که رکه رصوف که قتلی همچو اینصال بخشد و بعد از زد  
 ناصیت شود هنام که بخیست که رکه رکه رکه ایکه اینکه  
 همچو اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه  
 رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه  
 دهکاه از همچو اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه  
 پس این فائمه تعار و نظیران بخس اب می‌شود و اما اب جاری هکاه بخشد  
 شود بخشن بخیست تغیر اینها ایکه ایکه بخیست باید و همچو  
 و مخلوط شود تا جدیدی که تغیر ایلدار که هنام ایکه جاری همچو  
 باشد و لیکن در این اخیر طی است که این ماده از ریشه رکه باشد ای اصل دیگر  
 بعد از زدال تغیر هکاه این خویش کوچیک متفق شده باشد **هفتم**  
**هشتم** در نظیر ایلدار چه نایاب قتل، بخاست و اکه ایکه که نظیر ایلدار  
 بکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه  
 ایکه ایکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه  
 ایکه ایکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه رکه رکه رکه ایکه اینکه

در کشیدن اب تغییر که ماید و از همین است واکرکی اچاهه باعاه  
بکند بیان اطهار ایست که هکاه بقدیم مقدمی که فرمود اند که باید کشید  
از درون ساق پاکت فی ایک جاه فرزد و در باز مرگ درین ایل ایل ایل ایل  
که دیگر انجام کشید نایاب جاه نیت خصوص ماهه کاه تمهیل انتاب مایاران  
پاک شود و هکاه آب جاه نخاست متفقین شود لیسا قی شناور غنیم ایش  
تے باید کشید نایاب نایاب شود و بنار قی خاتس ایچاه علاقات اقبال  
سیار دیان هست و مناب ترن ان افای باین مده هست ایش که هکاه  
ان بجات مقدری در شیخ دار و که باید کشید هکاه بیشتر ایش ایش  
زوال نغیران ایل اور نایاب ایل کشید نایاب نیز ایل شود و هکاه نفیں  
خود عزیز نایاب شود پیش ایل  
ان کالات ماظهرا ایش که هکاه توان داشت که ایل نیز باید کشید  
قد کشید نایاب میشد هانقدر را بکشید و ایل غام اب جاه بکشید و  
اما هر مورد عدم تغییر ایل بجات پیر و بعض بجات  
خصوص تقدیری فاراد شده و در بعض ایل و در مکان ایل مشور ایش که هکاه  
چاه را باید کشید و بعض نکته ایل چهلدلو و بعضی دلو و ایل ایل  
و سایر خیتا راسخاب هر یکی بعل ماید هر چند علی ایل ایل ایل ایل  
اما ایمود و تقدیری ایل غمیع رسیله پیش مایان ایل ایل ایل ایل ایل  
**میکم مقدار** در این غام اب جاه را ایل باید کشید و ایل  
شواب است و مشهور ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
از علای بکفه ایش  
نفعیم بایش و مشهور ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
دچهرا نهاد افقاع راهم بان ملکی که داده ایل دیش ایش ایش ایش  
هیچ که که ایل در صورت ایل بیش ایل و نشان ایل ایل ایل ایل  
شیخ است و ایل  
جیف و نفاس و اسخاف و بعض عرق شرقی است خوار و عرق جیف ایل  
حیام راهم نهیک لرد ایل  
مکن بایش دلیل بیش زیادت و و فریاب لیل بایل چهار مرد بکشید که ایل  
روزاب ایل  
افتبا ناغز ب افتبا کافیت و ایل  
هین

در شب  
کچیخت مرشب کافنیست و مرکب از روز و شب هم کافنیست و جماعت  
زنان و اطفال هم کافنیست و ایحاطه ایست که در فت چیز خودن و ندان  
که نه همچم شور و بکه هر یک در وقت راحت رفع حاجت خود بکشند  
**مشهد** مشهور و حرب کشیدن یک کلیات از بیان و دن اسب و استر  
و ایل و جمی از اصحاب ماده کا و راه بانها ملک کردند و اند و این خوب است  
**سله سب** ولی ایش کشیدن هفتاده لواب از بیان مرد ایل ایل ایل  
فریست ماین ایلک ایل  
بدن ایل  
دلو معلوم نیست و از بیان حاصل معلوم بیشود که حکم کافنیل ایل ایل  
باشد و ایل  
و دخی ایل  
پیدا میم و همچنین هکاه کافنیز نیک هکاه کافنیز  
**مشهد چار** ایل  
هکاه ایل  
چهار و بکشند و بجاه داده ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
هم همین حکم داشتم باشد خواه ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
چین شک ایل  
کفه ایل  
من ایل  
و جند دلو سبلک که ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
کوئی بایس بیش ند و بجاه بیشند ایل ایل ایل ایل ایل  
بکله دجاه **مشهد** مشهور و حرب کشیدن چهاره لواب ایل ایل ایل  
شک دهکله دلو و بجاه دخوکش و کریم و دوکشنا و مشهور و حرب چهاره  
لواب ایل  
ایست که ایل  
و کافنیشند و همچنین ایست میخن در غلط خون **مشهد** مشهور  
ایست و ایل  
بیل دهد و دخانی دخانی دخانی دخانی دخانی دخانی دخانی  
داز بخاه نهدی بخیرانها غنوان که ددد و دند نیست که هکاه عنین بعضی  
از مذکور ایل ایل

نخواه باشیت باران را از تعجب ناشد **مسئله هضم** واجب است کشند هفت  
دلواز رایی و دهن طیور و آن عارت است از مثل بکوقد و دلخواه زان  
چک شتری و همچین از رای غسل کرد خست در راه چنانکه مشهور بیان  
رقة اندام اطراف است که محظ ماسنث جنب باب چاه این حوال دارد هنوز  
غسل کنند و ظاهر نیست که این حکم در صورت است که ملته او خاله ای باشد  
باشد و لای از باره هجای سخا هم اوقات است و اظن انت که غسل رفاقت  
جذ دوچاه این ملته بنشد و بعض کفتها اند ماطلل است و همچنین از زیری  
سک کرد رجاه بینند و زن بیرون اید هفت دلویا کشید و هم  
بول صبعی و مراد ازان طبله است که از دوسال بینه داشتم باشد و هنوز  
با عالم نشده باشد و همچنین از رای بودن موش هفت دلویا کشید و هم  
است که این دصرور نیست که از هر یادش می‌آشد و اکبر سرد لو کافی  
و بعضی کفته اند که هکاره موش کرد هبته باشد هفت دلویا کشید و بعضی  
مطلع هفت دلوارض و رسپاند و اظرف قول مشهور است **مسئله هضم**  
هم اظهار است که از باره نزدیکه خانه که جاست خوار باشد آنکه  
جذ دلویا کشیده کا بست و زیاده ضرور نیست **مسئله هضم** مشهور در چوب  
سرد دلو است بجهة هجدن ما روبه عنین هفت دلویا واجب داشته اند  
و ججو واجب داشته اند سرد دلویا از رای و دغزه کران کی باسم است  
و بعض بلک دلویا کافی افانته اند و از رای و عنق بهره است داشته  
کشید دلویا کشیده **مسئله هضم** واجب است کشید تک دلویا از رای و این بخت  
چاچه شیریه ای باشد دو رخ و مقدار ناجد بکوتیرید و ظاهر است  
که زر زرد و کوچک این اتفاق دیده عینک هم بروم جم خواه نک و بخشنده هم  
ایران تفاوت دارد هجدن دو رخ مثلاً هفت دلویا باشد و آنکه نهاده  
می‌دانند کشیدن بلک دلویا از رای بیول طبله شیر خوار بلکه طبله  
نخواه همان حکم دارد بمعنی طبله کی زاده نشیز کرفته باشد و هفت  
دویی که در بعضی مذکور شد اینها انت است که این اطمینان نکند **مسئله هضم**  
یا **زاره** هر کامه حاسات متعدد است که می‌شوند و مقدار و نوع  
هر یک را پایه می‌گذارند خواه مساوی، باشند و بینه ای این است که متفاوت  
متفاوت و نوعه مقداری را می‌سازند و فرموده است از عالم اینها مادی  
باشد یا مختلف و بعضی استناده ایه اند مثل آنکه خون کی جا درین  
باشد و بعضاً از خون که دیگر بریند که بسبب این خون نزید شود

دیکر خصوصی عصرات و ظریف را غیرگوان کرد و ماموقت اول غاز عصران بیان  
ان سیاری از قوی و اشرار از غال باقی شد از این نظریات ناتکان سایر  
بعد از ظهور زیرای هرچیز بم میسر دست داشت قوامت این جن شود و فوت  
دومین انتهی میشود بغيرب اتفاق و اقول دیگر مسئله است  
همچنان مضمون و اماده اول معرفی که افضل است بین این اغرب اتفاق  
است ناتکن شفقت فرنشیند و مردان شفقت سرخست کرد بغيرب یعنی  
بعد غروب اتفاق دشت دوم اند اتفاق تا آنکه بماند بنصف شب  
همچنان هجر کرخت کوئن مخصوص شعارات بنا شهور در زیر زمین  
ها که مقنقار جمهار را گفت صفت شب باشد منواند معرف و عشا  
درود را بکند جمهار کیم هر کس کیم بل و گفت از خذار در وقت یافته  
ن از خذار در یافته این کل بعد خواه گفت و بعضی هنکه ن داد  
وقت معرف و عضا ایافت تا هم و این شخصیت است لیکن کس در  
خواب ما ند بشد با این موش کند باشد میتواند معرف برآید گذاشت  
بماند بمعنی عذر از این عشا در نیست که مطلق مضطربین حکم داشته باشند  
و قصه ای اینکه قصد فضاد او باشند و ماموقت اول نار از شناسان بیان  
پراشی و اقوی بعده فلی از این غریب ای  
کفنه اند اول و دست آن بعد سقوط شفقات دایل و ای ای ای ای ای ای ای ای  
ای  
برنده که مضطربیست اند این هم کند و بهتر ایست که قصد پضنای ای ای  
لکن و ماموقت اول نار ای  
دوش شود و دست آن با ای  
مشهور ای  
مشهور ای  
کرده شود و بعد ای  
غروب ای  
در هر وقت ناه شریکت ای  
آنکه هر کسی که نیز ای  
شود خاطر شی ای  
ظاهر بوده است بین ناخصار محظی نیست و ای ای بعد از ای ای ای ای ای  
اعاده کنند و اکثر درونت مشغله ای  
نار ظلی کد شتم باشد عصر ای ای

کشید: کار دلخواه چکدربین کشیدن محفوظ است دیگر از برای انتاج ابدانیه  
دهم چنین در اینجا و دیگر از اینجا نه لطف کردان هست هم مفروض است  
بعد از خلاص شدن اشکانیه یا کند و قلی از خلاص شدن اشکانیه  
جهنم دلخواه درج و انسانی که با میلاد و بنادر غفارنا شکان در رسم  
یک بیت **فایل** هر چهار آب زنیت با اعلم باشد یعنی چاهی که دنار  
ای بخی یا بولو و سایر غسات باشد مادران که معلم نشوده بخاست  
و تعبان چاه آب رسیده است پیش از رسیده بخاست و بعد از رسیده رسیده رفته  
انجاه آب رسیده است بخاست غفارنا بخس عیشود مکاره ایه احلا و اصلاد  
متغیران بخاست بشود و سایر قول بخاست بخس میشود و نست است  
که چاه و دیگر از نه دلخواه در بیشترین هر کاه زین نه چاه از  
زین نه اعلیع بلندتر باشد بخاست زین نست باشد و هفتم ذله هر کاه  
چین باشد و بعض کفته اندک در جای شال و بودن هم مثلینه تر بود  
زین ایت **منج دوچ** در داشتن ایزفات نازهاست و دران چند  
ایت **باب اول** در اوقات نازهاهای یو میمه که کام است در راین  
چند مطلب است **مطلوب اول** هر چهار آن چهاری کام را در داد  
پیش از دیگر فضیلت کنواریان بنشست و دیگر دست احراز پیغام  
دران وقت اداست و حضارت ای اما فضیلت نداده هم خدمت  
هم نداشت باشد و بعض کفته اندک و وقت ای ای ای دوقت ای ای ای  
و در ای ای ای مدد و مرضطیانین مدد کاریک ای ای ای ای ای ای  
دوم معمصیت کرده ایت بلکم بعض کفته اندک تشمیش میشود و کردن در  
آخر وقت موجب غفووانان است و بعض اندک کرد ای ای ای سفلت د  
سایر ای  
ضرورت نیز چین است **اول** اندک کاریک ای ای ای ای ای ای ای ای  
قطعی ای شود **سیم** ماضی طاهر شود **چهارم** مجروح ای ای ای ای ای ای  
بی خوشی بوسن ای  
آن ای  
کاریک ای  
بلند شود مقداران چین و بعض کفته اندک است بعد اینکه بعض  
میسردان ای  
و چون زدای ای  
آفرانه ای  
آفرانه ای ای

ج و ق د خ ل م ا ش م ب ش د ه ي ر ك م س ي ا ي د م ا خ ل ش د ب ا ن خ ط ر ك ا ر ج ا ه  
ب ي ا ر ا ش ا ن ك ت ب ب ي م س ا ن ظ ه ر ب ا ن ظ ا ر ب ك ش د ت ا ي ل ك م ا س ي ا ي د ق ف ك م ي ح ب  
ا ز خ ط ر ك ا ر ج ي و ز د ب د ج ا ب م ش ق د ه ا ن ج ا و خ ط ر ك ا ر ج ا و خ ط ر ك ا ر ج ا و خ ط ر ك ا ر ج ا  
ب ع د ا ز د ن ه ا ي ي ا ن د و ش ا ب ي ا ج ب ا ن ظ ا ئ ت ق ع م ك ل ك ش د ب د ا ي ي و ق  
أ ز ا ز د ا ز ت ش ي ب د ك ا ل ح ا ص ل م ي ش د ب ك ل ج ا ب ج ب ز ي د ر ك د ج ا ب خ ا ل  
ا ل ك د ر ج ا ب ش ا ل ا س ا ت ا و ا ز ا ز ت ق ع م ك ل ك ش د ب د ا ي ي و ق  
د ا ش ب ا ش د ب ي ي ا ز ا ز ت ق ع م ك ل ك ش د ب د ا ي ي و ق  
ن ع ض ا ا ه ا ن ا ا ل ا س و ه ر ي ت ك ا س ا ب ش ا خ ي ب ي خ ا ف ا ن د ه ز ن ط ل ي ن ش ا  
و د ه ي ك ش د ب ي ي ا ز ا ز ت ق ع م ك ل ك ش د ب د ا ي ي و ق  
ظ ل ر ا ب و ب ي ك ش د ب ي ي ا ز ا ز ت ق ع م ك ل ك ش د ب د ا ي ي و ق  
ج ا ب ا ب ر و ي ر ا س ت ا ز ب ر ا ي ك د ر ب ع م ب ا ي س ت و ا ز د د ه م ج ل  
ن ع ض ب ي ي ا س ت ب ك ا ن م خ س و م ه ا ي ي ا س ت ك م ف ل ا ن د و ن ق ط ب خ ب ب  
م ق ط ا ل ا ط ب خ ب ي ع ا ل ا ف و ا م ا د ر م ف ل ا ن د ب ي ك ا ه ت ك د و ق ي ك ا ف ا ت ب  
ب ا ب ر د و ل ا س ت ب س د د و س ا ل ت ب ا ي ل ش ع ز ظ ل ر ك د ش ت ب ا ش د ب ل ي  
ا ب ن ع ل ا م ت ا ز ب ر ا ي ق ف ن ك د ب ب ي خ ب ا س ت د ه ا ز ر ا ب ع خ د ب ي ا و ل  
د ف ت ظ ل ر ك د ش ا غ ر ب ا ق ا ت ب ي ا ز ا ز ت ق ع م ك ل ك ش د ب د ا س ت ب ي خ د  
ب ر و د ال ح م ش ت ب ي ع ا ن س خ ي ك ا ز ج ا ب م ش ت ب ا ل ا م ا د د و خ ا د ي  
ب ال ا س كر م ي ا د ر ب ط ب م ي ش د و ا ز ا و ل م ف ب ا س ت د م ا ا ب ا ز ا ل ا خ ا د  
م ق ط ب ي ك ه ب د ا ي س ت ك ه ق ر ا ف ا ت ب ب ي ا ب ي خ د  
ش ا غ د ر خ ش ا ز د ز د ر ا ه ك و ه ب ا ز د ل ش د ا و ل م ف ب ا س ت د و ا ي  
ق و ل ق ر ا ئ ا س ت و ب ي ك ا خ ط ق و ل ا و ل ا س ت و ب ا س ا م ع د د م ك ا ز ا س م  
ح ا د ق م ك ل ك ش د ب ي ا س ت ك ه ق ر ا ئ ا س ت و ب ا س ا م ع د د م ك ا ز ا س م  
م ت ك ل ك ش د ب د ا و ل ا ا م م ت ا ز ت ق ع م ك ل ك ش د ب د ا و ل ا ك ا ز ا س م  
ك ا ز ا ب ب ي ك ه ب د ا ي س ت ك ه ق ر ا ف ا ت ب ط و ل ا ك ك ش د ب ا س ت ج ا ب ب ا ل ا  
ا س ا د و ب ا س ت ك ه ق ر ا ف ا ت ب ط و ل ا ك ك ش د ب ا س ت ج ا ب ب ا ل ا  
ا س ت د م د ب د ط ل و م ك ل ك ش د ب ا س ت ك ه ق ر ا ف ا ت ب ط و ل ا ك ك ش د ب ا ل ا  
ال س ر ج ا ن م ك ل ك ش د ب ي خ د د م ك ا ز ا س م  
**م ط ب ج ا د** ا و ل و ق ا ف ض ل ات  
و ت ا ك د و ا ه ق ا م ب ي ا س ت ك ه ق ر ا ف ا ت ب ط و ل ا ك ك ش د ب ا س ت د ر ا د ك د ن م ا ز  
د ر ا د ل ا و ق ا ت و ب م ت ج ا ا س ت ك ه ق ر ا ف ا ت ب ط و ل ا ك ك ش د ب ا س ت د ر ا د ك د ن م ا ز  
ا و ل ن ع ض ك م ت ا ف ل د ل ا ب ا ش د ب ا ت خ ي ر د ل ا ب ا ش د ب ا ت خ ي ر د ل ا ب ا ش د ب ا ت خ ي ر د

ان باقیت تا هی ان و اشود بعیضی که نمود را شدتن و اول  
اقریب است و این لوط است و اما زن لم پس وقت نازن غربت و اغایه ایست  
که مرسی است و بعضی فردی داشته اند متوجه و بعضی ملا مصطفی را بعنی  
خواهد کرد از جو بلند شود مثل ذلول داشته اند که برآورده است و اما  
سازلایران مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکی که باعث خوف شود میباشد  
اظاهر که هم اینمان نزدیک باشد و اطمینانست که برآورده باشد از اعلانی  
از این علامات نازی غلهه باشد که هم مقدار بزرگ دارد و هم نداشته  
ان است که حکم چنین شده همین مابین دوزل و هفوان بعده از  
ظاهر گردید فاصمه سود **بابی** دن اوقات نوازل بعده است و  
در این بند مطلب است **مطلب اول** در وقت نامنظم غیر عصر و  
وران چند که در قاعده است و امامت ایست که وقت نامنظم ظاهر نزاول طبیعت نما  
که ایکی که بعد از ظهر مرسیدیت دن روز و دوان بحارت زدد  
قدم است و هم روزان قدیم هفت یک تا خمینت چون غایب این است  
که قائمت هر انسان مساوی هفت بای خود شاست وقت نامنظم عصر  
باقیت ناسایید و در این بند مرسیدیت چهار تهم است و بعضی هفت اند که  
وقت نامنظم باقیت تا آن نذر باید باشد تاکه بین سایه بعد  
ظایر میرسد بمثل شخص بقدر ریک فرمیظیر برا این اد اکبر و  
وقت نامنظم عصر باقیت تا آن باید باعی دوستی اند سایه همین قدر داشته  
که قضا و در وقت نامنظم باقیت مادی که وقت فرضی باقیت و لیسانی ایاد  
کل ایاد را وایک نامنظم ایاد و وقت میتوان عینم داشت و اوقات هم اخر  
هم سیوان داشت و بعضی این ایال که در وقت فرمیظیر باشند که این  
حال خود را اندک کرده اند بر رحمت از ایکی که این  
اضنه بجهش و این ایجاد است که هم خواهد رسید و همه جو است اینها  
ایاد و نیز شیوه ایاد و ایصالات فضیلت است بعده زانهم تقدیم طبیعت  
شانست تا نیز ایصالات و ایاد ایست که داین حال قصد فضای این ایلاند  
بر هر حال همینکه رکفت با کفر یا مامکن شده هم داشت ناظم در فرم  
باشد نه ایست سیک بجا در ایاد ایک اتفاق آنکه در کوچک در رکفت  
و بخود و هم چون **مطلب دوم** وقت نامنظم مغرب بعد نازم معمایه است  
زوالی محیط و درود بیست که این ایاد ایک در وقت نازم معمایه است  
در صورت زوال محیط ایشان ایست از نازم ایشان و هر کس شمع کر در

در ناهم و جو بروط خشند ناذهل را تمام کند خواه در در رکعت اول باشد  
یاد در رکعت اخواه افضل نقدمی نامد است بر تفاصیل بغيرتی فاطمه زهرا  
نم و اماموت نافله عشا کاران و تیره خواهد پیشان باقیت ماند ای کروت  
عنایات و سنتیات اکارا بعد هنر زینتی کرد زان بخ میکند بلکه طلب  
پس وقت ناهم شب بعد نصف شدن شب است اطلیع صح مادره دسته  
میتواند نصف شب باز شود شدن ستاره اچانک در روزات غروب  
حظیل وارد شاه و بعضی قدر آنکه مردم ستاره ایست که در رفت غروب  
افتبا طلیع میکند و این در همه ستاره اوه فصلیادور ایست عبارد  
و راعی هم کس معلم غیرشود و مکان حفیرانست که اینکه فرموده اند تجربیات  
از برای عالم که بآن تینی بنصف شب شدن حاصل شود هنجه دنیا  
از نصف لک شمش باشد و ظاهر ایست که این تقویت راه ملاحظه کرده اند  
لست بستاره ای که در اول نار تاریک ش باز که دیوارها و کوهها  
پیش ایست که تختیان را و لغ و غرب افتبا طلیع گردیده شند و مشهور  
انت که هر چیز بصیر نمی داشت را بشاند افضل است و شتابه که مردم ایشان  
این باشد که همه را در رضیه شب تئتند زایک ایمان افضل باشد از اتفاق  
و زنده ایش هم دو زنیست که میگوین که تقریب افضل باشد که جمار  
رکت بکند و غیر ای و بعد ای ای زنچار رکت بکند و بخوابد و بعد ای ای  
شمع و در تاردار میابنی صبح کاذب و مصادف کذب چنانکه در چار ایسیار  
منقول است که رسول خدا همچنین میگردد اند و مشهور ایست که جاتا  
کردن غازیش پیش نصف شب از ای ای معبد و مثلم ساو و کوکم اعلی  
خوب نزد و دستان گرد در صیه اخلاق ایست از تقدیم و هم کاه چهار رکعت  
چهار در در عصی شد گام نکند چنگی خفیف چنانکه پیش کفم و همه چهار رکعت  
مکوکه صبح شنید ناذهل میگرد و فرضیه را اد ایکند بعد ای ای زنچار غازیش بالقام  
کند و همه کاره رفت و سمعت نازن شب تماش باشد ایفا کنید بوقت و باقی طای  
قها کنید و دو زنیست که در راه در میز صورت ثانی ایضا کنید مطلب چهار  
اول وقت ناذهل صح بعد فراز نار را زنیست بناز مشهور رفای و افران  
طلیع جو مشهور ایست را افضل نقدم ایست بصیر و حجه ای ای ای ای  
محبت ای  
در رعوریت که بعد ای  
هم علائم هم بد باشد ای ای

نایخانه رختیر جانکنک پیش کنیم خواه حاضر باشد و خواه ماسن و افظول است  
کارداری را داشت بسیار نیاز نداشت از بجهود در عرصه احصال پیش و بعضی اتفاقاً  
بادنی که از کنگره آمد و اوان بصیرات و امام کاهه مقدار یک ریالت غاز را  
با خوشی طی ازوای قدر و قدرت بینند و بعد از آن عالم ۱۳۰۰ رسیده بسیار نیست  
و در وضیعت نیست بلطف هر کاهه عقدهای تغییر شرایط و عمار غام برای باری دو  
تکرار نمایند و از اوضاع احتمالیت و بعضی قدر اند که از این خارج نمایند و قدر  
در برابر غاز را در بانتافت و آن بصیرات مطلب **همه** کاهه غاز را باشند از این  
حاصمه هم شود که اگر کوت اونتک شد اونا نامه مدن دارند و اگر هر دو  
وقت شان تنک شده اند شدید زیسته حاضر را مقدم دارد و هر کاهه دقت ۲۵٪  
کشاند اند باین شور و ایقونی انتک که مختار است در تقدیم و تاخیر و بعضی  
واجب و انتکانه تقدیم حاضر را وابن الحوط است اکلود دین نماین ایات  
آنکه در کوت فرض حاضر هم فوت شد و آن غاز را قاطع کند و فریبمه را با او در  
و بعد از آن زیاهی که مانع بود نماین ایات را نام کند و بعضی واجب دانشاید  
که از میکرو و اول افتیت و هر کاهه معلم اونتواند شده است و دقت نزد ایام  
تلذکت باند منیز اند که اند شرع لرقن افتاب معلم اش شد و عیناً ند  
که ایند بجهاده در کوت فرمیشند که بخواهد لرفت و درین  
صورت اکر کوت حاضر و سمت دارای رخط تقدیم نماین ایات است همچند  
و جوییت معلوم نیست مطلب **همه** مشهور اینست که حرام است اکر کوت  
نایسنند و رفت نایز و ایجم مادی که در لوح را نکرده است بعضی اند از این  
که اینها را در کوت فرضیه میتران کرد و افظول ایش که حرام نشاند بلکه مکرر نه  
و غله ایش است که کراحت در نوابل و بزمی هست همه لسب این کوت  
نیشیت نایز فرضیه فوت شود هر کاهه نایز است که درن باعث فوت فرمد  
سوزد بایامت صری بان شریدیت و موج نقویت بعضی از ایجات  
آن شود و ایان عورت حرام است و هچین است حال در نایسنند که  
در ایکس که بکردن او نایز ضمای و ایج ای عارن باشد و هر کاهه داند که  
آن سختی ایعت این میغیرد که ربات و لوب را لذن ایان غایسق را نکند و ایما  
اکل از طالع و میاند نکار اکل از طالع و غایسق را نکند از غذا راه خواره دنی و ایان  
از کردن ایان نایز نایسنند که مکرر است نایز مسئله دهه غیر رسمی  
است مطلب **همه** مشهور ایست که مکرر است که در هر اوقات سنت است که کسی در کوت  
که نایز نایز داران ایست که مکرر است نایز مسئله دهه غیر رسمی

اک کیوا جو مرکنہ کرد مکان معموری تا کنک نارش صحیح است اور کیسا  
محروس کنند درین حالی از اونوں کیم انتہا نہ مکان دیکھاں دیکھائی دیجاست  
کہ معرفت خالق نام و معرفتی بر صاحب مکان بانشد مثلاً نیک مختار یا اند  
پریم و اعضا میں از خواست و خواست ایوان روانا نہ مل دیکھوں وہ  
خیل اشتد مکان بانشد و صاحب مکان بان را فہیش نہ شد بلکہ دیوان  
صوت حکم بھت قم و غارہ نہ کشت۔ مجھے کام مجموعہ وہ ہیں قرار  
در راجا اسماح مکنند اما هر کوئی رفتاد راملیم نیست کہ صاحب مکن  
ملدار مکان تھیں مکنند اسراز دیو طلس اخراجیست کہ مصلحت و مصالح ان  
تصوف مکنند لبیں بناز ساکن اشتن و خشم شد و بیات شدن ہو  
ہوای خانہ باشد و خواہ فرش باشد و خواہ خانہ باشد و خواہ حابی  
میاچی بردوی ان غصیبی باشد مثلاً فرش میاچی بانباشد و ماماہ کاء  
جامہ غصیبی مثلاً در بیان زاویہ و محل بیشاد مصلحت باشد ضریبی  
نداز دو ہم چنیں کہ ادیوار و سقف خانہ غصیبی باشد و ماماہ کاء  
درست بی تا کنک کد ایمان بامیاہ باشد اما دیوار ہائی کام بامرو  
قراقرہ غصیبی اشند بیس در ان شکال اس است و احوال طبق اخلاقیات مطلب  
**و پیش** و احالت امشیل بیشاد تھے ان جنیں کبر و حجه مکنند اک  
بانداز ہنچا سماں ایمان مکان مصلحت کیجیں باشد نہ میخواہت لٹھا بیم  
منعدی بانباشد بیعی خات ترے بناشد کہ بین بیا جام مصلحت ایخی بید  
یا جام و بین مصلحت بیا شد کہ بین جا است بخود و بعضاً ای علماً خداوند  
مکان اشند اشتن اشند و بعض طباده مواضع هفت کام کہ بان جمعیت بخود  
شرک کردہ اند و اسیروں افون افت کوئی یک شناخت و اغلوانت لہ  
ہکہ ان خوب ترے کہ بیکاران درہم باشد و درین مکان بانباشد ضریبی نداز  
ہجید بیٹن و چام مصلحت و سد و درمثیل خون رخ و دم کل معرفت  
ہکہ بیکان بیزند و اخراجیست نہ امام رسد اشکال اس و درویست  
کہ معرفت باشد خوہ مکانہ احتساب ازان مقید بانیعیتیا بشاد و  
احوال اخلاقیات انا نہیں خاس معرفت در مکان بکار کلک مکان بانباشد  
احتساب یا حرج لازماً یا مطلب سی سنت اس ایمان مصلحتیں  
قرار دادن یعنی جن کنند برداری و خود قارب ہکہ کہ مان بانشا دیکھا  
انسان با یا گلی دی پیش روی اور بیاعت ای شود کہ شاعل ای واسطہ از  
نظر کوئی دی پیش و میکنے شد تھا طائل و ایں معنی معرفت مشود بیانکے

زندگی دیوار را باستدای ایستادن در بیش روی آن و باشد یا لایان شفته کنکارهای  
پاچالی سر زین نمایا همچنان مکنار دعوی عقین و کا هست که همه بشاشت حکی  
در پیش روی گشیده یان عرض حاصل اینسان سرمه تا مدینت از زیری  
نفس وحدت است از این دادگاه کاران تجا و نتندن و ملسوی طائخون من کند  
و کاران از اخالم در کندا و مکره هست از ایادی کران هکن دشتن در  
پیش ناز و زنگید سرمه در مک معظمه کنیاست محترم دام در این  
**مطه رهار** است از زیری و ناز کردن در مسجد یعنی زریمد  
در شیرمه و کارکد بسیار در این هست خصوصا در مسجد اکام و مسجد بی  
هم و مسجد کوئ و مسجد امامی و مسجد جامع هشتری مفادت فضله  
بزرگی مذکور روان در نهادهای واجله ای امام اهانهای منتهی پیش افسوس  
دانشمند است که در خانه ای کردن افضل است از مسجد مکان انتخبت مسجد  
و نرافق کرد در خصوص سماجده وارد دشتن است که در پناکه شود داما  
زنان پیش از این باره رخواه افضل است خواه واجی و خواه منی پلکانه  
توقی خواه افضل است از خود ران نر و قوی خام افضل است از مخون خانه  
**فایل** سفت است ساختن سهیمه و دادن دضیل است مسیار هست رهم  
چنان تقریب کرد اهنا و سفت است که مسجد بسقف باشد و مکرده هست که  
سقف دار باشد اما سایان ساخت برسان هر نماده مثل دار است  
که چون بر سرین بینهایان ند کنست ای نکند و سفت است که محل طبرات از حدیث  
ویست نادر در مسجد باز نمایند در میان مسجد و ممتازه ای از ایشان  
ملندت نکنند بلکه از دیوار مسجد هم بلندت نکنند و سفت است سیار مدد  
شکر کردن مسجد و در مسجد بوردن و نشست خصوص امانتهای از وارهاد  
و خواهش و باور خواه مسجد شدن و ملاحته گفتشا کردن در مسجد  
که بخاسته داخل مسجد نکند و در درست دخیل پای راست ای پیش گذاشت  
و درخیز چپ راده عالی کواد مثله بخواه دخوار کردن خصوص  
دو زیج شنبه و شب خود و چیزی روش کردن و در راه کت تا نیکت مسجد کردن  
پیش از شست و مکره هست طلاق اکاری و صورت جوانان ای دان کشیدن  
و با پیری بد داخل مسجد شدن خصوص ای دنیا و با داده ایان و بلطف ایانه ای  
و سفت است که فرمیده باز نا مکرده هست شیش شست و شیش خلوخ ای دن  
و گفته شن راه طبل کردن و تعریف باقی شن کردن و صدای ای ای ای ای ای  
دیم دشی و معنی ای دنیا و حدیث دنیا کردن و اتفاق ای دنیا و دیوانه

مکن لشود علم پیش خام پیش بدل این حجت خام که در سه نتایج داشت و یعنی از  
علاء اول این حجت که این فقر ایشان را بخواهد و خلاصه این نتایج در  
درست و مده آن بحث که در سه نتایج این حجت دار است از زیر میگذرد:  
زین تایasan این دو ایشان که بوقیلین میگردند که سیار بر قرع تراست از اینهای  
محض است و هر چند درسیور که فقر ایشان را در برخواه است فراموش میگیرد  
هر چند باعث این از اینها خالق خانه که بوده است نازل بجانان نیز گفته شد  
و از این اندادهای خانه ایشان که بوده و همچنین میتوان نازل را جایی با  
در حال سلطنت را مادر طی اخبار ایشان را بوقیلین میگذرد و در مردم  
عوانی بر پروردگار که از این خبر است و نماز در پیش از این میگذارند و این  
واطئه ایشان را ایستاده میگردند و که مخصوصاً عالم بعلی پیر دوستی داشت  
از ایشان نام باد دیش و روز بیان نیز بلطف ایشان میگذارند و میگویند این اصطلاح  
درست است ایشان نام تکنید مطلب دفعه و ایشان را میگذارند اهل همانی میگویند  
جاسان ایشان را که میگذرد ایشان را میگذارند و ایشان را باعمرهای ایشان را  
چند که این اندادهای داشت و مخصوصاً نکته این اندادهای اینها  
از این اندادهای است نهاده ایشان بعیر قدر ایشان حبی و ایشان شفاف  
و ایشان عرضی میگردند و این ایشان ایشان را استفاده شدفات و  
خسوس هم یک حدیث میگذرد که این ایشان را این ایشان را میگذارند  
حدیث وارد شده ایشان در این بخشی از ایشان قبول نمایند ایشان را است نهادهای  
بر قریب مقام و ملاحظه ایشان را ایشان را ایشان را ایشان را ایشان را ایشان را  
اهله ایشان را و چون ایشان را در مقدمه ایشان ملاحظه هست و ایشان را ایشان را  
بلدو ایشان مغلوف میشوند و ایشان را ایشان مغلوف میگذارند و ایشان را ایشان  
هست درست ایشان میگذارند که ایشان را ایشان مغلوف میگذارند و ایشان را ایشان  
ایشان را  
که ایشان را  
که ایشان را  
کفت درست ایشان را  
در شب ایشان را  
بکر ایشان را  
دوشان خود ایشان را  
مساوی ایشان را ایشان را

ان قائم نیست بلکه بعضی چارین باستانی دنیا را با خواسته هر چند اظهار جوان  
است و هر کجا بجز خصیصی از این مطلب هم چیزی از این مطلب نداشته باشند پس  
مشهور این است که از میلاد عیار یا حساب و بعضی کفته ایا در قدر عیار نباید و این  
عمل کرد و چون از اصحاب گفته اند تاکه کلم تا نکند و هم سعی کنم خواهد بود و این در  
از حق و ظاهر مطلب هم کاملاً خصیصی کان بمعت قلم بکند و نار  
کند و ظاهر هم شود که خطاط کو هم است لیکن اینست که درین زمانه علیشود  
بر و خطاطها رسیدن از امام او اول پس آنکه اخراج از قلم میان منصرف و غیر  
است باید که کمک بجایات قلم و نار و محاس و امام که گویند مشتی با مافت  
استواره باشد و ناشیت پیشنهاد کرد و همه صورت اعاده کند  
ناز را باکسر انت تباشد که متواترا اعاده نمایند و یک رکعت از وقت ما  
هر روز یک رکعت پس از وکرده بجایات قلم و نار از امام کند و همین ظاهر شود  
که شفعت و این قیمتی در ده ماس و اخطه و درایات صورت اینست که قضاها هم  
پیشند و امام دعی بعثت اینکه خطاط از هر شود بعد فرع از این زمانی هم کل خطاها در  
ما بین منطق و مذهب است لیکن اینکه بروز نیست و اکریا بمن مشرف  
و این مذهب است لیکن کروز نیست و از در دروقوت اقوی اینست که این  
نیز چنین است و ظاهراً این است که حکم معیره ندان میکند سیست حمیت  
چنانکه نیز حکم همین شخصی است که میکند خود را خاتماً بله کرده است و این  
آنست که کسی از روح فراموشی از قلم لکشته است هم چنین باشد و اما  
چاله هم عذر که تقصیس کرد و باشد پس اهل ایالت کسان چنین نیست دو  
حکم کیست که عذر از نیزه مخدوش شده باشد که کسی عذر از نیزه نماید  
او اهل ایلات بجهه ایکم اسقفاً قلم و لکھت در حجم فرازین و شطرنج همچو  
آنست د رحال اختیار داده اند اما اینکه این مکان از کشت این میان د رحال اختیار  
تلی قیلد و این که بعضی هم در اینست افراد منهجه در دیابس مصلی  
است و درین چند مطلب است مطلب اول واحد است بو شدند نهورت  
در زمانه و کجا ایکم المکاف و قدرت عیان ایک که کنند از اراده باطل است و اغلب  
آنست که همکار اینکه این مکاف و قدرت عیان است این میان ایکم ایشان و قدرت ایشان  
از اینکه این مکاف کی شود برای اعاده و مقدار اینست د اگر بین این مکاف و قدرت ایشان  
و ایک اخلاق ایکم است و بتوان اینکه ایک اخلاق ایکم ایشان و قدرت ایشان  
در بخت و دیکایه و درجه همچو قوان ساتر سورت هم ایکم ایشان و قدرت ایشان

میکنند و اما اگر عزیز این مثل موصول داشته باشد مساحت منشأ  
اعتنی باعتراف چه و معرفت اهدای این را بر این طبق نهاده و افتخار برادر وقت طبلو  
بر این طبق این درست داشت میگردید و ذکر کرده اند از زیر این علامت اهل شام  
اینکه حدیث شان چیزی نداشت و میپرسیدند و در حقیقت طلاق و درین  
دروجمند و تصریف و پرسیدند و بجهت راست و بینات المعرفه را در این دعای است  
شنان این دریافت لذت راست و از نزاع اهل معرفه حدیث بر این طبق  
جب معرفت خود بکسره و در تبار این طبق نهاده است خود و عدوی با این طبق  
چه و از این اهل بصیر و فارغ اخراج خواهند داشت و این طبق راست روشن طایران  
در حقیقت طلاق و درین دفعه داریان خود را در این اهل همیشگی و سبل  
حدیث این امور راست و میپرسیدند و درین طبق بیشتر کوشش و بیشتر  
التفقین از دینزند طلاق بین طبق راست رواز این اهل این جدی را مان  
دروجمند خود بکسره و سهل نادزند غایب شدند در ممان دوستان  
خود و اکثر اصحاب کفر اند که قیمت خیسان و عراقی بیلیست و اینچه مطلع  
میکن از اختلافات که حاصل بیشتر و از این علامات مذکوره و مسامحه  
که آنها عذر و حدیث این فرمودند در حقیصیل و تعین امکن عراق  
واطی این انان با وجود اختلاف و شخص صادر راه که همه رغبات معلمون  
سند که معمتن در قلم بالخط جهات است و وسعته را در قلم هست و از نکل  
پس از این فرموده اند و اینکه نامهند و درین مورد با یاد حفص علم بحث کرد  
وارز جمل و جوه حفصیل علم بحث که مخصوصی ساخته اشند و کاهش  
که استعمال فتاوی عالیه هست در بعضی اوقات افاده نظر نکند و از میان  
نائشند حفصیل این نکله میکند که این حاصل سند و از این علامات د  
علمان که بینند ذکر کرده هم یک بیش از کافی افاده میکنند و بین این که  
کان بازدهم مرسیک خوب است و از جمل اینها خبری دارند و ذکر کی این بقدر  
همچند عادل نائشند و با وجود این ا نوع عمل باضعف نانند و کیمی  
ایجاد اینکه نائشند مثلا که برای اینکه این شکن نیست که عمل بخوبی میباشد  
که در این ایام و میان دوستگانهای ایشان از این امر امور را است که اتفاق  
فکر وی میکند و حواس است خلل را اینا در صورت نمیگذرد و این شکن نیست  
حفصیل کند و با این اتفاق اینکند و دن امکان جان نیست که اینجا در د  
اصل احت و سنت اینکه میکند و بغيرین این عمل کند مکرر بینی این و تیاس کم  
بعضی جواند انسنه اند اینها جای خود را این اما و چوپا اجتهد دران این دلیل رس

دید پر هم کاه بخعمه بازی رجای باست که سو راهی در زیر پای او  
مدینه مکان شخصی به باشد چاهه ای اما که مظہران یتیست که در  
اجا انسان باشد و تقاض اتفاق افتاد که راجا انسان و بوده نه انسان و محبت هم  
غور است از دیدن باشد که اعماک اگر دیگر پای باشد که غالباً از این اتفاق  
مردم هم شنیده اند و باطل است همینه کس عورت نکن و هکاه  
عراقی سارع شدن سنت است از رای این اشخاص ناز حفظ مردم از باشندیا  
زنان و امام در میان صیف و نیشنید و ناز نهادن خود از زمان میان مقدم  
مسار در دلکه پیش اشاره فرمیستند **خطب**<sup>۲</sup> پیش دانسته هم مورث  
نمایاد از غورت که واجبت از رای مردم پوشیدن این در تازه هان است که داشت  
در میان ایام حلوت و اما آن رای ون پس و اجلست ستریج بدن  
غیر و ووسته ایان بیند ساق ناسیل نکشان و همچنین پاها وندز  
از دست و دیابلا باسی ایوند که خاطر طبع تمام ساقها ایوند و هم  
چنین در قری از دروازه ای ایک مقدم می پوشید و شده از دادن  
در اینجا ایست که در عرض و دیگر نهند اتفکار ریک شنیدن و اجلست در دیگر  
و غافله ایست که ای ایوند زیر نیز نقدار که معنای ایان را کی  
یست ای ایام که کردند بالای ایام بیوتا لند موها و خود را برپانند و ایکنند که  
شد حکم زرت ای ایاد و ای ایکن و خود را تنبای ایانها سراسر و میستند ایان  
کشند بکرد و درست که سنت باشدند و مقتنه نازکون که نیز بخدا که از دریا  
فاخر میشود و بعض سنت دانست اند و بیویشان را و خصوصی همیشید  
اند همچنان و غرق در ایام کنیت یست که در دام و لدهم بغضی ایان دادند  
کیماد ای کفر زند او زنک ایست متنداز ای ایشند جانکان ای غصی همچوی  
سل معلوم و مشدود ای ای طوطا و ای ایکنی که دیعضا ایان را باشد  
پس ای اند در حکم ای ایاد سطحی سیم و ای ایست پای بیوت دند و  
جام در زنان و مشدود طوایت مخت نیان ایان پیش که علی خاست دارد  
و همچنان زن را کنند نهان ای ایلا طوایت سنت مکان کند و قوت شنک مانند کشک تو<sup>۳</sup>  
از ای ای خاست کند و جا هد میشکد که نقصیرید و بکشید ای ای که هاست  
در حکم ای ایست در بیطلان و هکاه ای ای عالم بیا سنت فرمود شکنند ای ای  
محبت ریان ای  
خواه و قت باقی هم ایک باشدند با وهم چنین هکاه ای ای ای ای ای ای ای ای  
اید و قت نشک باشد ای ای

اما جاهل خاست پيرانست كمعلم مبشره بخات بعدها نما زيلمط  
مشهود داشت از اين زور است و لاتر هم امامه است خواه و قبليات  
پايند با خواه در هموريت احتمال حصول خفات شفعم را تجاهد كرد و با شد  
پايند در هر عورت دري بغي اها كدار داشت از اين زيلمط شد بخات پيرانست  
علوم شود كه اين خفات بخشار نما هم رسيد و بوده است بيلما اشتكه  
نادار باش باشند وقت در اخراج اما زيارت مكين و فضلا و بجه بنيت و ليکان  
اخوات رساند و از عالم رسانده در اخراج اما زيارت مكين و فضلا رسيد است اين  
اگر تواند که از اين ايان نداشته باشند خوي كه معلمک نادار بخشار رسيد  
يغفل كه دهن از زيلمط خفات طرايجاه اما زيارت مكين باشند و اگر تواند اين  
بردار داد و اين ايمعات كند و نادار باز رسيد مكين باشند وقت كه حکما و انت  
که فقتم و ائمه ایشت در دعورت شفت در ائمه خفات بخشار نادار رسيد  
ياد را شام رسيد همین تفصيل جاري است دهنه باعث بخشار خفسي است  
بيلد و شکنند که ايد را جعل نادار او بوده با بعد هم رسيد بيلما جي  
نيست **مطلب حشام** بحاله در چند جا خوش در شاه است نادار آنون با خفات  
**اول** خون زخم و دهلما و در رجه که قرارداده شد است از زيارت هر  
لخته ایست و لهر و رنط همیانست که معهولات مطلقاً مادا که خون و  
مال قطع شاه است و اخراج دارد و عرضت شاه نادار از زخم و دمل  
ملطم شد و چاق شدرو اول اخوات رسید و فرق نیست که میان که در زاده  
ز من انجام ديد و ایجاب نیست تبدیل جام و رسیده باشند خفات و  
بنده بجي جيدت زخم بکنم و لامع و بکنم اهل ایشت که اتفاک دارد بعضی  
چاهات را که در راه داشت خوش در و دل بآنامير سلا پهلو و خوش در پاياند و  
خون اون بکساند هفارت هش مثله معلم نیست که معهن باشد و اما آنچيز  
تره ده بکو باخون غزير شدم مثله و باعنة پر زان اشكال است و  
اظهار است که مرض را ندان در حصوص امثال همیز خون است خون و مژل  
عرف که غالباً انسان بآن مبتلا است در اوقات خاره و سنت است که  
صاحب زخم و دمل و دوزي بکار راه ايش باشند و شفید در درجه خونيت  
که از زده به يعنی ترايش باشد و افلاخ است که در راه رسیده عفون  
نماشند و مبدأ زده به گشادی است از دز ندان و در خطفه بایعقدر  
اند شکار است و اخراج عزادار کرده اند سمجه است بعضی که اند  
بعقدار که درستات و بعضی که اند عقدار بدين او را کشت

بیدن و جامه نکند با ادق بآشند میطلبهای تیشت دهم چین هکاه خویشی  
در زیر پوست داخل کرده باشد و زجله و افن شک باشد، بین کدن  
وابیت نیست و اما خوف آمیز است که کوت شدن کوشت در زیر پوست جم میشود  
و مهاند این بطبقه اول فخر نداهد و هچین هکاه شیانه اند سقاچیش  
با همین بخس هارا و داشتم باشد بطیعن اهل فردنا دردهم چین طغیش  
پفله اشتن و نازاره ندیاچوان هلال و کشت هله داشتن هم یک شک در زیر دشان  
**چهار** جامه زفک قربت میمی میکند و یک جامه بیشتر بکند او همه و نازار  
روز عیل مرتبه بشوید کافیست و جمی رساناخن صید راهم ملحوظ بصیبی  
کرده اند و این دور نیست هجدهم امکن در بد لطف مولودهار شک است  
و این شامل زر و ماده هم و هست و مکن است که در هر میله باشد  
و میله و همچین زیارتزار یک جامه هم یک جامه هکاه ماضی باشد  
ده چین بشتران یک طفل بیک طفل و همچنین غلط پیشیده دند کاخی بد  
یکم اشکال است و افوه اشتن که اکنفا برخیشند این کند هند خاست بول پیش  
شیخوار باشد بلکه بشوید و دارخور شستن که نازه ای اهلر بای جامه باش  
بکند با اجات است که تو عرقات و جمی از اصحاب الحکم که اندیجا مردمی صبی جامه  
خواج سرای رکوب مقوات میاید و معتمد ران مسلم است که ملحت است که این  
عصر حجج را بکند و بقد کم مشقت عظیم که این باید رازم جات است  
تکند و هکاه زیاده برشتن بکماید و اوحج باشند همین آنکفاین **مطلب**  
**پنجم** هکاه جامه چین باشد و مصلی قادر را طبیون باشد و جامه دکر  
نمیشند باشد خلاف نیست در اینکه اکر جامه را بینندند همین اینما کند  
محیح است و لکن خلاف کرده اند که ای ای ای ای ای است در جامه پیش ناز کردن  
با ای بعکوفه نهاده ای  
وابجد ای  
در جامه بخوبی از کند هجدهم سهایرا که همین دن جامه ناز کند دفعی  
کفته اند که امامه میکند و این احوالات و افوه عدم دخوب است و مکان  
دو جامه در دو کلی ای  
آنست که ای  
بینندند و عیان نانکند و این ضعیف است و ظاهرین است که فرن  
مساند و جامه و پیشتر نانکند و باید نانکند بعد داجاتیه ای بخس و  
یک جامه پا ل مکانه خرج و مفتاح است بیار لازم اید و دران صورت

چنان

۱۷

هیضد ملبوس بیاشد میطلعاً است مثل چشم کرک و خضم از بست کتفدار  
و امثال این دارین با است سریشی که ای  
و شمشیر بستان و ساقع که ای  
غاوز غشان که دیگران ای  
کرد **مطلب** **پنجم** جامه نیست ناز در رحام که ای  
کشت باشد هچند نیزه ای  
و هچین در جامه که ای  
نیست ماین جامه ساز همیز رفیون مثراخین و بند زیر جامه دفعی  
ان و همچین ای  
هیضد بایس نانکند مثراخونی که هر داشت هر چیز ای ای ای ای ای ای ای ای  
نسان ای  
هیضد احوالات خصوص مادر لیاس و خصوص مادر ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
د خلوط کرد ای  
در جامه کش کن که ای  
و در زیر نیست که ای  
و در زیر نیست که ای  
بلکه ای  
ان ای  
ملاد از غیر ماکول الم عین ای  
عد دجرت و ناخن و عوچیست هچند از غیر ماکول داشد همچنین و دفعی  
منزه نزه روپش و مانل ای  
باشد یا خوردی دین ای  
و علن کریم که استنکن ای  
ان بالا تقاضه همچ است و در برو ای  
دی حقیقت خزانات و اهل عز در و اختلاط دارند و کمالات علیاً در  
ان مختلف است بعمر کننیه اند جو ای  
صیکند و میرید بیاشد ای  
ای  
کفته است و کی ای  
تغیریاتی با اشناه در ای  
بوده است ای ای

چنان

**شش** **دیست** **سیجا** است و دران در دوقی است و ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
نار ای  
**هفتم** **حیام** است بیشتر ای  
بران ای  
در دخنه ای  
که مانی ناند و بیشتر شدید و نازار کن دن دیان و فهادن ای ای ای ای ای  
میان ای  
که ای  
دران نانه شون کرده و همین حکم بیان میکند و همین شکست و  
متجلد فیان و حیمه ای  
بطوار ای  
میان و ای  
شافت ای  
شیخ زیر ای  
و با ای  
غیران میان میانه دین و بند زیر چهارم و چهارم و یعنیان لیز دن خلافت داله  
درسته ای  
استه ای  
اجتنابات و حوطه ای  
پس و غیطان که در دو رکیمان بیهده میانه میانه و زن و زن و در دران جامان جامان  
مید و زن و زن و ای  
که غیر ای  
و همین د بیع میکند و مخلوط است که ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
ان شیخ ای  
یا ای  
و یک قاع ریان هنوبات ای  
که بعضی خوب باشد و بعضی چیز دیگر ای ای ای ای ای ای ای ای  
همان جام راه را میانش که هم خوب است و هم که ای ای ای ای ای ای  
و هم چین هکاه جام کریا ای  
که منصل هم باشد ای  
اماها که جام راه پنهان ای  
اختناب است **تیغه** جام ای  
شان دن بران و ای  
حیام است بیشتر طلا از بران و مردان و بی ای ای ای ای ای ای ای ای  
نم

خلف نشست هر کدام چشم سایر دورت از ملا باشد مثل آنکه امغقول  
طلایاجمیعه باقی است و در جمیع میراث ملکی اموال این و هجده من در  
محظوظ بطلایانه که هام را نمغقول طلای خالص و میخانه ایشان باشند  
و دیدمه همچنانه و کشط طلا داشته باشد در حرمت اینها و طلاهای آزادی  
امن اخلاق است و ظاهرا این علاوه بر این است و مطابقات دن احترم بکمال افکار  
و همچنین اینکه طلا از این مردم احترام است و معلماء متصفح سلطان  
نمایند زمان کرد و بعض اخبارهای دلات بران در این دلایل و عوامل در طلا  
نمایند دیگر که مانند احوال خواسته اینها بات و احاطه کنند اگر هرچهار استعمال  
که طلا و مصالح طلا هام از ملا ایشان و همچنین با خودکشی اینها ملا ایشان نداشت  
در اینجا اما مازمان این پیوژنده در این نیت که حرام است از این برشید  
طلای ایشان کردند و این و امامه ایشان اشت طلا را که بکمال این دلایل  
کند در حرمت این در حال ایشان و با مطلع دن ایشان خواه سکوند ایشان دن خواه  
نمایند یکی از خوب نوشته که در حقیقت شدن این باشد این اتفاق همیز  
است یکی از ایشان که حرام است هفده کار از این غیره بلکه برای ایشان که خاطر  
جای است که این کار تغییر شود و میتوان این دو دن بهتر است **مطالم** حرام نیست  
نمایند که در حمام مخصوصی نباشد و همچنانه با این دلایل و این انصاف  
آن داشته باشد صوری ایشان از غیره باشد ایشان ملا و مشور علی ایشان با ایشان  
صلاند و بعده دعوی ایشان هم بان کند اند و که ایشان ملا ایشان بند  
غایص بایه ایشان است ندان دران **مطالم زده** بکسر هشت ندان در حمام  
ای ایشان که در این قابل باشد و این طور ایشان است که کاهی خشونت میتواند  
حای ایشان است پس در مثل ایشان و فکار و امثال اینها که ایشان نیست  
صورت کل در بخت در این ایشان ایشان و همچنین بکوه است ندان که که  
بایه ایشان سیاه که در این ایشان و بکل بندن بخی که ایشان بول در لشتن  
بایشند و کا اقل ایشان ایشان داشته باشد دفعه ایشان بکشند و همچنین بکشند  
نمایند و کا اقل ایشان ایشان داشته باشد دفعه ایشان بکشند و همچنین بکشند  
باشند و کا اقل ایشان ایشان داشته باشد دفعه ایشان بکشند و همچنین بکشند  
نمایند که در بخلاف ایشان ایشان و تاکید بایه ایشان در ایشان دار و خصوصی ایشان  
ایشان و همچنین بکشند که در ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
دد دن نیست که جای ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

**مطابق** شرط است در محنت ناز جمع اینکه معاشر اش داشته باشد.



**چهارم** هکاه اتفاق اند عید و جمع ناهی شیر سلطان است که که عید  
کرد خنایار در حاضر شد و هم و حاضر نشدن ان و بعضی کفته اند مخصوص  
کشت که خانه او در پاشد و بعضی و بعد افتاده اند و خود را با اول  
اقویت و باز این بای ماموریت و امام پیغمبر کشیده اند و اینجا داشتند  
حاضر شدند و باز وارد این عطوات مطلب دیده در توانایات است و در  
آن چند محدثات **مجتهد** در عرب و ایرانی است به این شکل در عرب  
خانه از این کسوف بعضی که تین اتفاق خسوس یعنی وقتی همه از  
بازدیده اند و ایمان ایمان ملایم ای ایمان که قلب اینها خوب میشوند  
تا این شذید و سریع شد و باید اینها را برای شد و صاف غایب ای ای شد  
که شما آج این معرفت را باشدند و باید اینها خلافات و اتفاق و دریافت و همه اینها  
و خسوس اند و درین شکل درست و قدر توانایی اش باید درین بین اینها شکل  
واهله لکه اینها و خوب است بعده ای ایک در وقت کسوف خسوس شروع میکند  
و بعد از این تمام میکند همچند درین اند شاد و مساله وقت نازکون و زیاد  
وزن از این و بدلنت اتفاقات که داشت **مجتهد** در ریختان ایستاده در  
ریختات بدان ریخت و همان ریخت که در ره رکعتی شرکی است و در این  
اول و وقت و در ریخت دیده سه قریت مخابه و تفصیل قدر است  
آن و ریخت و قوت و سایر الحکام این در ریختان ای ایک در ریخت فرائی  
و ریخت و قوت من که در ریختان ای شد **مجتهد** سنت است که این نازکان  
زیر اسان بکند و اگر رمیکند میکند در غصه بی سبق میگردند  
و این افضلات انجام و مستانته که طول بدنه ای ای باعثند که خسوس  
و خسوس هم کا و قوت و فایکندوا که همین بنای شدند و فاما میکند ای ای ای  
تام و ای  
ای  
او ایک دوقت و زیدن ای  
و دو ایک ای  
و دو ایک ای  
بند رو شهادان کلام شده باشدند ای  
طوفان داج و سنت است ای ای ای طوفان پیش ای ای ای ای ای ای  
جاست و ای  
که ای  
فریه بای ای  
فریه بای ای ای

کند پریدن خلاصت داشت و این میان که اگر در وقت خاطرها بدل آزاد  
کند او کوئی روز و چون کن نسبت بحث دارد شرط است در جوانان چنانی می‌باشد  
بمقابل رفرم در شرط باشد و گوتیا شد و سلطان مفدا و هشت فرمی است  
و مشهور اینست که باید سمعه هفت فرمی مفصل بیک دیگر باشد یا چهار  
فرمی باشد و ده فرمی و در دو فرمی علما در صورت عدم قابلیت تجربه  
شان اند در وقت عام و هر کام در آن دروز خواهد کرد و درین قابل تجربه  
شان اند و بعضی از فرمی اند خان راقم کنند ام از و زبان این فرمی  
قابل شدن است که در هشت فرمی مذاق و هزار روحی همان روز اعطا شود  
داشته باشد یا پیش از زده دروز خواه است باشند و بعد که همه مقدمه کشید  
و اوقیع درین تجربه هم کافی باشد و این قات و ظاهرا بناست که همین کار این دناره که  
ده درین تجربه هم کافی باشد و که قدر دینا خواهد بود که بین اینه دروز  
بر مکمل اکرجان احوالات و اطمینان و مطلع و رفع خطا و بروان است که هر چهار گوش  
بر ذهن خود میان کنند و هجده متشهود خلاصت این ایام و بعد از دناره دو واخ  
اث اشاره ایان نخواهد شد و هم اینرا تفصیل در کتاب غمام الایام ذکر  
کرد و این را نمی‌توان که سفر مکنند این است که میان مقدمه رساناس  
پیش از دناره و اکرجان اینکه بدان اشکان نسلت و اکشنند باید وهم کر  
قد راست این پی اینست که عکی ای این مخصوص معلم ایان یا عکن نیست و اکن  
مکن باشد لیکن از ایام میکند و اکن هفچ پیش از دناره در بوج می‌خصل  
علم ایان اشکان ایان و اطمینان و بروان است که باید تبعیع کنند همان اکنکه هم  
سرین احصال بد هفت اسنتاله با پذیرید و را مکحیل باید و هم خود خبر  
نکند ای اسنتاله میکند در صورت جعل مسافت دعلم ایان مکن متحمل  
علم ایان که غاز را ایام کرد و بعد از این روز معلم شدک سفل و بعد می‌رساند  
شش و بیهوده است ایان بی ایانه کام زام نمی‌بیست و هم هنین هم که همان ایان و قات  
مقدار ایان و ایام نیز ایشانه شد و هنین ناینکه می‌باشد باید دقیق بکند  
و اعتبار جمال ایان است و اطمینان است که در وقتی که علم ایان متحمل شد ایان  
برای ای ای مسافت همین که هجیج ایانه که طبیعته دلیل از علم و این را باقی ایان  
است هشت فرمی است که دیست دیگر باید ایان که از حکم کلم هر زانه  
هشت فرمی دیگر مانند باشد و مقتانه ایان شهادت عده این  
نات می‌خورد و هنین ایان است که بعد ایام ایان که تلقیل و دستیاع کافیه  
مکن نزدیک بعلم کنند هم ظاهر ایان کافی است و اینکه تلقیل و دستیاع کافیه

کزان ظرفه ضاکم بنبایت فلان و ایج قبیله الله داکر قصد فضایهم  
لشود پی رناد دجه و لغافات رام ایعات کند و هاکه ماش و هنری عنده  
سماوی باشد ندیشان کان نیست دناییکه تاریخی خود را زیر یا هنوب عذری  
کند ایام روندیکه از برای زن میکند اخوات ایشت که ایچه خود را ز  
برای زن میلک اخوات ایشت که ایچه خود را زیر یا هنوب عذری  
چهار کد و راخفات اخفات و در عورت کز ز از راه هم بیکند اخوات ایش  
است که در عوایض چهار کند در عوایض اخفات کند و اما از ها  
که بند رو شیش ان هفتم هد و سق و ایچه شد پس واجیه است که بند  
که ده است بعلو اور ده که این قلد میباشد مثلاً یکم بآشند دوکم بآشند  
که ده رکعت نایز است مبتداهه دن باین ظریعه کنم بآشند که این نایز داد  
مان این خانم کم پیش از اینست که ده و دن و دنیکند مکان خلاف کردند  
که باید که در ده و دن و دنیکند مکان خلاف کردند  
اقوی در نظر چون گفت که را خواه لازم است که بعلو بآشند و در دیگر ای  
دیگر چیزی اند و ده چندان خدا نداشت مثل مسجد بالا شکار دل روقیتی  
که مثلاً نزد کنکه من غذای را ظریعه برای رخانه میکم که حقیقت نزد  
بکان مصالح شده است به این طلاقی پس بنارایند و رخان در ندر شریعه باشد  
محبت خواهد داشت و میتواند در رحابه دیگر بکند امداد و کلام ملائک فرق  
ماین این دو مثاب ندیده لم **فصل سیم** در قصه اقامات و دران  
چند بیخت **مجت اول** واجیه است از برای مسافر قصر که در نایز  
پیغ در رکعت که در نایز همچوی چهار کعنی کرکی که بادجه همچشم عالم از  
کنند غزار ایام کند نایز ای طلاقیات و امامه که جاهل ایش و بیو بیوب نضر  
عام کنند نایز ایں شهوریان است که نایز ای محیمات داده ایم برای واجب  
لیست همچند ای شویش مسکونی و هنوز و وقت باید باشد و بعضی عالکه ایش  
که همه وقت با قیست بامعاذه باند و بعضی رایب دلست ایهه ایهه رام  
و اقوی قول مشیریات و بیان یکم جاهل معدود و باشد دناین مسلسل  
میلادیان است که همه که در اصل مسلسل قدرها همیلادیان شد بکشان و تکرر داد  
که نایز ای طلاقیات که در عدود دناین امامه که اصل ثبوت دهندا داد  
پیغمدر سایر غرور مسایل قصی و اقامات معدود و نیست و بعضی عالکه ایش  
که جاهل و بیو بیوم معدود را مستحبه که ایم کیا ز روی نایز نایز  
عام را میکند و این ضعیفی است دنایم اکثر نصی را باز مرعش کند و غم

عظم است و بدآنک در لیسیارهان احادیث عایا هشت فریمچه رفتاری دارد  
فرموده اند من یکتا اینها تلقی است که بلکه غالباً یا نیست اما فشاری دارد  
پیش نهضت فرمیج پاشد و از بعضی نهادهار معمقین ظاهراً همیشگی که اراده رفاه  
شتر فطره است و قابلیت اینها عین متوسط و در نهضت سطح  
رفقاره نهضت سطح است و همه کاه کسی ختاب بسیار کنده و زوخط کند باز همیشگی  
حق منزکشی سوار که هشت فرمیج را در ریگات ملک کرد و هم چنین هم  
اسب سواران مسافت را در هجداد و در نظر گذاشت اما همکه داشت در نهضت راملا  
در یک سال از طبق کند پیش این اعیان نهاد و در غفاری از این اساقفه میگردید و میگفت  
هر کاه از سفر رکورده در جولی منزک خود را در نهضت ایام میدید و در حقیقت که نزدیک  
باجای است تهدید کند و داخل آنقدر **محبت** شرطات در وقت و میزبانی  
معلمی خواه ایجاد میگردید و معمان تقدیم اشنا باشد یا با جای علم متعقب  
مثلی ایکنید میگردید نه کان بتدای سفر نهاد و باعیان خود را در هشت نزدیک  
و تهدید میکند که این هشت فرمیج را با هم کند و عمل اعلیاً مثل ایکن خدمت کند و  
بگذارند و نداشتن اکن مکان چند همچنان فرمیج است و بیکند و نهش ایله هشت  
فرمیج و بیش از یکی این در در حقیقت قایل فریمچه رفتار است و خشک که کنی پیش ایله خدمت  
و دیدار از همکاری این اعیان را در ساندکاران صفات هشت فرمیج است و هنوز  
نیاز نداشته باشد پیش از دیان عالیاً ترا باقی میگند و فارابی آن شما یعنی قدر  
مسافت از نیاز که همه کاه کی بدو و قصد مسافت راه طریق کند همچون  
پیش از همکاری این اعیان شرخ گشود که همچون یکنید هشت میگردید که از پیش  
و گرفتگی میگردید یا از پیش یعنی چون که از طبل دارد میگردید چیزی آنکه ایمان  
طایران که چشم داشتند اند و در هر چیزی بند بر میگردند و حضور من  
طی مسافت متفوپ را ایمان نیت پیش از همه طریق مسافت هشت فرمیج  
در ریگتگی جای این مصیب میگند و همه کاه همچوی بر سر که میدانند که در وریزی  
دیگر کیا پیدا در داده از همکاری این اعیان در حقیقت هشت فرمیج میگردید  
پیش از طبل دید و رنچه چهاریست که در رفت اند در فرمیج و در ریگتگی قصر  
کنند تنه همه کاه ادانگ در فرمیج دیگر میر و دوشش یا هم نمیگردند باند  
رنچ و ریگتگی همه و قسم میگند لیکن منزه از این انتیت که رفتن  
هم میگند بیهودت و معبدهای این مسافت را برگشت ایست در ریگتگی  
مسافت چون همروز است پیش با ایساعدا زمان چون باشدند من این این این این  
طی میگم همچند همچون برق و ححوال این نهاده شما باشد پیش ایکن در

رفت بسفر و عرد که با خاید و نصد قاصم میکند هجیند راجا  
تایان و قت شتره اه غانه باشد پس قاعده دیبار صدقه رفعه  
است در حال خانه ایان بایت که هم باشد که مقصود هشید راجا ماند  
باشد بایسال شتره اه ماند باشد بایسال سه ماه ماند باشد و  
خواه غیرداری که منظوب دار کرد بدان مکان دهی باشد عالمه هنر  
آن مقصود شتره باشد بایش باشد و توپ سایه باقطع علامه زان بنیان  
نیاز برخواهد راجا باشد سال مانک باشد بایش باشتره اه مانه باشد و لین  
مشهور بیان این شتره که همکن شتره اه داده بعده توکن که داشت همین کم  
باچاره میگذرد مکنند هجیند قطع علامه ایان اخراج داشد و دلیل ایشان  
وضریج تبار داما چون بعضی زایشان دعوی جام کردند ایکوت ایل  
در ایچاصد اقامه بکند و گام کند و اکوت ایل نصرا فرامه هد و ایکند  
اچوط است و جوی زعله اکاف داشته اند بعده توکن که داشت همین کم  
قطع علامه شتره کرد اما دل راجا ملته همداشت باشد هجیند مکنند  
خران باشد همچنان که بعضی ایشان ملت راشط حقن حقیقت است  
مع کوه است و بعضی ایل اتفاق دارد ایل مکنند و بعضی زن جماعت تمنع  
که هم ایلک در ورنل ملک بود شر نیست و خانه ایل و عاری هم  
نوی است و ایلی در نظر چشمی ایشان که همین ایشان نیست و همان  
صدق توکن میزه تبار دیواره ایل اشکانی ایل سایه کرد و همچشم  
که ایلک ایل خوب است ایل در جای ایل نصرا فرامه توکن کرد همین  
و ایل ایل مطلاع ایلک ایل ایل شتره اه توکن کرد همین  
دعوی ایل در ایل معلوم نیست چنانکه راجه ایل و ایل ایل نیست  
احتباط در ایل ایل ایل میکند هجیند شر است در قاصمه ایل  
بین راه در منزه سی دور بایل دنایل بیمه هکای مکانی رسید و بین  
میل ایل و قصد ماندن هم تبار دیواره ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
میکند ایل در ورنل قدم کرد همین کمی روشن شد ایل ایل ایل ایل  
بقداریکه خاندیکه ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
سی در نیان شر و دعوی سی در نیان شر و دعوی سی در نیان شر  
و دک ایل دیواره بعنای ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
از بلکه ایل ایل

مساورد بین غانه قصه قصه قاصمه بکند بدان غانه قاصمه میکند و ظاهر اینها  
که چمن غانه غانه هدیشند بغير کاف باشد یعنی هکاره دیان صورت بقید  
از غانه ایل  
شروع است در قاصمه قطع شود سفل و بیرون خود در یاره دیان دیان  
در عرض بحایث که ایل  
غسل کان و مسکن کردن ایل  
و بعضی اوقات بایل ایل  
میار و دلائل ایل  
دیاع ایل  
باشد بایل ایل  
تا ایل  
مقدسم پیکی که در کیل ایل  
خانه خیدن ندارد و بنا ایل  
نشیبد صادر قات است بر وکیل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
بکوچ و بیان و خواهد دیسال بالشتره زان کان مقدس بیان و بیان  
کند او را بیلیند و بیل که هجند کردن دیسال بیب دیسال  
دار خانه ایل  
و میتواند شکم بیشتر بایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ماه در بیل ایل  
دریلاق و کم سیمکنند طلک ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
و در چهار قوه میزد و توکن دیسال بیب و دیسال میتواند کی باشد  
برده و هم ایل  
غیر ایل  
دیلیک سیان باشد بید و دیسال قصد قوه و اتفاق شود که دیسال بیان  
کند دروغیک عورک دیان منزه ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
فریدان خواهد بیف ره دیل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
است و حصول توکن ساقی بیان بازیخود فلامه ایل ایل ایل  
دیم جین ایل  
دیام و ایل  
دیام و ایل ایل

آخر

**می خشم** شرط است در قاصمه که این مساوز شغل و عمل و سفر بایل ایل  
مکاری و ملاح و ایل  
که خانه ایل  
علیا لبلکه ایل  
ش رکه ایل  
کفه ایل  
از احادیث معلوم میشود بیوم و خصوصی در دیان دیسال  
است که در ایل  
باخانه ایل  
واشخاوسی و لخخوسی در ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
مکاری و کمی و رایی و ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
از بیل چهار ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
میباشد و ایل  
او بیل و دیکی ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
میکند و رایی ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ویعده که ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
رکه ایل  
عی بیل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ذکر کرد هانه ظاهر نیست لیکه که ایل ایل ایل ایل ایل  
بریکند و رایی ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
مکاری میکنند و ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
چون مکن ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
کرده بیخت رفع میشود ایل ایل ایل ایل ایل  
کند و مشفت ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ضع سفر ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
کمکه ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
بلکه سفر ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
و تمام دیکن ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
و بعض احادیث دیات میکند و ایل ایل ایل ایل  
بیل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

دیابجا

منزل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
بان در نیست و کوی ایل در قاصمه باشد که ایل دنیل یکم دنیل هم  
ایل  
ان سفر است که شغل و غل و دیانت هم کند هم  
بر دیانت همیزه همیزه ایل ایل ایل ایل ایل  
داده باشد ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
لکه خانه ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
حکم ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
اتفاق ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
که بیل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
در سفره غم ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
خود نیزه ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
اقامه شر است و بعضی همچوی ایل ایل ایل  
بعض تردی سی در سفره غم ایل ایل ایل  
و بعض در سفره غم ایل ایل ایل ایل ایل  
امن ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ان که ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
که همچوی ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
روزه تامکنند و ایل ایل ایل ایل ایل  
دیابجا شرط ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
کتاب تحقیق ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
در هم کتابی ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
**مطلب** شرط است در ایل ایل ایل ایل ایل  
باشد میل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
شوه خود دیکن دین ایل ایل ایل ایل  
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
او رایی و ریجی ایل ایل ایل ایل ایل  
مثل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
طی کند پس در هم ایل ایل ایل ایل ایل

میزور

که این قصد سف تکرده باشد مثلاً ایمکن بازیگران فیلم درین به اتفاق اتفاق کنم که مال کیمیک افتاده بازیگران را شوی خوب باشند از وصایار شدایان باعث شده که درین ناز و روزه میتوشد پکیدن اندیشه هم اکنون خال خود میباشد این معاصری های بنا اندک در حضیره مکنند در سفر هم خواهد کرد همچنین راه و یعنی مکان که در همان دنگ است برای مسافر این راه مسافت دلیل است و سفره بمندی مانع این تکمیل باشد تا زنده باشید ۱۰۰۰ گام کند از این طبقه است خدموها هایه اند تغیر جان خخور اند شدید که اکنون راه مانند تغییر مکنند و همکاری شنکار را در و قصد مسافت معهود داشتند باشد یعنی اگر شکار را در مخفی از این راه هاست تصرف نمیکند و از این راه و قصیر ایجاد باشد فرم میکنند و همکاری بازیگران را در این اتفاق نمیگذرند با این حکم اندک راه روزه را بخواهند و با از قاعده مسکن و اقامت ایجاد که همه در راه میباشد **مطیعه** شط است در تعلیم از متن خود بعد ترجیح رفته باشد و در حدان خلافات اقوای این هستند باشند زانهای این مدل از این کارکردن این غذه هایی است که درین دسته علامت میگذارند از این غذه هایی میتواند مخصوصیت دقت و تفاوت های این را درین دسته علامت میگذارد این طلاقه ایست که همکاری این تقدیم در و داشتند که صد عادان از غذه های مرتعه ایست و معمیر بدان صدای متربسط است و ظاهر ایست که از این اخ برای دفعه این از پدر محبوبات نمایند بلطف این عرضی مانند که معمیر درین این حمل ایست که درین سکون ایست و درین وقت برآش این مسخره کیم که درین اندک کیا همین موضوع که رسید و خوار کرد با دینام کند با این مقدمه کیم تا این اجل همان شود مشهور قول ولت و قوله همچند تحریر خانه و ملک خوان اما اقتدار و لذت دنیه حقیقتی فی عالم این حکام حد تحریر خانه و ملک خوان اما همکاری این دلیلی دیگر فضای نام کرد و باشد و از اینجا اعاده سف کند ایا بجزیم بیرون و قفقض میکند با این این حد تحدید راهنم میبینیت و همچنین درین کیمی میزدیان بهله کیم اهد دنای اقامه کنندی ایا این حد معمیر است باز درین مسئله اشکالات واحد از این اندک و ایام درین مقدمه کیم سف و معمیر است باشد و درین راه اهد قدمی داشد و شدید متعاجل لسو رعایت این حد تحریر خانه درین اشکالات داشتند ای این که معمیر است تکمیجیه تندل فتحه همکاری تقریب مسافت نشیخت شیخ بعصر همکنند و همچنین همکاری این مسافت بندو مثلش کیم از

عیز

بد راحدیت معتبر وارد شده است که عاقیل نعمت غازها را داشگ که  
بسب عدم حضور فرقه حاصل شاه بگردان تا اینجا هما صلیشتر طلب  
**دوم** مکرده است نخن گفتن ماین چهار رکعت تا نهاد مغیره و ماین  
ایجاد ما رعیت و تعقیف خاندند بعد نهاد مغیره پر نهاد دعوه و معا  
لوجه فاطم زهرا صلیله الله علیها و یا عصمه علیها اذکار نهاد مغیره بازی  
غایر برآفاصمه کند و بعضی از اندک بعد شیخ زهرم فی فراسد یکند  
زان لغوط است و سوست است که بعد ناندیشی عصمه علیها رات بازی زین  
لکن از درون این امر اخراج هنر از اکاول این اتفاق تعلیم المعرفات و الاعرف  
اختلاف اکسل و ایله را دست خوارد و دعا کی کار و دشک است بخوبی اند  
در کلام علمی چند دنیاه رفته هنر که در شک است چنانچه برخواهید  
و اول افضلات و خواهک بگرد دنیاه دفت مکریهت **مطلب**  
**سوم** هر کام خاکزاب از کسی فوت شود لبی برخیزد پیش از اصرار و نداند شفط  
دوستیا با اندام صبح بکند و قاب خاکزاب لدی از افتس اما لحاله ای است  
که این در صورت افضلات است مثل آنکه فراموش کرده و ماسته بازخواهیش  
برده و میتواند شایسته دنیا مانند شده باشد **مطلب** **چهارم** در درون  
جهنم سیاست ناندیست رکعت چهار رکعت اضافه از زور و زدهای دیگر  
و بعد پیغام خار و دو رکعت بعد مخصوصی از دشک و در پیغام خصوصی  
اکتفای اشان هم وارد شده است و لخاچ رکعت تریق این مختلف  
است و همچنین کلام علاد رعیت فرموده اندک کشش را میگذراند در حقیقی  
که درین بلند میشود و گفته شد و شش رکعت پیش از ظهر نهاده شده است  
پیش از ظهر و شب رکعت بعد هم و در پیغام خصوصی پیگیری میگردند  
که شش رکعت دنیاول و در ورش رکعت بعد اینها بنا صلو و در رکعت  
بعد ظهر و در رکعت بعدی هم و در پیغام دیگر بخودیک و کار و دشک د  
مقدم داشتن هنر این تا ناندیشی افضلات و علیهم حیات است **مطلب**  
**پنجم** سلطان مشیر و بعض جوانان افسوس اند کرد اینا و این خالی از قوتی است  
چنانکه از بعض اخراج اسناده مشرد **حشد** در نناندا افسوس است و  
ست است در حقیقی کاب نهاده که میشود و با این که میشود و یکه است اند  
مثنا نمیدربانت و دخطبل از اینجا بعد اینا زیمخواه اند در قوط و دخطبل  
این از اینجا هم مقام است بکرید این طبق رهت و میمیان شدید رخا

این است که محباند ای سخاپ اینها ممکن است خصوصاً در جماعت دد  
در غایبی همچوی خصوصاً نام مفهوم و معنی را بجا داشته باشد  
اینها در اینجا جماعت و بعضی تقسیل نهاده جماعت نامه توافق می‌باشد  
با اینها و بعضی از اینها شرکت جماعت میدانند و بعضی همچوی داده ای  
می‌باشد زمانی مضمون و مخفی و قائم را در سازمانها اقرار دیگر  
هم در مسئله هست و لایقی قول مشهور است و آن را زنا هم نسبت  
است اما اینا که ممکن ندارد در بعده ای همچوی است که زن در زاده ای  
تکبر شرکت شرایط این تقاضا ممکن ندارد و در بعده ای همچوی در قرار اینها  
بنی المقادیر شرکت کردند که اینها ممکن نداشتند و بکار گرفتند و بآن  
محمد مدعیه و رسوله و جوانیت کردند از میان ننان اذان بکرید و بآن  
الکتفاک دید و بعضی کفمه اندکه این هم اوه هم می‌ستند اند ای اکتفا  
کنند بلکه بعضی هم کافی داشته اند و این همچوی داده ای از اشکان  
نیست خصوصاً اخیری بلکه طبع و اشراف و اخلاقی عدم جوانیت و بعضی  
علایه ای متصحه کرده باشند حکم ختنه هم حکم زن است **مطلوب** بخط  
مشهود از این دیدجند **جا اول** در غایبی و معاشر است هکه که جیج  
کنند اینها طلاق باشند و بعضی پس از فصل ای سیاره در هدایت اینها و کار  
یا اکتفا از آن بلکنند اذان سلطان غشود و سقوطی اذان دیدنی جا و خصمت  
است و فکن این جواریات و شاید عزیزان اغضیل باشد و اینچه همراه  
شده است که اکه دو نژاد در در وقت فضیلت ننان اول جمیع بکند اذان  
پاییت ننان اول بکرید و اکه در وقت فضیلت درم جمع کند بایستی از  
دوی بکرید دلیل از برایان بنیان ننمیم **وی** محمد و بنده در دعای  
و سعنه ای ای ملم و خلاف ای که اند در اینکه اسقاط اذان در این جا  
از جست کرها نهات بآزمودن ای این جهات و اینها مجهوم  
**ب** عمر دید و نجهات خواه هم کنید ای اینجا با اینها با چشم اینها  
کنند و دید کی هست سقوط اذان دیدنی جا نین خلاف است و با هویت ای  
لایقی از اذن تک است **چنان** که کننا از همچوی اتسا ای میکند در ای  
وقت لایو دیدار لایق اذن های خود اذان بکرید و باقی نیماها ای اقامه  
تینها میکری و مشهور ای انت که از اینها اذان شکل نیست و  
و کردن ای انت افضل است و این دید نظر همچوی خالی ای اشکان نیست و  
بعض مخاکین تقویت کرده ای انت قبول باشند مگر ای اینها بدینه  
بسیار باشد

اما روزی داده با این بست لما مسلمین لیس باکی نیست ماب دید  
در دیلم است و دن بان چند مصلحت مطلب اول - و لحاظ است اینستا  
در همین زمانهای واچی و قوام در طحال تکبر و بیوت رکن غار است که بفرز  
ان علامه باشناها از اسلام می شدند همچنین فرام مصلح مرکز و کن انت  
با این معنی که باشد که در کوچه از قیام بعلی بد و قمع ان در بعض اوقات ظاهر  
می شدند مثل این تخفی کلیب ضعف عاجز باشد از ایستان و بینشند  
و بعد از تمام سذهن قلوب از این خود قوی باید که می تواند باشد بین این  
بعضین و راست باشند و بر کم رو دیدن اگر دن حال خشک بر  
خیزد و خوب بات اشته رکع و دود غازنا و ایطلالت و هر چنین باعو  
ه که خواهد داشت لشود و رقص که اعلام بر کوع است باشد تکبر با  
لکویله در حال قیام و از قیام بر کوع و در کارک تکبیر کوئن بر کوع و دن خار  
او باطلات و یمام در حال تکبیر باشد در پیافت و دن ایمان  
دو کون د اخلال هم شفاهات و حد قیام است که ذقنهای پشت کار این  
صلب بیکویند بر وی بکار و بروزمه اینستواری دست قدم است فرا کیرد  
بن در حال نازک شود و این اتفاق می بینیم می بینیم باز نیست همچنین شد این  
سترات در ایام است که برهه دیا بشند و تکمیل بجهیز بکند بخوبی  
کی انجیج بکار دارند بینند و بعضی مکروه داشته اند که در نزد بیانی  
عمل بر مشوره رات و اهانت کردند بمن من مثلا و بار بسته با غیران برای  
بنخواست لیوان خود را بدهند و بعضی بیانهم مثل اول داشته اند از این خصیف  
است در ایام است متفق در حال قیام بین درین نازکه از انداده که در  
پیش و پیش خود خواهند امده و اما انتکا هم منکر خود را بانی باشند و کوئن  
زان بیان این مکره هست و همچنین بکاره است که این نازکه از این خصیف  
و کاهه ایں بکار دویان در ذوقیت که در درعه از ایندسته نهاد  
نشود از این که نازکه ای ایطلالت و در رفت بیش دلیق و پس امداد  
از این بود است در اداره و بعد از این قیام جاندن مطلب دید  
ه که عاجز شد از ایستان بین که بکند بجای و باشند و اکثر  
توانند بعض قیام را بعلو اور در بقد مقدم و بعلو اور در هر کافم  
عن قیام و اندیم اور در ایام ایستاده مقدم و در بیانش باز تاید  
باشند و هر کاه از این قیام را بعلو اور در ایمان که و سجره دن نتواند

و راست بایستد و برگون رو و دوطایند و ایام درین قیام ملخت است  
مطابق جایزات نشست دن تارهای ستره در حال اختبار و  
سترات کرد راه خسرو پر خیر و سروره را استناده مانند کارکرده  
بدولاریات ایام شدت سبب برگون رو و دیده را بایم میگذرد  
او روزنه هیئت داده دظام است که درین ایام ایام استاده از روی  
یک ایام در دایره تو اندیمه باشد یا کسی که میگذرد  
که از این راه خسرو پر خیر را زیر قدم بخواهد در دوستی است  
برای کسی که قیام را خسرو پر خیر را زیر قدم بخواهد راه خسرو  
رکت میگذرد حواه فیا مل مومنه باشد یا غافل ایام در دیده خلاصه  
که ایام استاده ایام استاده باشد یا خسرو پر خیر و دندا  
ماشده است یا لایخوت نشست باشد در حال اختبار و دندا  
باشد یا پاشت خاییه باشد در حال اختبار و دندا پیغام بده  
و آن بسیار دورات و در نشست خانه ایام که میگذرد میشود  
دو روز خواهد چهار روز و خواهد باها را زیر کرد مکروه است اقامه  
وقتی بیان خواهد ام و نشست از زمین و بعضی ناشیقی که ایام  
باکر در حال نشست سایه ایام و زبانی خود را زیر زمین بدارد و در  
دار و در کتفت که نشست در درجه کف اندیمه ایام خود میشود  
او نیز بکسر که راست نشست باشد مناسب است یعنی باع استاده  
تکمیل رایت استاده است و دوام این خشم شود و بعد از نشست ایام بچل  
جده ایم شد و از ایام نشست که پاشت ایام بپیش روی رانه های  
او بشد و ظاهر ایام نشست که هر چوب است فلحوط ایام نشست که ایام  
برادر و بعضی ایام ایام ایام مطابق جام نشست است  
دعاخوار ایام باخی و اراده ایام است در زنده استاده بغار و این ایام  
با ایام خود و ایام دیگر و ایام مکفارم ایام ایام ایام ایام  
بعقد ایام  
و دست ایام  
و نظر ایام  
است ایام  
ویسان نه که مکنند و عاجیت رایت و چیز علت نشود و دل او  
مشغول ایام ایام ایام ایام ایام ایام ایام ایام ایام ایام

انها لافت وذكرت اى كي يقصد فربت باند ياناك باقصد حرق مثل  
رمانا شد واما هاه ذکر بخطه يك به يبغضاها علام مساري سخايان الله و  
الله اکه باه طلاقه عقايد پنهان علام پسر طاهرا نست كسر بن زاده ولها  
عکس همچو داده کارها فعال سخايان زين همراه است که اهل ها باقیه دید  
هم نزند و روشاید کارمندان اسان تیاشد مطلب **دلم** هار زنیت  
دول لکون ایضا هار اغواری هار زنیت یکه عیشه لوراند نیت گان زانیان  
دیگر که مکونه بینه موضع **اول** عدوک ایضا هار بعد همان زینیت مثل  
اینده گان عصر ممکن خاطر خانه ایکه کارها نظر نکونه است عدوک  
پیشند و چیز که ایضا هم دهد که همین نام رفته باشد و بعد ایضا همان  
عصر پیشند و چیز عشا و معرفه خواه گازها هاه دردا باشند کیا  
هد و فضنا اویل فضنا باشد و در دی احتمل ایکه در غار عصی خاطر ش  
بیان که کاتمه عصی رانکه هاست چنین قزاده ده کاران گان راعص باشد  
وان زاجهار رکعت غار کند و بعد ایضا همان عصی را گلند و چیز که ها  
عشنا ایذا موش کند تا خود نار رصم شده باشد یا عصی را ایذا موش نند  
تاد داخل هار ظهر شنک باشد و اما عکس این پنهان در زلک نیار قضاي  
و خواه هم دل و لذت همان اتفاق که باید دان وقت نکند بسر بر دان  
اشک است و افاده از در حقیقت که ها و وقت نار باشند  
شنک پیاشد دل و لذت همان را رضنا تمام کند و بعد ایضا همان ادا آما  
بکند و هر کا وقت حاضره شنک باشد بیان قرار داره زنک و  
خاصه رما ایضا اوربا کهونه نکه میتوان این اندرو روت بیان هچند  
یک رکعت آن ایشان دل و کار وقت و فایلندن خیز بیک رکعت همان صورت  
در جوان دل دل و نیست تدد دل ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
وبعد ایضا همان راضیانه عصی را عالم عد والیت  
بودن بالایم بودن در ورقه که امام عیمه مساحته با درد دیکی انعامویان **دلم**  
پیش میمارانه که با افتکان کنند و غاز ایضا همان کند **سم** دل دل  
تا ناموی بودن بقیه ایضا همان کردن فایلند در صورت حصول عذر راست  
مثل اینکه بولش یا با خلخل ضروری دل که تخلف ایضا هر اصل شرود  
ابدیه ایضا هر ارض شویه اشک است و در صورت عدم عذر نین  
شهر بچنان است و ملام دعوی ایضا همان ترد و لیکن احوط است که  
عذر نصفه دستور **چکارم** عدوک ایضا همان شدن و شیخ

و لجهت اسعار حکیم خواهان یا بن عکس فضیلی که مخالف نایاشد  
لکن بین اکبرین غانم قصد کرد خروج راهی کوید از امارت بر  
اشتم اما کوئی تکمنی از باشندگانی و دوستانی آنست که امان  
لایطانی سود و ایام اکبر که کوچه و مکان است از این طبقه  
که اعترف دارد از اکبر است بزمیارم یعنی این اشکالات و اغوش  
بکار اظرف طبلان است و اما اکبر خوب از این اعملی که در جنگ  
پیش از چونی است که نیزه مخصوص و دیگرین موقعه اند بینین با هست  
پیش از غصه مورث ساقفات است و اعمقل کند و حضرت کوئی ممکن  
است که واقع شوی یعنی زمان اشکال است و احتاط از اقام و اقامه  
و اما اینجا سعی چونی که است نظم غازی را در زمان بزم اعلیق  
زمان ضر و نهاده متنی ایشان بکوید اما طبق اینکار چنانچه در کده می پند  
نماز را قطع می کنم که اول اخلاق منم و امانت ایشان پیش از ضرور نداشتم  
و همکار قصد کلمه ای از این متن ایشان عصمه چون خوبین  
که بکسر اقصی صد عزوف زدن نکند اینچه از پیش بور نقل شده است اینست  
که از آنکه از این متن باطل غشود و اهل امر است که از عالم ایشان  
اینهم از منافع این متن پیش از نهاده و اما اکبر مذکور است  
پس اکبر رسیله ساقی قال ششم سلطان از عصمه خروج  
دنان تاکه خاند اطهارت پیش از این مطلب از خواهد  
بود و اما اکبر قصد کند بجز از این از پیش از اینه مثل اینکه تبیین  
کنید و عصمه خوب بکوید غیر از این مقدمه که این مقدمه  
بود و اینست چون خواهی اوضاع نهاده ای اینها هم چون عیان از  
غلایم بیطلان کرد که اند ای اعماهه ای اینچه راک قایل می شدند  
و وجہ این درون ظاهر تراست بجهة اینکه اعاده باعث تقدیم  
دکنی مخصوص و امداد رغیره رکن مثل قدر از وکیل و کوئی کم  
پس از پیش بطلان است همچنانه ای این که بکسر صادر و بی  
عیان هم نفت رسایا شد و احوال متحف در صوره اعاده در روی  
است که اکن کردند اول اهل شریعت پیامک باشد و در وقت  
که بکسر قوات زیر ای از کوئی از دنیا غرض نهاده ای این مخصوص ملحدین  
فراوات و ذکر که عصمه قربت ماسدی ای اخواص از ای خدا شناسد  
و از ای که کملت دارد و بخان عطلان ذکر و قوات دنیا نهاده ای از

لی دعوای احتجاج ایران کرد و آن مشکلات بخوبی حل شدند اما  
این پایانی فیکر ایامی دیگر واقع نمی شد تا بغیر این صورت کمد کرد که شد  
جاده ناهم از روز دوم ماه در صورت دیگر بعد از آنکه ششم عذری  
فرض می شد اینها را با این سی دسترسی که طبق این قوته شود غایب نمودند  
لکن آن دلیل نیست بلطف شدید ملا ملکه ها در راه داد و داشتند  
از این اتفاق سرکفت شدید ملا ملکه ها در راه داد و داشتند  
شد غیر این اینها کار ایجاد کردند و این دین فراموش شد و راه را که  
اینها اشتبه شدند و سلام کوکیدند و لحن خود را جماعت و همچنین کسی که در روز  
هر چهارشنبه کند و در روز سوی روز سه همچو عزم کند از همین نیست  
آن میکردند و در روز سه همچو عزم میکردند و غایب نمودند و این مشکل کرد

ضعیف است و کفن ان بعراست و اما افضلیت تسبیح روح در بالا افضلیت  
جدایی بر مان نیز افزایان خنثی است و این در نزد حقیقت ایشان کار تسبیح  
اخنثیت خواه امام باشد و خواه منفرد و خواه معلوم و یوین و انسی  
کار افضل و لخواه تکرار ایشان عبارت کنند شرایط سه معتبر بسیار باشد که  
کفایت اند که این اول افضلیت ایشان پیغمه و پیغام ایشان هست  
جیش است و باکی باین نیت و ملائک در حوار عدد انجیده نشیم با  
بعلس این نیز کسر کشی شروع کند و دیری کنایا و خواهد دست بردار و داد  
که برای این انتها ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
خطای ایشان  
میکند با هم میخواست ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
از سر برخی این ایشان  
مکنده که ایشان  
فاجهات ایشان  
داکر شک ایشان  
دیرب ایخفات در تسبیح با خواه که ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
**چهارم** و جهات خواندن بک سوره تمام بعد ناخرا ایکتاب در در  
دیگهای اول غاز راجه در حال ایشان و قول باشیان ضعیف  
است و هم چنین قول بیویان تعیین بعضی بعضاً بوره خواندن بضرعیف  
است و احادیق تکرار ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
و هم چنین جایزیت فلان پیغم در سوره خواندن دنگاهای و ایجی  
بعد حد و در نایستن کیست هر قدر که عنان ایشان ایشان ایشان  
سوره بیشتر خواندن در نای راجه بیطل نای هست و تعیین علاوه  
نمیگیرد که اند ایکن ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
قام بلند همین کلمه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
دوبار خواندن همین کلمه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
اخیر طلاق ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
زیاد کردند بریک سوره ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
اما ایکن ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
نمایند بلکه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

بسم الله يكوي بدرو قصید تعيين سره معيين وان وقت متذکر شود  
ومفترض دشود وتعين سره نهاده تعيين سره بسم الله اعاده گفت  
وتصيد ان سره وابن منافات ندارد ما انکه پيش فکشم هر کاه بدرو  
پسره معيين دارد زخه بسرو را خوانه باشد با گفت بجهة انكه معلم  
اسه است چنان همان سره را ذکر است که خوانه است وداعی همان سره داعی  
بهم اندوه همات وتصيد دينت دعای هم بلچrin است و معلم الله  
است كلکام در ازای امنیت ممنون در او سود هماشل ایمه به دم دار طلب  
**هشت** جایزات واجبات هجره رخد و سوره در راز صنم و در رکعت  
اول مقرب و در رکعت او لسته وحد جهی است که بمنتهی کیفیت کنند یک  
اویا شد و کوش همراه با شفاهه باشد و حمایات انتهی کنند و شفاهی میگویند  
هکاه کوش همچوی باشد و از ایمه کسی کوش را غیر شفاهی میگویند  
کوش همچوی میگردند و میشوند دهن یعنیست که همین که نه کوئی شفاهه دهد یک اکر  
واختان کافی نیست بلکه باشد بر عرض هم صادر باید باز همچوی وان باز حاصل  
میشود که هرمه میداند از ایمه میگردند و مکواز در در باشد مشغله است ایمه هست که کسی  
جهه میداند از ایمه میگردند و مکواز در در باشد مشغله ایمه میگردند و ایمه شخصی  
میگردند ایمه کسی کنند یک او باشد مشغله و زن زن و ایمه است که در آن  
هاي جزوی یکند و خواهند چه بکنند و خواهند ایخفات کنند بلکه اظاهر ایمه است  
که در ایخفات همراه با ایشان ایخفات و ایجا نیست اما ایخوه ایست که در ایخفات ایخفات  
کنند و علایم ایمه ایضاً ایمه کنند که در مویه جایز است که ایخفات همراه ایمه با  
لشود و لیلیان رضویه ندارد همچوی همچویه شنیدن ایچمه هم ای پاشا  
نیز دل ول ایچمه ندارد بلکه در صورت خوب ریبه و تلفظ و تریبون قوه هم  
بطلاقان تازه مطلع نیست و ایکه زامروی کشند همچوی ایخفات را یا چاهل  
پاشد معلم ای دوسته همچوی ایخفات کنند با بعضی نهاده همچویه است و در  
حصوت سی ایمان ای دلزی هم تفاوت و ایفاده غیر اهد و چنان فاظه  
نیت دست ایمان ای اکرفیه ای ایمان ای افاده غیر اهد و دلخواه ای ایمان  
سایر ایمان غریب خود و سوره ای دلخواه ای ایمان ای ایمان ای ایمان ای ایمان  
شش تکیه کرد ای داده ای میگردید پیش ایمه ای دلخواه ای ایمان ای ایمان  
سایر دلخواه ای ایمان  
ان مذکور شد و یعنی مذکور شد و معلم ای ایمان ای ایمان ای ایمان ای ایمان ای ایمان

این پدر کوی کرد و دره است پسر اکثر هنرمندان که نهاد با این طرز می‌شود چی  
آن قدم مانکن بینند که زاهارا خواه خود را مجهود مینهاد و نهاد و محبت و حافظت اراده  
آن است باید اعاده کرد و از داشتن شرود و احیاط باز نهاد و بتوانید بطریق این کارهای  
آخوند مطلب دری و اجرایات در تدقیق خود شدند و بدین سند  
که دستهای این را باید هماید و آنکه تقدیم نمایند ساختن تهارا را توکل نهادند  
و در این مقام علاوه بر این اطاعه را بنمایند و فرقه میان خود نزد نهادند آشیر  
آن دنبایت از پیغام احادیث معتبر ظاهر می‌شود که از زیارت زید از ائمه تکریم کار  
فاخرها توانند که زید بکفر خوشود و اجرایات در حال کاری که در کفر  
و چیزی از عمل اکتفی اند هر کسی بکفر خوشود و اجرایات و این قبول خالی از وقت  
یکست و امام شهر است که رای تسبیح باشد و این اقوایست و در اینست  
و بعد از نیم خلاف که روانه واقعی و احیاط است که لکه تکریم سخنان  
اینست احتمال دارد و این است که سه مرتبه سخنان المثل می‌باید و  
نمایایت انتبا از این احتمال است که اینجا نیست اما اشکنی و دو نیشیت لکه این ایست  
و لحظه‌گیره هندران اکثراً اینجا نیست و دو نیشیت لکه این ایست  
پس از احیاط ایست که زید اجرایات در دریک طلاقه زاده ایام عقد از  
ذکر بعلسان انکه فرشته باشد تا بعد رکیم پس قبل از ذکر حد ربع شر  
باشد جایز نیست که شیعه دری کرند و ناد از عام شفاف غشنا از در راست  
شود و هر کار که عاجز باشد از ایام کوئن پس از طلاقه ایست که در ساخته شود  
پس اگر کوئن از این مجدد اقل ایاص و کوئن که در سد شرکه کنند که کوئن و مجهود  
حرکت پیش این تازان مکمل با ایاص بطفیل است و بیک ذکر کوئن باید کوئن  
پس اگر کوئن هم مکن اشود اما تا آن که در اول سلسله شدن شرکه باید کنند  
و در اینجا راست شدن عام کنند که در کارهای ایضاً که در این روز و رکن  
غاز ایضاً و اکفر او موشک کنند ایضاً راست شدن کوئن و مجهود ایضاً رکن  
ذکر کوئن و دو اجرایات راست شدن از ذکر کوئن و دیگر ایسا داده باید که اصل  
او مستحب شود ایام کوئن که از دار رفته بکوئن این ایام و کوت و  
این طلاقه شنیده کرن نیست و اگر فراموش کنند راست شد تا نهاده و دیدار ایام  
کنند ایام کوئن بعد رکن و ایام مجهود و دنای ایاص محبت و احیاط ایام ایست  
که اگر در ایضاً شدن شرکه باید کوئن و دیگر دنای ایام که دنای ایام  
طلاقه شد ایام که ایضاً شدن شرکه باید کوئن و دنای ایاص محبت ایام  
اکفر شیعه طوسی ایام نظیر ایام راه رکن دلنشسته مطلب سیم که ایام رکن که عاجز

**مطلب اول** - واجهات رکعی در هر دفعه یک مرتبه بغير فراز ایات  
که در هر دفعه دوست کنند این هفتیم و الجیس دویست و یکمین رکع کن مغاز است و باطل نمیشود  
غاز است و این غیر از سایر رکعه ها که آن رکع کنند اگر پس از آن رکع کنند در حال فراموشی  
کنند در کون را بدھاطاطی اید پلیچان رکعی که در حال فراموشی است رکعی با  
چهارمین دفعه و بعد از آن رکعی را چهارمین دفعه و اگر میل شده باشد و خاطر نباشد  
اید بایز این دفعه را چهارمین دفعه و اگر میل شده باشد و خاطر نباشد  
رات باشید و آنا چهارمین دفعه را چهارمین دفعه و مورثیست که رکع را بنی صورت باشد  
کوهد باشد اما اگر بعده سی رکع شیب شد تبقدص رکعی فراموش کنند  
و زینین فرد اید پس از آن میزدیک شد و بعده است تا جدی که رکع  
بان صد منیز داشت مشغول و بعد از آن فراموش کنند است پس فراز هشت  
که جایز است که هفتمین رکع شد تا باغد و رکعی را چهارمین دفعه و اگر کنترول  
املا کوهد است بر پنهان اتفاق داشت شود و رکعی را چهارمین دفعه و اگر میل  
اکد صورت را لکم از این عقل ملعوب باز بین همه کوهم شده و بدید که رکع  
خی مشغول و بدوزن دک و ایام رکعی را از این لوس کشید و بین فرد امد  
پس و بعد از تمام فراز که رکعی هفتمین رکع شد تا بجهة دست را براحت رکع و  
چیز ای علیک اتفاق اندخلان اتفاق نیست در اینکه رکعی که داد و خوطب انسان که بر کل  
و غذان اعماق کند و اعلام کند و اما اگر رات شدت بعد رکع را فراز  
کنند پس فراز ای علیک اتفاق نیست که به غیره دچار اکنک نواهم گفت و قول بتدارک  
ان این مکر رخینه و رات باشید با ایام و سیزده دفعه دست و  
احاطه ای طلاق تکنند و اگر بعده ای علیک شدت در بحث خاطر اید که  
رکع را لکره ایت هفتمین رکعی که بجهه باکه را بشد و نشست باشد  
اگر ای ایت که راهی است که میگردید و رکعی را چهارمین دفعه و ایام و سیزده دفعه هارا  
بگند و ااما اکد میعنی این خود را بجهه ددم بخطاطی اید و هم زیجده را کامل  
نکروه باشد پس در ای ایت هفتمین رکعی ای علیک ای ایت و اکی بیکمال که بعده  
خطاط شد پس ای ایت هفتمین رکعی بخطاط ایت هفتمین رکعی ای ایت  
که بعده ایکه چهارمین دفعه و ایکه بکوهد و تلکه که رکع است که ای ایت  
دا کر کش کنند که در رکعی پس ایکه در حال فراموشی است رکعی ای ایت  
سر ایش شد و شدن بجهه بجهه شد کنند که در که رکع است با ای ایت هفتمین دفعه  
حقوق ایت که بکوهد در بجهه میزد و اکونشکنند که در حال فراموشی رزند  
سی ایش شود ای ایت هفتمین دفعه و پیش از ایت شدند بخطاط شد

شود و اخذ رایتی اند بعلی اور دو بعده رفاقت و خود ره کاره طبق  
ادب عقل راکع باشد لیبا اظری انت کرد و اینجا است که ذکر این اثاث است خیر  
خود رکون بالا رخوردند عاجز باشد پس این پرسش اشاره کنند و اگر از اینها  
عاجز نگذند چشمها اشاره کنند و با این معنی در مدد رکون گرفته جال  
کسانیست که مسوی الملاقو شاشند لیس کا هست که کردست سیار گلند  
داده دقدا کوتا و بدان لخدم شدند و سیاهی ادن اوش من سیاهی  
لیکن این اپسرا بد ملاحظه کرد بعده رکون مسوی الملاقو خوش میشود اور خوش  
**خوش مطلب چنان** مخایلست تیلیں تبلیغات رکون در حال که این استاده  
دیگر پنهان جاند ائمه ادارن تبلیغات رکون با اولین اوقات است درستهای خوبه برای  
سرچنان رکون است بری و در دنیا زنگ نکر که بکید الله تعالیٰ اللهم  
و لک اسلت و لک ایش و علیک و رکون و رکون و قانت کنیت ختن لک علی  
و نکنیت و شعن و ایشی و قی و دی و خنی و عصی و عطاکی و ملأ  
ائمه رکون ما عز و مشرف رکون که ملکتیم و مربی کویی  
شجاع رقی القلم و بجه و افضل رنای پیغمبریم و این افضل رفعت  
مریضه بلکه مخلصت که بقدر استیمات طول بهد ناشست مریضه و پیغمبر  
هم روزی وارد شد ایش است کو ایکد اهل باشد که ایه ملکت خدا را مین را  
بکند که هست در میان ایشان کی خواهد که افات شار و در وکر را خواهی  
و بال مکوند و سیاست که ایه ایا را بیه کنند که پیش و دین باشد  
و در میان اینها غصه کنند و برقه و دیک و دست راست را بشیش  
از جن بناوی بلکار و گفت سیاست ایشان ایه هاجابه دهد زانه های  
عنه کنیت خد فیضی دو ایشان ایه زانه باز کند و دنیا هایه ایش  
لیشکن و دیشت خود را بیات نکاهه و ایه کم مساوی باشد بحقیقی که اک  
قطع ایه ایش است و بیرون زندگی هم طرف زندگ و کوئن خود را کشند و  
راست نکاهه دارو و سی عرضی ایه ایشان بینتار دندنل و ده میان دنیا و  
او باشد و ایه ایه خود را بخاید د و ایه ایه خاطر خود بذل و ایه ایه است  
بایه کند و تو پریش بحقیقی ایه ایه ایه عناصره چند کردن من زده شد  
و محبات صلوات و عزیز وال محب د در کوع و تکه دید که ایش ایش  
سیار ایش بعلی ایکم راست استاد بکید سیح الله ایش حفظ الکل و یهود  
الخالق ایله اهل الجبروت و الکتب و العظمه الله رب العالمین و الله کویی  
ان ایک مامن باشد و بعض کتفه ایله ایه ایه ایه دویه که ایه ایه ایه ایه

二四

در زیر علام و کلاه نگاهداری میکند پس از این روز مطلع شد  
که درحال بحث و حکم اهانت است که در رکن مذکور شد تا مکانی در اینجا  
باید سنجان ترقی العلم سخنات رفاقت اعلیٰ مکری و راجلات ارام کار گفت  
در حال اجرا بدقت دستور ایجاد و بعضی اثار اکنون از این اندوان ضعیف  
است و با اینکه بعد از آن هفت عنصرین بر زین قرار گرفت شرع کند در  
آنکه و فرقی که فاعل شد سر برادر و همچنین واحد است من داشتن از  
مکون و شفعت و ارام کار گفت بعدهای بجهة اول و موصی امام کار فوست و امال ام  
کار گفت بعد از بجهله دفعه بیان نسبت امامیها را تاکید برادر و خواهان  
که از تبلیغ مطلب هشت درستهای بحود است این بلاتکم استادت درجا  
قیام بعد رکن ایکی بکرد ائمه اکبر را ملک استاده است چنانکه که شد و داشت  
که خود با همچنین ای ای بجهله بیکی که کشته بدمیان جمهه کند و دستیاب  
خود را بین کشته بدمیان خود را بهم چیزی دارد و ای روح خود را نیکتا رد  
و بر عرض خود پیش از پلکند در تبلکار و بزنانه خود پیش از دهن  
الست که بین بکار و هرچند رسیده شدن هر دنیا و چون از دن  
خود را برچمند مکن تبلکار بدیک اعضا را ای ایکی جه کند و زراعیه خود را  
برین فرش کلکن بلکه برادر و اهالی خود را بشناسد و علاوه بر هر هفت عنصر  
سابق طرف پایین بیکه بجهله کند بلکه ای ای بجهله که بحکم ایکی باشد حمله  
از ای ایکنار و بعض طرف ای ایکی با پیشتر خود که در کن کشته بدمیان ایکنار است  
اکنار دفعه و راسه با ایکنار با پیشتر خود که در کن کشته بدمیان ایکنار است  
شود و بشنیدن بکه بیان ایکنار و در حال نشستن توکل بکن ایکنار اور د  
بعض را بکن بیکشند و لیست یاری را است طریکه پایی بکن ایکنار  
و بکن بکد است نیز ایکنار بیان ایکنار بیان ایکنار بکنید در حالی که  
است پس پیش بجهله دفعه بدمیان خود و همان کار کند در همیه اول کرده و مکرر است  
اعضا را بین جمهه کند بن و مشهور میان اهل رفاقت و فسیلان و ای است که قلب ای  
خود را بکار برداشته باشد ای ایکنار بیکنند خود را برسی کنند با  
اکنار ایکنار بکار برداشته باهای خود و مسکنی خود را برسی کنند با  
زین بین بکار و بیان ای ایکنار و بعضی تعبیین کردند ایکنار بکار برداشته با  
بلکه ایکنار ایکنار مکن و ایکنار باختن ایکنار ایکنار ایکنار ای  
کما امام در رحایی که ای ایکنار ایکنار ایکنار ایکنار ایکنار ای  
زین غنیکان را دوستیست ایکنار بعده بجهله دفعه بدمیان ایکنار ایکنار ایکنار

قوی بخعلان باشد مثل پنیر که بملانز شن و یافتن پوشیده میشود  
و مثل آنده دیگر بسیار بین گردند ایار و زمان کوون خورده مشغله ای پس  
بر بادام و زرد الود را باستهای کاز عکیله بیرون میابد مثقال تیکه کرد  
و بعد از آنکه سپاهی رف قلایم سخت سند متران چشم کوکد و همچنین  
بر پیش تهمه زرد او را و املا ایان و برهه دوسته ای کرد و متران چشم کرد  
در بریش موشین های بجهه کرد و میشد ملک بیش داشت ما نیز نیاد  
و درین سیزده میتوان غاز کرد و بیش مثقال هنوز هنوز از پیش خود  
چنانش اشده و ملایما نهاده و ملایم ایش است که درین موضع وفاده ملک  
در میتوان باشد لیکن شنی بجهه داده و اهالی خاوری ملک را میگذراند و دیش  
میتوان جمله میتوان که و همچنین بر ریخته ای و امثال آن همچند بعضی  
المقام ای امام مکنند و پس شنید و ظاهر است که این منع ای ای ای ای ای ای ای  
که اکاراهه رف و عادت بر جای مطلع شوند ای اکاراهه و حکم اکرم خان خود  
لذت بدی باشد حکم ملک رف و مکری هست بر کارگردانی شن  
ان دکاره رف و شنید و جوانات مجهد و کاغذی هست بر کارگردانی شن  
اما در رف و شنید که این ای  
مرکبی باشد که بیشان باشد بر سرمه و دفعه کی فتنه ای ای ای ای ای ای ای ای  
حری ساخته باشد نیزند و دفعه کی غذرا کاره ای  
استناده ای  
اضطرر بجهه که ای  
که توان را پس بده که مثقال کاره و ملک داشت و امثال ای ای ای ای ای ای ای ای  
منزل ای  
دست خود بجهه کند و ظاهر است که در اول وقت میتواند چنین کند و تا خبر  
وابیت وظاهر است که با وجود مدارن مغلبله دند و میتواند و میتواند  
ای  
لیست که تقدیم مداد رف و همچنین داروی ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
ای  
هی رف کاره باشد ای  
حال ای  
علی بیار و دهنست بلکه ای  
پیار و دهنست ای  
که ای ای



کردن و پیکار و داروسه با رکنف و همچین ها که با سالم علیها و معاشراد  
الصلحین المتنکنند و اما که در دنیا بکسر دیگر بجهان این احکام در سلام  
دوم با وجود آنکه سلام اول تخریج امنیات است خالی از اشکال نیست و همچنین  
جای اگر کنم احکام در سلام اول و بعد از آن که قدر سلام در دو دوست  
که همچنین احکام علیه اند و اول تخریج است اما این مقتضیات برای سلام دوست  
توان کرد و کوشا شده درین بناء شد و اما این مختصات نادر اسلام علیها  
جا اوردند و بعد از آن سلام علیهم را که ممکن است که ممکن است که ممکن  
کند در سلام سلام اینجا اعماق و ممکن است که حظیره او امام معاشرین را بینزد  
همچنین مامورین زیر در امام را و رسکان را که مطوفین اهل استند و بعضی  
تصدیق اهل امام را و ادیب داشتند و این ضمیمات همچنین زیر در امام می‌باشند  
و بعضی از کفایت اند دست است از در سلام که ممکن است از انسان و دیگر دوست  
خصوص مادر اسلام علیه اینها علیه امام **محلب** مادر اسلام  
در ترازهای سنیه روید و رکعت یک سلام است از اند که مکتوب شوند سلام  
کفت و از در رکعت بشترین فن اند که در این سلام را در پیک رکعت  
مکن بند بنام خواهش سلام بمعنای دوست شفیع باشد کفت و اکنچنان این  
که همه رکعت را پیک سلام بکند چنانکه بعضی از علماء از این رکعت که اند می‌باشند  
از اراده اینها المفت طریقه نانه این راه شنک ام در رسالت رفع سلام می‌باشد  
و همچنین از نین قاعده صدقی است تا از اعلیٰ کانه در رکعت دوست  
او را پیک سلام و هشت و رکعت دیگر همچنان رکعت اند بیک سلام مانند  
هشت ترازیم و ظاهر عصر شیخ طوسی در مصالح دوست که از زین  
تابت که کشته شد امداد از لعلیت جمدت رسول خدا می‌پسندید  
و معاویه خذای تبریز یا رسول الله مادر ایمان می‌باشد و در زمانه اند و  
غصه ایم که هم عددت غریب ایم ایم که خانه ایم ایم که دیگر دستیل نمای  
حضرت ادشته باشد و فرق درم اسوی اهل خود نمایند و می‌توانند ایمان پیش رسول  
خانه ایم فروخته که در پلندن شرکت شود و می‌توانند رکعت نمایند که خانه ایم در  
تکست اول این حلیمیان را توکل عزیز اینها هفت را با دار دوستیم عنوان  
نمایند و این دوستیم این دوستیم این دوستیم این دوستیم این دوستیم این دوستیم  
نازار کنند این دوستیم این دوستیم این دوستیم این دوستیم این دوستیم این دوستیم  
سکار و قوه ایم  
و شیخات اللهو رب المیث العرشی المیرا لا حکم ولا کلام **آل ایلیه الفی علیه السلام**

هشدارهاییں تھیں کہ مارکزین اس بیوتوپ کو نیت میں وہی نہ کیا جائے  
دری و حرص سکنی میں کم اک فلم پلائیں اور مفہوم ازدواج و اشتہار پر بخوبی  
اجرا خواہ نہ کیا۔ ایک دلچسپی اور ایک دلچسپی کے مقابلے میں ایک دلچسپی  
دری مقیمتات و ران و مطبیات **مطیاول** نعمت ایسٹ کے مندو  
شو عمد تاریخی عادت کا الجم شہر یا ہمارا مثبلاد قان و بیان اور  
نہیں اور کوئی نہ ایک ایغ عدالت و اعلان ایسٹ کے نہیں ایک نہیں  
و اک جعلیہ داشتہ باشدیں میں ایک نیت کو درہ اتعقب بخواہی و ان  
جس موکلات و قواید نیا واقعیت ران بیسا رمعت میش دل اقطع  
اہمیتی ناظم زہل اس عوامی احادیث در فضیلت ایسی ایساتھ در  
روایت از حضرت صادقؑ فاتحہ کے تجیم فاطمہ درہ و زعفہ  
تاریخیں تاریخیں از تاریخیں تاریخیں تاریخیں تاریخیں  
دری تین ایسکے اول بکریہ اللہ ائمہ مسیحیوں و مسلمانوں کی کیل  
الحمد لله سو سو مریب بستانان بکریہ سچان نامہ سو سو مریب و زریب  
دو بیات تقدیم سچان بکریہ تھت و اقوی عمل روشیہ بیات و دست  
اس کے سچان تاریخیں تاریخیں تاریخیں تاریخیں تاریخیں تاریخیں تاریخیں  
و از اخراج طاہر میشوگد معاوناند و دل تعقب افضل اقران مانیں  
است بلکہ دل غیر تعقبیں کر کریں کہ دریتیں کر کریں کہ دریتیں  
دعا میکنند دعا میکنند دعا میکنند دعا میکنند دعا میکنند دعا میکنند  
بیجھے اکھ کھالات انسان مختلف میشور وہ کام حمالوساوی مانیں  
عما مختار دعا میکنند دستیاب کردیا بناء تعقبیں سو سو بکریہ اللہ  
اکنہ کو دستیابی خود را اکنہ باری روی خوشی کی بیت بری  
اوایا خدا و شک دستیابی قبول وہ بیرون دستیابی را ہانافیوں میا و  
یاتیز بکریہ رانیا ساری دل و رانیا دل و تعقب نامیست میان گئند  
و امامین میان گزر و تعقب تکدد کیا دل نظر کر کے افضل ایسٹ  
کو اور تعقدیں دار دل تعقب بعنوان سے تکید کیں پس بعد سلام فی  
کو بکریہ دل خلیلیہ کر کنہا ایمقد دار دل ایمان دل ایمان دل ایمان دل  
ایات و اکار کو دل تعقب دار دل ایمان دل دعویں دل حسوس حسوس نہیں دل ایمان  
اسیم مذکور کیلات و انجام خاص دل کیا بایسی دل و دستیاب دل و دستیاب دل  
تعقب دل نشید تجویز کر تقدیم ایشت میان کو روی قبیل رہان  
جای تاریخا طوارت و ترک کنن ایمن را کیا مطبلاں نہیں دل و دستیاب دل

اشکالات و درین هدف شمعه نثار مجاهدت کردن و ایج بیت مکر  
در جمهم و عین بن و کوئی تذکر کرد باشد که بمناسبت این راز عبید و  
عین و کلیه قیامت او صحیح نباشد و بجزی کسان تقدیر چون قیامت  
مذکور شد در زنان های سنتی جامعه نیز بغير نثار آن اسقفا و باز  
عدهن بالختل و شیطان خاندگان کش و بعض عورت های دیگر  
مذکور خواهد شد مثل اکاذبه نثار و کفر فاری شده باشد بهجهة اداره فضیلت  
جامت و اخراج که دلاعت دارد بر پریمانه جهان و نوزان اخوصادر ماه  
رمضان محظوظ است و همچون اینها باخراج که دلاعت میگذرد بر  
حواله امامت زنان در زنان اخوصادر است چنانکه خواهیم گفت و بعض  
از علما بایزد اینسته اند جامت دارد زنان اخوصادر امامت و حجامت  
بران کرده و علی این دو نیز است هر چند احاطه لذ امامت و حجامت  
منعطف میشند بد و غیره که یک از اینها امام باشد هر چند مامون گزون  
باشد یکدیگر دو نیز مکر یک جمیع هم کافی باشد در برجام امامت  
همیغز خلاصه اش واقعی علم جوانی از مکاری اینهم اتفاق  
امامت مکنده و هم چنین بغير نیت امامت بخوب و بخوبت دوری  
که با همه عاقلات در برجام امامت اور رحال عقلنا و خلافات و اثاب  
خوازت اخوصادر شخصی عاده معین دارد و با یکدیگر امام ششم  
اشاعری باشد و عاده باشد و لوله زنان ایشاند چنانکه شت  
وزن امامت از رایعه زدن غیر اندیده و هم چنین برائحت و  
امامت متن اند که از زنان ایزی زنان در زنان های و ایجی دلیل و پیغام  
کفته اند از برای زنان هشت و شاند که مکر زنان های سنتی و بعض  
اشهارات و احادیث بسیاری از دلاعت دارد بر جوانی امامت اینهادر  
نمای سنتی و زلنجی در نظر چیزی نداشته باشد ایا نهایات سنتی خوبیات  
نه امامت در بحث و ایج مثل جم غیر اندیده **خطب دیر**  
اظهار این که حاره نیست که بین زان یعنی و خوره دار باشد و بعض  
کفتها نداشک از برای امثال اخود شان متنی اند امامت بکنند و مشهور  
است که متن اند امامت مکنده همراه که با شکم موته او باشد  
فاوبار و بیضمه بیار که اطمینان بآن حاصل شود و قول بعنان نقل  
شده دان صنیف است و امام اعلی بیهی مکاحل شناین خواهیم بیان نقل

三

یا بعد

15

نهنگات و در انجاد دلالات رهبر و هشت کار با وجود  
نهنگات تهیا نمی‌شود و همه معرفتگرانیش نهاده اکنونست اما نهست  
است که برای اینست سولمان بایست و مستند است که شناوری های بیان  
نهنگات را نشاند و همچوں معرفتگرانیش معرفتگرانیستند و معرفتگرانیش است که در تردد  
و شناسایی خود را برای بدلیکی بدارند و در حدیث است که در تردد  
کامیار می‌باشند و هفت نیت از حکم برداشتنی که بدان وصل کف می‌پیغما  
واز برای امام مستنداست که عمویون بگردند و معرفتگرانیش را برات کنند  
و هنگاه صفت نیک باشد از نیکی می‌باشد که درین نیاز می‌باشد  
بروید و این صفت سخنود باعصف پیغما برخود خود را از این نیاز  
نمکند اند و هنگاه صفت نیم مصلحت باشد نیازان صفت باطل  
غشوده چند فاصله نیاز باشد و مقدار باشد و امام صفتی که در  
عقاب این صفت هست اشکال در نیاز اینها می‌رسد بمحض اینکه از زاد  
اکتمانی شدن فاصله پیشود لخانه دارد انت حنایکه پیش قدم است  
بلطفان این ظاهریست دامان اصله بقدر دیگر این قابلیت پیشترین این  
ضریب نیاز دارد مطلاع **اطلاق دهم** هنگاه جو رخانی باشد و نهند  
نیاز جایعت بستند و قابلیت امامت در مقدمه اینها باشد صلح مخانه  
اویا اند یکی از هنگین دیگریست که امام جماعت مسجیح دارد  
تقدیم اویا اندیگی از کلیات و ظاهر این است که هنگاه اینها غیر راذن  
بد هنگاه که از مصائب خانه کشیست که دیگر اسکن باشد هنگاه  
آنست که مواد از مصائب خانه کشیست که دیگر اسکن باشد هنگاه  
ایجاد و خواری باشد نه مالدار و خویان اعلیاً کل هنگاه اینها غیر راذن  
اند یکی از وظایه ای از انسان بیان اینهاست که مکن کر  
شند و مشهور اینست که بعد از آنها یعنی پیش کل هنگاه اینها غیر راذن  
باشد مقدم اینها برای اغلو و در معصیان خلافت کردند و اینها کف اینها  
یعنی اوابی قولت طبقین داند و خود را پیغما برخود خواهند  
بعض کلمه اندیعی اینکه پیغما برخود فلان اند و بعضی اینها اند که  
اعلام و فضیحه است برای اقامه این اقامات و مشهور اینست که  
بعد زاعم هر کسی هر چیز زد که درجه است مقدم می‌داند و بعضی  
هر کسی درین کذب و بعضی علاوه اینها که اند مقدم است که زد و پسر  
اسلام اختار کرد که باشد یا لر و دیوار را اگر که بدایا اسلام امدا

وعمال خود دور بیست که هکاه اعلم قوم باشد امامت کردن او از هم  
از ایمان گراحت نداشت باشد و مکروه است ناگفته که دن در حقیقت اقامه  
کتفق از برای نماز مطلب دارند سنت است بنحو است مادر روز  
که مژده مکریکه ذذ فاتح المصلوة و بعضی مکتب محبت الامم  
جی علی المصلوة و سنت است که امام از برای امام کشش تکمیل محبت الامم  
بکریکه و تکمیر احرام را بکریکه بلکه سنت است از برای از کم جمع دعوه را  
بلکه بکریکه و عاصمه عن اشواند و سنت است از عاصمه عن که همچنان را  
بامام اشواند و سنت است از برای امامی که بعد از ایام از سویه  
حد بکریکه المصلوة و سنت است امامت سمع الله  
لن حده هم بکریکه المصلوة رب العالمین و سنت است که امام دعا ماما  
بعض مناجات خصوصی خود تکدیک کرد و سنت است که المصلوة که امام دعا ماما  
وسایر مؤمنین به باشد مثلاً سک المصلوة و مصلوة و کمال المصلوة تکریه  
بلکه بکریکه المصلوة اعمق از ایام دعا و سنت است که امام دعای  
حال صفا و از باب حاجت سایرین با بکریکه و نان بخوبی ماست  
بکریکه و سپس طول ندهد و در روز و بخصوصی ذکر کنها بکریکه  
و همچنین در دعای های خود و شفید طول ندهد و سنت است که  
هکاه امام فارغ شد پیغمبر مامون فارغ لشتن باشند و بخیرند تا اما  
مومن فارغ شوند و سنت است که امام دعا با چنان که امام دعا است ناطم  
بکریکه تا ایام خواهد بکریکه شد بجای دریکریکه ایکه خواهد نادل بکریکه  
تعجب هم کان بدهد و نان بکریکه مطلب سیزده سنت است  
اینکه اسی که نان بخیریکه کرده است هکاه جماعت رسیده همان نماز ما  
جماعت بکریکه امام باشد و نعواره بنانش ماموم و احاطه است  
که وحله نماز مامومات است که مثلاً ایکه ظن بنان با ظن بکریکه و بعضی را  
یاعصر و همچنین در رادعه که در نان بخیریکه نان بخیریکه شفایط را  
یاعصر میکاست و همچنین ایکه ملک ایکه ملک ایکه ملک ایکه ملک ایکه ملک  
جماعت کرد مانند ایکه ملک ایکه ملک ایکه ملک ایکه ملک ایکه ملک ایکه ملک  
محبی که در اندیشه همچویات اخبار داد و دان اشکاله ایکه ملک ایکه ملک ایکه ملک  
هکاه جماعت از زنگنه که کی نماز با فرقی کرده باشد نان بخیریکه  
خواهد بخیریکه ایکه ملک  
لهم نیت و محظوظ است مخایل درین جماعت که با عاده میشود

امام را می‌پنداشند که این رکت از دو قطب شده  
نمایات سنتی است که تکیه‌گری و سجده‌ها را با امام بکنند و ایضاً نماز  
حساب نمکند خواه موقاتی مسجد هزار را می‌باشد ایضاً نماز اهل‌بیت در این  
توقف کرد که اندل و افغان استحباب است و اینکه اینست که محمد هاکی تمام شد  
و امام گف: فان شدنا زن تکیه‌گاریم کوید و بان تکیه‌گاریم اکتفا نکنند  
و این معرفت اتفاق اکاره اند نه تنیں و مکری بند که زیاد شدن رکن داشت  
آن جامعه‌های اول اخوت و افغان است و آندرین امام نهایت  
عما شرمندی و عورت اند که امام سلام گفت برخیزند و نهار گذند و دیگر  
اعاده تکیه‌گرد رکاریست و این در نیت و شخصیت زبان صورت قابل  
شک است اند که مخلصات دیوانه‌اند لشیل و بخی اند این اند و در نیت  
که خواهان دنی بینند یا شند و هر چند رسخانه باری داشتند جماعت  
بادریک لشید قبا مشکلت هر چند فضیل و احسان حاصل  
باشد طلب بازدهم هکاه تماهم و قی خاصی شود که امام بک  
که مکتباً باشند و همه از غای امام تنه غاز خود را بایجا مدار و داده اند  
است که رکعت اول و دوم مامون که با کوئی تمیز روح امام ایمان  
می‌اند در اینجا بر مامون فرمود خد و سوره و ایجات امین دند  
که تمام در کفت طرد را بکنند اینقدر باید که بتوان خد و سوره را ماجد  
تهی از خیرخواهان اما کارکنند و در حق ایشان قبول و ایضی بست بکر  
بی صورت است اد اول کن که مستوانه خد و سوره بخواهند یا حدشانها را  
محب و اند و شرک و کردند از غای امام داشتن برا کن و همچنان که اینها همیلت  
مشیر کردند این کنند و ایام در کریم رسخانه که فاضل از دیوار شدند تمام کنند  
دان و شرک خود هر چند خدینه باید اینقدر داشتند و در چنین نیاشد از همانها نفع آمد  
و ایام محب خود و ایام حکم در نیت اخیر امام که درین نیان رسمیک  
پس من می‌پس از ایها که مخیلت می‌باشند خد و سوره و قول و قول و قول  
احمد ضعف است و محب است که این ایام در نیت و عکشیده می‌باشد  
امام بکنند و هر چند جای تغییر امام نیست محب است که اینها نیاشند  
و دیگران خود را زین می‌دانند و هر چند اکمال شدند و ایجات بست  
زین قرار گیرد و نیاشید محب اینها نیاشند و دیگران همیشی شدند و ایجات خبار بر می‌آید

بامقدار کی باشد که حرام داند پس جائز نہ کردن فی شکل و اماین  
معنویات حقایق نام بنت و در میان راه ها و آن دلایل مبنی بر جناب کرد ولی  
بان اشاره کرد **ب** دویم **ب** حرام است نظر کن غیر از مذهبی و بنسب و مذهبی  
**مطابق** دارد حرام است نظر کن غیر از مذهبی و بنسب و مذهبی در حال  
اختصار و اینها که اور اینها را باشد مدل مکلفتم اور چنین و بادار  
پس غایب دیدم کیسته ای از طبله اش و خواهد بود درین نظر میباشد  
نهند اینکه دفعی و درین یا کنون نهند صدق جان اینها منع دنید که اشت  
باشد و این ای اینها لکن اینها سهل ترمه شد از شخصی که مخفی ای او  
باشد بالا اینها یعنی که بسیار شرافت ای او باشد و امثال اینها هد دنیست که  
جایز باشد و اما اینها عقوص در اینجا بحث اولیه ای اینها میباشد مثل  
اذان و قائم که فرموده شده باشد باجهت اینها در قاعده قاعده ای اینها جمه  
پیان اشکال ندارد چنانکه پیش کردن و چنین ای اینها نسبتی با  
هر چند مفعف نکند و هر کس حققت نام را داشته و فهمید که با همانها  
و اتفاق کریدند تا ایسا مغضط شد و بخوبی دعوه ای اینها در قاعده قاعده ای اینها  
روغاه است **مطابق** دویم هر کاه درین نثار و حدت سر زندگان  
حدت در حال نثار و اینها که درین نثار و حدت سر زندگان ای اک  
بسیاره که در حال نثار و عده اینها میکند هی شک نمای او باطل است  
و همچنین هر کاه درین حال ای اینها زندگانی نماید کاه نثار و  
کند که درین نثار و باختناک از این درین زنها هاست که خلاصه در بیان  
نثار و اینها کاه با اینها زندگانی نماید که درین نثار و حدت سر زندگان  
طباطون نثار و بعضی که انداد است سهاره و دوضی سازد اینها بجا  
که مانع ای تمام کند و بعضی که انداد است که با این نثار میکند و چنین ای او  
اتفاق افتاد و اینها رسید و پوشاند و اینها همچنان ای تمام کند و دغدغه  
بهم باطل است با خاطر اینست که درین صورت پیشین کند و اعاده هم  
کند **مطابق** ای امام شریعت نثار و حققت بذکر دعوه باشند که  
از روی دید باشد ای امام شریعت نثار و حققت بذکر دعوه باشند که  
دلالات رسمی و مطبوعی کند مثلاً کل و غیر کل در قاعده قاعده عین  
بر عین نثار و بعضی اینها شرود و درینه است که این نین معملاً است  
و هر کاه سهی ای اینها کند که درین میلیون نهایت حکم سهی ریا د  
واچ میشود و درین مورث فی قاعده قاعده ای اینها کند که از

نه ممکن و اهل افای معتبر این مهندس هند حقیقت علی  
نمی شد این تدریس مدارس کارهای غیر فنیان یعنی توشن و بنا نه  
کردن و چیز نور داد و نگاریدن ممکن نداشت و فنی مابین حال مشغول  
شد که این سیاست کار ایام امکن و تباران فنی مابین عده مسرغ خواهد  
بود ولیکن مشغول مابین علاوه این است که همه کارهای را سوپرینت  
آن را با طلاق مشغول و بعده دعوی اجرا کردند اند و بعضی از عمال اکتفا نهاد  
که این در صورتی که خوش ممتاز شود از این طلاق خود بود و هر حال  
اطلاق بزی حقیر است که همین که ممکن نباشد از این زمان است و نهایت یکند  
ماه اول باطلت خواه عده ای از دفعه های سوارا از لاظق احادیث اسلام  
معلم می شود که رایس این شکست و در احادیث ریخت است برخواهی  
پس از وارد شدن امنیتی مار عقبه و کلک و شیر و شیرین  
رئمات ناز و مدد بجهات را ماسنک رینه و ریل اندیختن جایگزین  
غیر از این راه که ممکن است شود با این طرز کار دارد و شیرین از این  
اطلاق خود بزی دلخواه شکل داد و دست مایلین دید و شفاف و شفتش نهود  
رعایت درین ناز و دست زدن برای این رایه های جنگی که می بودت را  
برهن نزد ذهن از این طبقه خوبی کردن کمی و تفخیم کرد پس مخصوصاً اینهاست  
که نیک کنیا پایه رای اطمینان و کلام از زین می روانشند و در نیک آشون  
و امثال اینها و لیکن دل رهی باماریات اغفاری را نیک کنیک جنات طول  
تکشیل کرد و دفعه بیشترین دل رهی از ناز دست پرداشت چنانکه در بعضی  
اخبار و اراده شد که همه این کام بر می دارد و مازا را می کشند این  
است و اکنون شناسایی کنند و هم چنین شتن رعایت های این  
طور یکند مانند این کنیک اند و اعاده کند و در رحایی کنای کنای این شک  
کنند که این این ضلیل کم می کند فصل کشیده باشد و ایام خور مورث ناز بین  
فضل پیشیده بیان پس از این مطلب بطلات نهادن را باحتیاط در همان خوب  
است خصوصاً بلاحظ ادعا این و حضور قلب و پنجه مطلع بست از این  
از در قرار ایام دل و بین وندش و ما اکنون در پی این اکتیبل  
نزاره ای مظلقاً و بعضی کفته اند همکاره فصل کشیده از مصالح شد مطلب  
است و هر چند بر ظاهر این شک های که چیزی درده اند و بعضی از جای  
غفار و بین دنیان اینها باشد و درین ناز و بود پر خود دارند و همچنین  
های اشک بایانات یا امثال اینها دهان را داشتند شایسته و بندیم اب اسود

۲۷

دخلت فدرروره مبطل نیست بلکه بعضاً کفته اند هم که لفظ بقایان نداشت  
باشد و بعد تاکنین اقام فروردین مسلط است و این در نیست و استثنای  
گرده اند از شاخصه دنیا کسیون که در آن و تراشید و لفظ باشد ولی  
دزنه بلکه او باشد و خویشند که هم شود و صیحان ش را خواهد داشت  
بکرد میتواند برواب بخوبی در بکرد و ناتواند را تمام کند و بعضی همچو  
کوچک اند این معنیله این مطلعه نوافل لغه اند در هر جا و از درجه هر چیز  
عن روزگار کرد و روزگار است اما بدون عذر از حکم منکل است و اینهم مکون  
شد حکم صوره عدالت است و امام رهبری درست انسان بمن طلاقه ای است  
که خلاف نیست در اینکه مطلعه نداشته باشد و بعضی دعوه ای اجاع  
برای این مطلب هست هم که کمک های اخراج قصه بکند مثلاً زار و باطلی  
شود همچنان مطلعه شود مثلاً کنیکه بازی بری در پیش روی ای بازی  
کند که ضبط نموده را تواند کرد و امام که فعل عکس کند در زمان استه  
خندخان و باطل پیش ورده و بیش کرد مطلعه غایب شود خواهد بود  
باشد و ای انسان ای امام مطلعه خذنه می داده را با خدای بشد که مصلحت ای  
کوچک روزگار میگیرد اور در بیوم از قیلی تلف ملک را فتح دوست مطلاط است  
دیگری کفته اند همچنان اخترار شود که کوچک هشتگری است و بدایم  
دلایل این مسئله ای این افاده غمکند که کوچک از نیزی غفت شد  
اوی از امور دنیا مطلعه است و امام کی این چشم حصول مطلعه مثوابی  
با فرزندی ای  
مطلع است که مصلحت ای  
و ای  
از خونه خدا و خود را بکریه داشتن هیجان از افضل ای ای ای ای ای ای ای  
خری ندارد مطلب هست هم که هدایت مدن خود را در زمان ای ای ای ای ای ای  
هیجند را این مشرق و غرب باشد مطلع غایت است و امام که  
درو خود را بینهای ای  
اباطل است و که داین دن بیجان ای  
اجتناب است و کل است شدید دارد و ای  
در همچو صورت مطلعه است ای  
کنند پس ای ای

سید محمد حسین اکرمی

پہلی

وخلق فرد ورسیل نیت بکل پھر کفته اند ها که فرقاً لان طبا  
آشند و بعد تکمیل حراج فرد و مظلومیت و این و درینست و استثنای  
گوید اند از اشاره مذکور نیز اسراور کار در آن دارند و لغت باشد و اینه  
در زندگی اند باشد و غوف تکمیل کنم شود و صحیح اند شاخه اهد رو و  
بکمیه میتواند برداشته باشند و میتوانند را نام کنند و بعضی میتو  
تو خواهند اند معتبره ربطان توافق در رده اند در هر جا و این در میتواند  
عن روز کن که در و نیست اما بعد از دیدار از کم مشکل اند از اینه که  
شد حکم صورت عدالت اماده برسیت انسان پسر ظاهرا نیست  
که خلاص نیست در اینکه اکثر مطلع نیست و بعضی معرفه اجراه  
برای **منطق** هست که کنم خداخونه قصه بکند تا از باطنی  
شود هر چندی اختار شود مثلاً اینکه با ازیزی در پیش روی او بازی  
کند که سخنخود را تقویت کند و اینها که فراموش کند که در طلاق اند  
خند خنقاً و با طلاق بیشتر و بپرسید من مطلع از غیرشدن خواهند بودند  
باشد یا نیسان ای امام مطلع اند من صد اواریخ اینه بشد که مصلحت ای  
شاد پس ای خالی از شکال نیست و لحوط بلکه اطمینان بطلات است و همچنین  
که روز کوتاه مجهمه امور دنیوی از قبیله ملکی یا قوت دسیم بطلات است  
دیگر کفته اند هر چندی اینها شردد که هم حکش این انت در همانکه  
دلیل این مسئله بیش از این آفاده ممکنند که کی کردن از این راه غوت شد  
اوی از امور درین مطلعات و ای اکولیست بجهت مخصوص مطلعه شد ای  
باور نزدیکی ای ایلار باطن این ظاهرا نیست و بعضی از عالم افکره اند که اینه  
مطلع است که مصلحت ای از این از افضل اعماق است و ماکی این  
واظف خدا خواهد بود باکری داشتن بیان از افضل اعماق است و همچنین  
از خوف خدا خواهد بود باکری داشتن بیان از افضل اعماق است و همچنین  
ضری بیان از مطلع هست که هم عمام این دید خود طلاق بکلیه اند  
هیچند درین میان مشرق و مغارب باشد مطلع نیاز نیست و اینه  
دوی خود را پنهانی از قبول برکاند لبیں هکای به پشت سی یک مانع  
اویاطلات و که راندند بیاب مشق و درعه مطلع نیست و لحوط  
اجتناب است و لغافت شدیدداره داده این اتفاقات بخشم تهنا پس این  
در هم صورت مطلع نیست اما کاهه ای دارد هر چه اینه سهو اتفاق  
کند پس ران خلاصت و درینست که که اینه تقصیل اش

کند عدایا زایل اطلت و هو را سهونا کرد بجهه کاه هندا نسلم نهلر  
منافق گازی باشد تهم و جبعلیان اورده باشد و خاطر ایل غار را گذاشت  
با اشکن و دینه چینه دست پسر چینه سهونه سلام نهلر  
ایل هندا کار آزدنل منی غازی نه باشد نه ایل غار را گذاشت  
حیث دفک شیره باشد که صورت ناز لخ چوکنکد که حصول اینها همراه  
سواهه ده میله نهادن نهان با طلاق است و بعضی کفه اند نام کند در  
هونه که خاطر ایل هرچند در شهر دیگر باشد و قول اول اشر  
و اظفر را خودها را میکنند میخنون قفقن باشد کردن ایل  
عدام میله نهادن سهونا لپی اقیمه داشت که از نهان میلند و د  
اعاده نیست و بعضی اعاده را نهان داشته اند و بعضی کفه اند درین  
نام ایجاد را که افاده بکند و این دوقل ضعیف است **صلب ددم**  
وابج میشد بجهه سهونه درین موضع احمد ایمانها ضمیر و در کش  
کفیم در نهادن که نهان بک جهن و تهدید و حرف زدن سیاسه همیز  
در وحوب بجهت بحث ایل اشکل بود اما احتماله داد و نهادن تاکیات  
و ترک کشند و بک در تائیست که سلام بکید در درین موضع خود و در بر  
در شک میان چهارچه راست بعده ایل میکنند و بعضی واحد  
دانسته اند در طبقه سهونه با استدیمه جایی نشتن و باشیده جایی  
الاستاد و ایان اخوات است خصوصیه ایل فرهادی در قلعه و قلعه تا  
باشد مثل ایل سهونه ایل شفیق را ایستاده مخون اندیار قاروت داشته بگران  
و لخبلاء در عیار ایل ایلکلات مثل ایل لشید را باید لغزاموش  
کند و بخیزند و پیش از دیگر خانه ایل اید و کرده و میکند و میگزند و بعضی  
وابجد افسنه اندیار هر نهادن که سهونه در ایل را تا خلشید شود و بعضی  
در شک کشند و ره نیاده کی مکروه داشته اند و بعضی ایل داشته اند و بعضی در جای  
که ایل کشند در نهادن که مکروه داشته ایل که بکی و میگزند و میگزند و ایلی  
دیگر اینها عدم دیگر است و نک مختصرت **صلبم** بجهه سهونه  
باید هندا نسلم نایجا اور درخواه ایلی زاده ها باشد خواه ایل  
نهضان و دیگر است دیگر نشیش و سلام و لخواه بلکه اتفاقه ایست تم  
لشید سهونه که بکید ایل ایل که بکید آشیدن ایل الله الا ایله و آیه  
آیه **صلبم** نشان ایلها همچوکلی میکند والحمد لله و دسلام همکفا  
همو ایلکه را باشیم لیکم و ایل ایل که بکید ایل بیرون دارو خوش بکار اوی

واماشت در از جای این نا زهان امثل قدر و رکن و سجد و لشید و  
غیره بنا پیش از آن است که تازاد با طبقه شود و حکم ان همان است که سایر  
مندگرد شد که مادا این ام انجعلان فعلان شزاد را چهارم ام در وهه  
که شسته است مانا و مجهات خواه دین باشد و خواه غیر دین و در  
عنان ایات هکاه شک در عدد رکعت باشد باطل بیشود و هکاه در  
عدد دو که عیا باشد بنابرای قسمی کنار دمکن در صورت که شک در  
آن باعث شک در عدد رکعت باشد مثلاً این شک که در رکعت پیغم  
است یا ششم که در رکعت دوم مساوی که در همچنین باطل مشهود است  
هکاه مصلح بیان کند که حکم دلایل از این که رکعت دو زمانه باشد که بجز  
باشد و نه لذت که کار خود است یا نهان که چند رکعت که رکعت این است افای  
دانش بر این داشت مانند همچو این رکعت این نهان است که رکعت که ماده است  
که در پاس رکعت یا چیزی رکعت یا پیشنهاد دهنده این صورت مانند مانا و باطل است  
**مظالم** هکاه شک کند در رکعت مانا و باطل و رکعت پیغمبر میسر است  
منغوف این که اغلب اوقات ابتلاء حاصل بیشود و معرفه این **اول**  
شک میانه در دو سمعی اینکه حزم بد داده اما مشک دار که ایام سی  
هم دره هم امام و ایوان در دقتیست که از بجهد ددم رکعت دوم رسی  
برداشت باشد و امام کاره پیش از رسیدن شدن باشد مشهور  
بطلاق نه نهان و در دو نیست که هکاه بجهد عام بعلمه باشد  
کافی باشد و عما زاد حصم باشد همچند سی منها شسته باشد و حکم  
این شک است که بنا ایام سی مکناره دمکنید اینکه که دره هم سیست  
و دیگر رکعت دیگر میکند و بعد اقام فرازیک رکعت مانا لختاط  
میگذشت اسناهه باد و رکعت ناشسته و بلکه رکعت اسناهه اخوطا  
و اخوط ایست که تازله اعاده کند **دویمه** شک میانه رسی و حصار  
است دره حال که باشد سالاری همچو این رکعت اسناهه میگذرد و در  
و دیگر رکعت مانا لختاط ناشسته تاکه رکعت اسناهه میگذرد و در  
رکعت ناشسته در اینجا اخوطا است **سیم** شک میانه رسی و حصار است  
هکاه پیش از کمال بجهدین باشد غازی باطل است پیچی که مذکور  
شند و اگر بعد کمال بجهدین است بنا بر همچو این رکعت دمکنید و در رکعت  
غاز اخوط اسناهه میگذرد **چهارم** شک میانه رسی و همچو این رکعت  
پیش از کمال بجهدین باشد بجزی که گفتی غاز اخوط ایست که این سد

غاز بانقص ناز پیغیر که در دشنه حکم بحق کنم و بکوئیم که  
ناناخنل را فام کند هست بدین پیش از کون خالق ایله باید در صورت  
مخالفت اعاده مکنندا نا با ایلخانوت است که در هر کار بینین سقمان  
کند اعاده مکنندا همه معاشر خواه در ایلات خصوصاً ماد ایلان و دیگر  
عمر ایساضی بر کلاس دارد بر لذت هر کاه بعد معاشر خالق ایله باید نقمت  
موافق اعاده دکار نیست قد رعایات حرجه است **سیه** هر کام  
مخالفت معاشر ایلات باشد و قضا عجزی نا هم باشد اهل ایله خارا **ست**  
در نقدیم و تائی هر یک داول نقدم چیزیست که سیسا و مقدم  
باشد و هر کاه دو ندان ایختاط بر داشد مثلاً ایک سلک کند میان  
دو سوس و نیما را رس کن از در بیعت زان شلکند میان چهار نجخ  
در حوال قیام نقدم داران ایک سیسا و مقدم است و هر چنین  
احرای هفتسر هر کاه متعبد باشدند اینها را بست بعما اورد  
**چهارم** هر چهارمیست روزنا لازم است ولیب شد چهارمیک غلزار  
اعاده کند و ترک ایختاط بر کند و ایک بکنده همچو نیست بلی ایکس  
نائز کارکدان شک کرد و موجب ایجاد ایلک شده همه هم زندگان رکن  
نایار ایمه که هفدهنکاره کار بایند **پنجم** اظاهر ایک ایلک هم زندگان  
پیش نایار ایختاط کند همه محاجات بکل عقایده هم رونست و نیار تویل همچو  
کنایه کار است بلکه تیار و چوی ایطلات و اکرنسان ایانه بکند  
پر بعضی لفظ اند هر کاه نایار سنت است یاما ز داجیتی د و محل عدد  
نفت کن شست است نایار بایطلات و اکرنه عدد دلت مکن دست **ششم**  
پار قبول دلیل همید نایار و دو نیست که حاره ایشند **هفتم** نایار چهارم  
کند و نیمسان نایار ایختاط را بکند یا مادر ایلوب کند و نایار ایختاط را  
کند بله هر کاه ایختاط قدر ایفارش و دلخواه ستر شد منشانه بضری  
پر عده زندگان دنیا ایختاط را بکند و سیسی ایزرسی بر ایعاده ایلمان کند و  
بعد از این دنیا ایختاط را بکند **هشتم** دستیان ایچای طه سر دایت  
کرده ایچای طه سر دنیع ایله این چهارمیک ایکدا و نو سیم در عرض  
سیما چهارمیک و رحیل که سویان مکرد ایاغات ایزمه کن ایله ایکه  
و داخل شدند نایار نیصمه ایچون در کوچ ایزنا ایعاصه کند و یعنی کرد  
که ظان را داد و یکت کرده بوده ایمه مکنند ایضیت خواب فوردند  
که ایزرا عاده میان دوغار زد داده باشد که ماریسب ایلچیع میشود

بکن و اما اگر بیهوده نداشته باشد باید هر وقت که خاطر شنید جا از  
برده معمولیست و هر کاه از این منسیه نمایان را غایب نمایند تا کنکنیت اینها  
عدم بطلان نماید است هنینکنید که اینها باید و هر کاه از اینها باید  
رد داد از این زمان تکنده وهم چنین که افغانستان مانند این دفعه ایجاد  
و هر یک بخطاب اینکه اید بکنده بند و یعنی فضای این درخواست  
معلوم نست **دوست** آنکه که این نمایند از معلم سر عمل احتیاج  
نمایان احتیاط یعنی یقین کنند که اگر خارج از نام بوده بتوان احتیاجی بیان اینها  
بلطفه که اینها معمولیست که اینها از نام بوده بیان کنند که اینها  
لیگان در حکم است که همچنان اتفاق باشد و رکعت اید درست را  
فراموش کرده باشد و هرگونه پیش از این نقص باید این اتفاق را باید  
از اغلفه اینها از این دفعه بروز سویکند و هر کاه بعده نایاب این اتفاق را  
شود که احتیاجی باشد احتیاط بخوبی و درست نیست و قبلاً از این امر دارد  
و اکنون معلوم شد که نایاب این اتفاق بوده و احتیاج بات بوده هر دو  
چیز نیست بلطفه ایشان اتفاق ایشان که در میان سداد و رفیق اینها احتیاط ام این  
نقص ایشان نموده باشد اتفاق ایشان که در میان سرمهیان باید درست  
لشتن و بعد بخطاب اینکه اید بکنند رکعت که در بوده است و همچنین که  
کرست کنند مام از دو رسیده ایشان درست و رکعت ایستاده احتیاط  
کرد و خاطر شنید که اید رسیده است رکعت کرد و در این طور در این صورت ایشان  
و هر کاه در این ایشان احتیاط معلوم شود که این اتفاق ایشان  
ه من بند در درست نیست و درست نیست که بین تاکنند خارج ایشان  
دانشست باشد ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
اکنون ایشان رکع اویل خاطر اید شنید فرموده است که درست برای دو  
نقص ایشان نفعه را تمام کند و زیارت تسالیم خواهد بود و دو ایشان خالی ایشان  
اشعار نیست چنانکه خواهش و ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ه من بند در درست نیست و درست نیست که بین تاکنند خطاها و اینکه ایشان  
اشکان بینشان و لحاظه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
مظلف ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
کنید و ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
رکعت و زیارت کردن رکعت که بن کن ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
دوم دلیل ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

کرد

دجع

**باب چهارم** در قوانین و احکام قضایات و دادخواهی مملکت  
و احیث قضایا کسی که ایشان را غافل و احیث نماید و پنهان نماید

از وقوت شده یا عصر فمکن بگو زن و چشم چینی اما متن ایته کار طه بی

اول نافلکن از بادر رکوت درم غلوریل مینجوا زنا اگزنت و اخوه  
برای قلابت جانه افضل هست **صلاده** هم که اونک کندیک نما زکده است  
بایان آن دست بار باقیت تائینی خالع از دارکت بدرن توکجهن بست  
دیگر بحدار تائینی همان باره باره باز اینسته زنگدار زدن در مدنگلایک  
بعد از شنک دنمنان سرچیان راه باره باز اینسته زنگدار زدن در مدنگلایک  
ذاینست دارکن ایمک منفی غایب شدن توکجهن موافق مختیت  
پیو راد اشکال است مثلاً کرد بورت هد فرمه کان موچا رایند  
داشته اگلکن اداه بارشک کرد که اس اخوه اگلکن که اس  
میز دیویت رکفعه بگل بکنند بنانکار در صورت مکرمه بک رکعت  
سیزکده و بد و زن اکلی ایست که زان راه باره باش و اینسته ای اگلکن  
نمکنند و همچنین بود و صورت که اگلکن دیگر یک گفت زیاده که اس هم  
محابات و لسته ایکان عکنند و ای  
اجوطه اعاده ات **مطلب** باز همه هه شنک کندید رعد در لام  
عاز ای  
ان بادر ای  
لیک بینه ای  
تلک دنکن شنک و سیچن سیچن هم ای  
کند دنکن شنک ای  
اگلکن شنک کندیک ای  
لیک ای  
دروکفت نشتر مکنده هم چن هه و شنک که ای ای ای ای ای ای ای ای  
دووسه بیا سره باره باز همچن هم ای  
در رضما ای  
از شنک ای  
هد درست دم چن هه همیوی دره ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
با ای  
فاکریه طیجه بیا شد ای  
اشت کرد دنکن ای  
کرد و ای  
اما در چوب ای ای

روزوفت شله باشد و یعنی میغیره درین بعده از این نازصیح دوست  
لپرید کلاس احادیث پر وحوب ترتیب هدایت ظاهر نیست هجده تنی  
کلام اکثر قدر بالکم معنی دارد و صورت امت و علمات تنی  
احضرت رهبر هنین ظاهر کلام افتاب است که ترتیب در دروزها  
وما همان سال اگر معتبر باشد هجده تنی و لات اخبار برین اوضاع نیست  
و آنچه معلوم میشود حال مازاسیخان طهار ایمان اسان طایفه میکار  
هر کاه جند فخر استخبار را پیخت بلطف مکنند متنی بنده همیکار  
بلند و دو رئیست که همراه است هر وانند همیکار کل ایام باشد و افت  
ما معمه همچند آن وحود دارم ملحت تنی باست بلکن وحوب ای معلم  
نیست و موند این مطلب ایام میشود ایکن در روزه قضاوت نیست  
شله که ده آند هچند و غیره استخبار هم باشد و دادا ما کجا هم نیست  
باشد پس ای قوی عدهم و حربه ترتیب است و بعضی قایل وحوب شاه اند  
و چون این مکن نیست مکن تسلیم فارسی و ایج و داشت اند تکراری ای اند  
که علم بمحصول ترتیب به مردم بیرون که ناز طهاری از روی زلکه  
باشد و ناز عزمی از درند مکن دنند کل ایام پیش و دامات مکن  
که باید بکله تازه طهاری ایمان داد و عصر کنید باش که ناز عصر میان دو نان  
ظله تکراری ای دیسه مان یکند تا تسبیح حاصل شود رهه با معلم  
ان طهار و غصه معرفه ها از بعد دیگر از روزوفت شله ماشد و نداند  
پیش از آن سه نانی ای که قسم کیار بیش از تازه تکید و بیکار بیمه هفت  
عاز میشود هدکه مسلمه دارد شده ای از ناشیشان ای از دوست شده منجع  
ساترهان هفتنه زایکار بیش ای شناز ایکد و بیکار بیمه کیانزه  
مان بیشود هم چین و ای دی موصی عصر وحوج و مشفت عظم است  
و امید بکم خدا و مدعی کریان است که تنی واجب بناشند و اما  
هکاه غصه ناز موصیفت شده است مثنا ایکیوس و خسوس و زلکه  
پیروظم انت کرد را تاهم میانات ترتیب کل ایت هچند عده ترتیب  
داشت باشد و هر چین کلام نیست ترتیب به او و داد مان اینها  
و ظان بیمه مثنا ایکل کی غاز لکسوس و غاز لکلور ای از دوست شده مانند  
لازم نیست که هدکه میشود هدکه مسلمه دارد **مطلب ششم**  
اختلاف که اند خلاد را بیکه مضافی نازهای فیضه مخصوص است یاد  
جو بیلند که مخصوص است و ناز عصمه را فیضه مخصوص است یاد

ویک ناز بخی سکند و یکنایی هارکتی که هکاه بکار نانه هم با  
عصر اعضا نافت شده باشد این در عرض ای دی موصی ای ای دی موصی داد ای  
چهار رکھه ای نجی و ای ای ای و بیضی دلیس دلش ای ای ای  
تکید و ای  
مکن و بکار بخی و بکار بیمه کیانزه کل دعیه کی ای ای ای ای ای  
دیکل ای  
خش نازه ای  
ایک و فاکر ده است و مکسیلم دلیس دلیس دلیس دلیس دلیس  
داشت باشد و هر چین کل ایکل کی ای ای ای ای ای ای ای ای  
که بیکن دار که در دهه و هشت بیکار دار و ایکار بیمه کیانزه  
نیت ای  
اطیه ایت که کل دهست نافل ایکل در دوست ناز و ای ای ای ای  
و ای  
ذلفت ای دوست میکثا و قات ای ای مسنه مکن کی دوست میکثا  
دل ایکام حنایت و دران چند مطلب ایت **مطلب اول**  
در ایکام احتمالات بیع و دست جان کنند و دران جند میکن  
**میکن اول** و لخصت که محض دار و بیضی داشد و بعضی میکن داشد  
اویز زین باشد که پایه ای او و بیضی داشد و بعضی میکن داشد  
وان ضعیمات و ای  
است لکه کاه بکار زیستان بیکار ای ای ای ای ای ای ای ای  
کرده اند در ایکار بیکار بیکار بیکار بیکار بیکار بیکار  
یاکان کافیت و ایکار و زنده حقیقت ایت کردن کافیت خصمه ها که ای  
و ای داد عامل باشد و خیر ای داد عامل باشد و خیر ای داد عامل  
و غرف کرده ای داد و غیره بیکنیت سار ایکام میت که ایکام کافیست مثل  
غسل و ناز و غیره ای و غرف ناز و ایکام میت ای داد دیست ماین صفر و کیم  
و شیر و پرس شیر ای  
تل مشته باشد ای وحوب ساقطات و لوحود افضل ایت که بعد از  
مردن هم بکار هست باشد تا واقعیت بدارد بکار و غیره بکار **مطلب دوم**  
ست ایت ناقنین میت در حمال احتمال ایشان دادن و ای ای ای ای ای ای  
علم ایکار و ایکام مخصوص هم هله او بکار و ایکام ایکام ایکام

باشد چنانکه قریب و دهه ای  
هشت میشود نلتفنی او مکنند کل ای  
الله ای  
مکنند و ای  
بزاده ای  
یا ز روی فراشی که کاه نیان و بیدری ای ای ای ای ای ای  
کنند و ای  
داخیش و ناز تکریه بیکری دیدن ای ای ای ای ای ای ای  
میکنند و بعض علاج ای  
دحائیک ساقی سیان ای  
تغییر ناز همان حکم دارد **مطلب هفتم** هکاه بکار ای ای ای  
از دوست شده و ندانند که کلام بدهه مشهور ایست که بکار بخی و  
باشد چنانکه ای ای

میزبان تکریه اند و درینیست که هر کدام کعلام او غایب بیشتر با  
مقصد باشد چنانکه کوچک گردید و مت سرسان مقدمه باشد و هر کدام  
او لولیست مقدمه باشد و آنکه نیاشنید و آنکه نیا بهاره کدام  
حاضر باشد نیستند و شهوه را نشست که هر کدام از مردان و زنان باشند  
خشنوار باشد برای این است هر چند داشتند و جوچه از اصحاب ماقمه اند  
ده کاهه اند و باشد امام اوست و اکر غایب باشد حاکم شهر و  
ولیات و هر که باشد مسلمانان انتشار دارد و شوهزرن اوقات  
آن دیر جوچه حکم خواهد داشت و فتوحه معمور و فتوحه از اداره باشد  
و فتوحه اکنون و دشنه ادن هر یک از زن و شوهر دیگر با خلاصه است  
و اقوی ایشت در چیزات غسل ادفن هر چند رهشت باشد و افضل  
ایشت در چاهم بر روی این بنده و غسل بد هدف و افضل ایشت کسرت  
که چاهم بر روی این بنده و غسل بد هدف و افضل ایشتند  
که درین دلیل باشد **محبت** و **دم** و لیکن تاکید در اینست برشد بنان  
مشترکات و فریه نیست که زوجه دامنی باشد پامنفطیها از این بنین  
و نیز کرد عله طلاق و محوالات در هر کنم رنجات بحال طلاق  
باشند بلکه ظاهرا هفت که از اعلی رجهبر میرون و رده در کم زیاد  
هفکه زوج ادریسین عله مرد ماشد و مکه اکنون خود نامتنا بند  
غسل بدهید و در عذرکاری مخلافات و درینیست که مامن حایران باشد  
خصوصا هر کام اول ماشد **محبت** و **دم** و لیکن که گزینه مسلمان از این  
مسلمان بدهد لشی خانات در ذکر داشت و آنوثت یا اینکه ذر حرم  
باشد و هر که مسلمان عماقایرات شود و در هر چشم ناخن مشبوه علی  
ماکنه اذکر نکنم اندک از اینکه غسل بدهد هر دو مسلمان از زن بازه غسل  
دهد زن مسلمان را بعلنا از اینکه خود شسان غسل بند و بعضی از علما  
مادر این بروجست که در این بجهه جاست کافران و مملکت محبت نیست فربت از د  
و هر چند اقوی قول مهوار است و لیکن با هوطا است کنست را مسلمان  
کنند و کافر با یاری غسل بدهد که درست باب و دند زساند مثلا اینکه  
بلکه یاری غسل بدهد که درست ایسوسیا بالری قیاب  
زین دزد و هر که بعد از غسل کار فرمایانه رسد که شنا اند غسل  
خاد در روحیت افاده غسل و قول است و اغفاری هم و موب است  
و اخطوات اعاده ایت **محبت** شرطیات در عزل دهنده همچویانی ثابت  
باشد در ذکر کوت و دانیست که درین دلیل ایشان اول چاهم و دران

ناشد که طریقہ اینا دیا نہ بطوریکہ امامہ غسل بد هند و مشور عطا  
نگز که باید قدر خالصت مکروہ است که مومن غسل بیله هند و در حکم  
بلان هست طفیل که از موتو لشود و در باغان انسان و اهل رفاقت  
ار اسلام بعده غسل برای کرد بل اسلام بیا بد و آنهم رفاقت و لذت  
زینات که بمسالات غیر شرطی احاطه قری است دو پرسش **چه**  
جوع در حکما که اشتراحت شور و این امام بیانات خاصی دارد را فصل غیرین  
کس غسل کند و بر و نهاد میکنند و یا هم اینها او او را دفن میکنند  
و ظاهرا هست که در هر چهار چهار زمان باشد مثلاً که کفار حمل  
نند بر مسلمین و خوف آن باشد که اسلام بطریق شود زدن این وقت بر  
هکم بر ایشان دفعه ایشان و این دام شرعاً است و ذوق نسبت در  
حکم مذکوره ماین ورز و زن و کوچک و زیارت و کسی کتاب  
و قدر شتر شور و ایتمم حیران و بکار داد و ضریب و مشور های  
خانه ایشان است که وسیط و ساری بروی مسائل که از وسیله های  
نیز اشتراحت باشد و این مسائل کمی که مطلع به بیرون یا از اسلام باقی شود  
با خواهش از اخبار و خبرات مودودیانه که در کتاب معین و ایکی که در سی اهر و مال  
بیوکویکه شود درین طبقه این نسبت هست هنوز تدریج باید شرک  
باشد **شم** سیمه قلاده ایج شود مثل که کجا هند او را استد  
سار ایشان با خاصی که نکندا و را ایم میکنند که غسل کنند اما نیز این میسر است  
لیست و کافر و رواب خارج هر دیدا از آن میکنند و گفتن بیوش و بعد از  
کشتن بر و نهاد میکنند و دفن میکنند **هفت** هکایه راه از هفت  
میلان یافت شود لیکن این مضر ان منعی اش کشک کرد و ایوس است  
با خود سینه ایشان بیرون میگشت تمام است در عزل و گفتن و زان و دن  
و هم ضرور از اراضی عموطه که در این باشد هر چیزی و همچنین همه  
تام است خوانی ایشان میست با اینکه اینها میست که منع باشند میباشد  
یا اینکه ایشان بعزم میست باشد و بعضی دید نهایا به این مشارک اینها نیز  
و همچنان از اینها گفتن ممنوع است بعد در رسابه ایج که دند و غیره  
وضع خوب است بسیران این از اقضایی میست هکایه ایشان میشود  
از درین این اخراج هاست اما این پرسش میکند هنوز اینها میست و دز  
کشید و گزند و دفن میکنند اینها ایشان قدر این اخراج دارند که از  
ایام نهاده خلاصه ایشان دو قول است و دلیل ایشان

پیشنهای کرد حال اختصار مکرند در حادثه ملکی بطبقه که جا  
سروی و بلطف نزدیکی باهای او باشد تا کماله ملک داشت و این دویز  
و عجیب شفود و بعضی دو پیشنهاد کرد نایاب داشت اند و اول این دویز  
است و سنت است که در زیارت مسیح را شد مثنا خواهی باشد و مانکن کوکار  
پیشنهاد کم این پیشنهاد را داشت مع شد و مکروه است که آن در چاه خلود و  
ورود با عجیب همراه با اینجا که میسازند از اینجا بیماران و بیوت شوند  
و امثال این اتفاقات نایاب چشم از اینجا طاهر میشوند که از زیر و پیشنهاد  
وارث بالغ را شد خاص و افضل از اسناد که از اینها فصل نهاد  
و بعدها فتحه افتخار نموده که این از اینجا با واعظی اینجا و اینجا  
دانسته اند و اول اظهارات و از اینجا ظاهر میشود که فتحه نجام  
در اینجا واحد است و مستقیمات و ولیج است مستعور است  
هر کاهه غاسل از اینجا باشد از نظر کوکار و همه که کوکار شد  
برای این باشد از تخدیم ایام طفل باشد یا میت زیج با زوجه  
ماش سنت است ستر یورت و سنت است که قبل از غسل  
آنکه کنایه از میت را اعلام ننم کند و همه از من غشیرد و آنکه از  
وایکن در او لسو سلو طلاکف سد بشوید وایکن فرج او را با  
سد را و اشتان شوید و دستهای میت را میلاره غسل سر  
حیمه تا نصف ذله بشوید و غسل اسلام دستهای خود را نامهای  
بعد از دفع از عذر از این شوید و شکم مت را سرف و هواری بعد از  
ذو پیشوای دست عالی مکان یافته از نعم اهل ایشان و همه عضوی از  
اعضا علیهم السلام را در یغسل ادان سه مرتبه شوید و ایکن سلام است  
میان اینها تکریم دارد که رطیف راست از اینست و غسل بدهد  
سنت است که نهادن مقدار از این شویلیت را پوشید که حد میاد و پتو  
خان و بعد از آن شریعه میکارند و مکروه است لشایش  
مت و کریم تا خان و اوس شاهزاده کوکار سو روی ادوخلا کردند  
ناتخنی از او و نیز شدید سار و زهار و نریزیلاد و کن شکار  
او را کمک کنند که از همان امور و ناخن برای از جمله میشود اما این  
دو جواب و شوه است غسل ادان باش که باش کم میان باش کم  
در غسل نیست این و سی از این بازی از ظاهر میشود و دو ایش  
که میت را باید که اداث از این پیشنهاد را نگاه میدارد یعنی از

۲۰۶

شیخ

که طلاق اف ناشد و بعضی کفته اند اما برای شاهزاده هم ملول باشد  
واریغه بیانشند و میگویند که کتمان اند که مت ناراد نه میچنید بلکه مرد را او  
هماندانه دست است که بخرد پسرانه باشد و جوی از عطا کفته اند که همان  
جیوه میشوند و دیگر لفاف هم برای اضلاع اند و دیگر جوی درست است  
ناراد نه طمعه دیگر را یاری بدان بهله که عرض از چیزی پیشتر باشد  
و طول آن سه زبر و نصف است و شده همه را بختی پیشتر از لبست  
که بیکن کن اس باید بپند بطری د و خصوص یکنند یا شاهزاده درود و که  
آن سی قرار میشوند و یک مرت میشند و یک مرت نه بیکن از کسی اس  
از زیر پایه عیت میارند و زیباتان اینها ای ای ای ای ای ای ای ای  
از آنکه قدری بیله را عورت ادا کن اشتہ میشوند ای ای ای ای ای ای ای  
او میکنند با تھکنا و میباشد ای  
سا و زدن و یعنی از این میخنید بان یاری بیکن که ای ای ای ای ای ای ای  
شود ای  
عام از زیر پایه عده دایکن مخته ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
یاری بیکن ای  
لری ای  
روی سیمه ای  
کران یکنیت بیل ای  
وست است کان بیکن زندگی دعوی غلام فناقی  
زیاد کنند و زیاده برایه در گرفت و در مدن کو شد لپستان بندی زیاد  
کنند و ان بالایچه کی ای  
سرهای از ای  
برای ای  
ایست کار ای  
یست که هکه که ای  
شیخ بیکن سیمه ای  
جهه چنانکه کفنه وایکم سنتین و لوان بیا باشد و وست است خوش  
کردن کفنه بکافر و وزری و ححقیقت زیره ای ای ای ای ای ای ای ای  
چه چیزات و مکن و هست که ساری و های خوش در گرفت و ای ای ای ای ای  
و تکرده است بی ریه خوشیه دهدادن کفنه و هچنین مجموع و دن ای ای ای  
میت یعنی ای ای

**محنت** شمات است که با ازداد شاخ تزاره رخت خرمابندازد که اینجا  
جودت آن میکوئند و آگر خلثات باشد خارشنت و آگر دختر خواست  
اگر این کس از زدرخت سد و مکار نداند او کنیا شد از دخت نار  
و آگر نایشاند از هر دخت نیز باشد خوبیت و احادیث در فضلت  
آن لسانیات و زمره دارد که قدرم قدر میگذرد میتواند کافر را و میتواند  
المس تکمیلی بردارد و بقیه راست طلاق نداند اما خون سران و پیشگردان  
باشد و بیرون میگذرد ناهنجاری سد و سدن از چنان اند و  
دیگر برای هر دختر چیزی هم غیر اسلامی برای هنرمندان نیز و سنت  
که اینها لذت داریان بهم بلازند و مشهور باشند که در آن عمار  
اسخوان ذهنیه باشد و بعضی نقدار داشته باشند و بعضی خوار  
آنکه و با کارته لفستاند و هنوز بسات و هنوز باره برویه مند و کوت شنا نند  
کذا ش از جست لغت با این اموری یا غیر اینها همچو اشت در در قدر اخیر  
کند که اینها بآن خود باشد که در رویه قیم لوگوست و از زبانی که در  
بن زده هم بگذرانند بجهت اقامت شعاع مذهب همچو شفت  
است که معاشر کنونی انسانی همچو اینها که از این شیوه ایشان  
الله از الله و تجیه علیان ایس مت طامنیست و این مفهوم مخدوش  
پس ایسا است که در رکایت کنن این محیل و از دست عده پدر بر بر کوئی  
او حضرت امام حجت صادق عصر رهایش کنند و نوشت و علی ایادی که از  
بلات شهادتین و اساقیش پیش میرخواهد و اعم طاهری ای ای ای ای  
انه و سلام علی احمدین رفع شیخ در خلاصه دعوی ای ای ای ای ای  
و همچنین علی ای  
دعایم را که ای  
ای عدالتنه لحسین عزم بنویسنده و آگر باشد بخواهد که ای ای ای ای ای  
و بعضی کفه ای  
کلیساها برینسند بلکه سمع علاوه اینها دیگر راه منع کرده اند و در  
روایتی از درسته که جهاب موکبی عطفه همیم و اگفون کوئند در کفری  
که جهاب او تمثیل شده بود و با این اثری و قوان نام دریان نوشت شاه  
برود و بحال ظاهران آنست که تو سلیمانی و دعا و ای ای ای ای ای  
ده ای  
و سنت است که ای ای

مقدمة اشد و بعد ازان هر سعیت نزد یکترات مقدم است پس  
هر کنیت بخت داشته باشد از جان ید او مادر هر و مدنی است  
پرسی که این نیکیت نسبت داشته باشد و درینست که این بدید  
نهایه امدادی تهاب مقدم است باشد و همچنین سلیمانیات مثالی اقام و  
اخراج اول و اکلا ایشان و غیره ایشان را به اصلاح خود در زندگی باشد  
بلشود و در همه ازطیقات هم کاه و درونه های دیگر مشهود بر زن  
مقدم است هر چند نسبت نزد نیکیت باشد مگر آنکه در همچنین  
باشد یادی ایشان باشد و زن ایش و عاقله درین صورت و لذات ازان  
است و بنده از داره هم طبقه کنیت خواهد بود و خوش نیز  
و خواه همان باشد و خواه کنیت های دیگر از طیقات میان شخص  
با عالم عاقله باشد و دوست است ساخته باشد و مقدم دیگر  
غیره بکم مسلمان این من نندگان را درین ایام خوبی ایش که بدرد و  
از این اهل طفیر دویم که غاز تکدی و همان دار را که از این کاکه شرکت  
باشد و زان صورت لیکن درین طبقه که همکام ظاهر است و پیش  
های که دارند چونکه کار و راث در این چنین قدر است عاب باشد اغلب ایش  
که دارند سان سان ایش از اخراج خود و مسلمان ایش مساویند و ایوط  
است ایش  
درین طبقه پس هم بینیم که کردن طرد را بخالی ایش باشند و همیه  
در تقدیم اتفاق بر ایوان ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
و بحاجت دهن بینیم که اولیا ایش بدهند بکه ایش ایش ایش ایش  
و ایش  
ست که هم کارها شاید که ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
او را مقدمه دارد و سنت است در جلات نهایت که ایام پیش باشد  
و همیم عقیت همچند بکنفرانش نصوص ایش ایش ایش ایش ایش  
وزنان در ضیافت جامعت عقیب و زان باستند و هم کارها خاضع باشند  
از اینجا باشد تا وجا ریاست ایام کردن نیز از ایوان زنان نهایت  
مکرده است که بکش باشد یا بکنم خوبی است که ایمان منفی باشد و هم  
جیون است همکار جامعه ایوان عیان و اکر حکم این ناطقی که همیم لیس  
لاید ایش نیز ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
علق ایش ایش

四

گیسو نسل

مقدمة اشتراطیات کریمیات و بعد معلوم شود که گزینه ای است  
برای این امر صحیح است و احیانی که در جا نموده باشد و اینکه در  
بین جایز و لایت او اشتباه کوچکی های معلوم که صفت این سیاست  
مکمل در دو بار یافته است، اندیشه ای که پس از اینکه درجه سمت را  
اطیف چه مدلی کنایه شده باشد و نزدیک باشد این مدل این طبقه ای که  
دادای کار و راه و ریس نکنایه شده باشد و این درین کجا شنید و یک راه ای  
که کار نیست و یادکردیست بیش بیش ممکن باشد و میتوارد و بیش  
در درجه ای که درین مدل ایست ناممکن است که خان یا اینست ای  
که ای ای و زجاجه ای و زی رفع و قوت بینهای را و ماهله ای دری خود  
کسب اینست صرف و نما کنایه کان یا نشان بینیان فرینه ای داشت  
سیار و دشود و درین نظر قرارات و سلایق و ایج بنت و مشهور ای و  
نیست که راجی به نیازدیکه سلام حضرتی دشکوپایی چنین بعنی  
آن چند از اینکه نیست و معاشری که دلا کات برواندار موقایع نیفلت  
واخیر این کفر از هم تندید اکرم حکم حضرت آن بکسر حجت ای ای خلیل  
اشکال است و شیخ دعوی ای  
و درین ناظمه ای  
نازک دلیل محبیت که اهل ای  
اطر عدم درجه ای  
جام و دلیل و غیر ای  
انداز ای  
اما در ای  
امام پیغمبر اسلام ما شوین و درین هست میتوان کفت که در عده ای ای ای  
درین که ماموس دهار ای  
خواهی ای  
جخچه ای  
ماشند ای  
طیفه ای  
ست ای  
پیش ای  
با ای  
جز ای  
لعلی ای ای

ازین خواه اند دليل بران نشست و هم چنین کریمه هم عدوی که می و تکبیر  
بعد را تکسیم ماقبل انان کارها هدایت دليل بران و اهل نیت و اهل و دوست را  
امثال اینها آغاز است و اگر اینها را تعلم نمی و تفاصیل هر یک اینهاست  
ظاهر است که اینها بدلیکن و عبار را که ناشناسی هستند عده دنایم کنند  
کافست و سایر اینها بجهت دعاایی و فوت شده تهدایه را که رکابیست و  
بهرانیت که همان دعاکرد فوت شده بعده را باین تکبیر است که اندیادی از  
اشکال که فرم و ارد باید در صوره کشک در عرض که قدریم شک  
در اول و در دویم باد و عیسی با غیر این کلمه و سایر اینهاست و عالم  
کریم و بعد از این طبقه این کلمه و عیسی مایه را پیش از اینکه در کن  
کار می بند و فرقه اینهاست این بخصوصیات لشک اندی و اخوه طبله ای اند  
آنکه قصده و برب عذری در گیریات مهربان است حوصله اینهاست و از این  
که اجاجات که بعد از هر یکی دیگر دعا ای خوش من می خوانند مشهود و این  
سب در صورت اینکه اشکال که در جهاد اعلاء کشید و اما زانه از  
تکبیره دین اینهاست و اینها بجهت تکمیل اینها می ظاهر  
این است که کشیدن اراده و اماده اهالی اینها از مردم و اینهاست  
وزیر و کمان ملته بیطلان خان از شیخورد و دعاهای اسانی که  
فرموده شد و بعد تکلیفات لاجئ خواران **جنه چاه** و اجاجات  
در این خواران تراویث و محققیت داشت با مرکز داشتی و حاصل اینهاست  
که تصدیله که این فضل معین را یکم فرقه المانیه و قصده و بجهود  
استخباب و اجتنبیت لکن هروطات و هر چنین قصده ایکه ولی  
که ای ایشان صورت نشست و واجمات قیام ماممکن و قیام یک ای ای ای  
است و هر کاه عاجز باشد از ای ایشان هر چون اینکه یکند  
تفصیل که در فاز و بزمی ایان گزیده هر کاه با وجود کسی که قادر بر قیام  
باشد تخفیف که عاجز از قیام آشنا کشید بخوبی که عین ای و باشد اهلی  
این که نه ای از قاد و ساقطه میشود و لیکن تبعیس هست در این  
هیئت با شاره ماند و ولیج نیست که شخصی او را بشناسد بلکه همین  
قدرت هم کافست که نیست کند هر کاه که امام بیت کوده است کسی کس و مان  
کند و همه همان مانند که است بیت های و بیضیه بیشتر نیزند و  
آخر معلم شود و عزیزه است ای ای عین بیت می اکر قصده دارد که همین  
چنانه حاضر باز نیزند هر کاه بگذشت هوا زید و خواهد عدویکن

داستن باشد و هر کاد وقت هر دو موضع باشد حاکرات نقدی هم هر یک  
لکن افضل است که تواند فرض نامقدم ندارند و اما اگر وقت هدفت است که باشد  
پس زیرا علیه است که ریاضی مقادیم باشد هدف لذات اینکه کسبت باشد ندان  
دوشند و درمان صورت از درمان رسیده و لذت کشیده کلیک مکن باشد دفن  
نم و کسی دیگر بنشاند کرد و سه سیل شود که تراخیری روزیست که معاشر  
ماش نمایند و زیرا عرض و درین مبت اشتد غاریست پیغمبر میان صورت ظاهر یعنی  
که درین معنی اینست غایب این صورت پیامبر ایام را مطلع شویم ماینی  
ماش از فردی و دوچرخه هدف دهنده باشد و این راه مکن باشد که هر آنچه  
ماش او را شاهد بکند و مشغول دنی شود و این راه میان هر دو مکن مجده  
آنکه احتمام نمایند مقدم اینست که اکال و اوجات ماش اینهاکان نهاد اضطرابی  
و غلبه از همینست که ساره از اینها و اینچه که فرمیده و همین باشد **محبت**  
**محبت** هر کاه خانه هم از اینهاست این راه را نهاده که مکن جازی است  
هر دو باشیل کنند پس این را بفرمایند و لذت گیری کنند هدف  
نیت ندان و هدیه میکند و تغیر را تقدیمه دهد و میکند و دوچرخه داد  
بعد تکمیل تجاه اند صلووات را برای اینها چون زیارتی دارند و شهادتی دارند  
و همین بنام از هر چند همین کاه در میکنند و همین بنام خود  
چشم چشم کاه مسأله رساند اور باز این راه رخواه شویک میتوان کرد  
و لذک افضل است که نار از این را کام کند و لذک دیگر اینست که میتوان کن  
آنکه خود پیش از دشمن را کوچک و قطع کردن ندان زان رساند و گفت باشد رفع  
از دشمن شد و میشنا از دشمن یعنی راکد اشترد و بروی راه اخراجی کند و از تحریر  
و هدف از اینکه بکند و اما اینچه ندان و اینکه ندان بدو نجوف پیلو و نجف  
است **ملکیخم** در دو من مبت و مقدمات اینست و درمان بکند  
نهایت **است اول** سنت اینست میباشد مسأله همچنانه باخانه  
را درین و درمان توپ عظم هست این ایام و در کتاب عقاب الاعمال  
روایات کرده است از این راه خلاص کردند که این شاخص که دخانه از پسر  
از برداشت هدف است که این را بفرمایند و میکنند و میشوند از دشمن  
شوند و لذک میتوان از این راه و میکنند و دیگر این راه کند و میتوان مبت  
میباشد مسأله این راه و میکنند و دیگر این راه کند اینها اینها اینها  
مکنند از این راه و لذک این راه خلاص کردند و درین این جهانه موکل کنند و از  
انجامات ملکیخم از این راه میکنند برای این دیگر برینجتیم

اور در روی زمین مسازند در حال اصطلاح بروه کار زن گافر غیره و حا  
لش هزار سلطان او را بدین معنی نہیں میں انان دن میکنند و پشت او را پنهان  
میکنند تاروی ان عقل بیرونی شدند **چارم** سنت است کفر کاروکار دنکن  
بینقد رفاقت انسانیون بعد چیزی بردن انسان و زیاده را پنهان کرد و بیوهت و  
فرق در بین این میور و زنست و مختلط کردند کنداز ای روز و  
پسانت کرد و قدر کتم کردند شد در جات قدر میان مکان طبقی کرد بیدار  
قیم کنند کنند تصلیز نیز کمیت باردا با خانلار میوش و شواهت دارد  
و سعی شن اشت کرد برق و بود شیوه بیوی میکنند کرست بادن اغاف  
کلار بند و سقف با خانلار میدهند کلی هکاه زین سنت باشد کل خلد  
تیوان کنند کنند و آگر کنند کل در بین حال کشی خلد در طباب  
فلک رخشد و کلوامات ایان پسازند هنرات ارشت و سنت است کر چنان  
و سعی ایشند بقدر کی تران دران نشست **پنجم** سنت است کر چنان ز  
مه ایزند پایی بیکارانند و ایزاخاد خلکند و حواره زن پهلوی فیض  
برای قلم بلکاراند بیعنی و مختلط کر چون حماره نزدیک پنیر سد بز میں  
میکنند کنند و خود رنگ کنند چشم میانه ن از رای دن و سکان شد  
هولو قریبی و راراند و قدری راه بینیں و ایز زین پسازند و خدم  
در رنگ کنند ایلیں بر ایلیں و بول بیل کناراند و بعده ازان دفن کنند  
و درای افونه میان و درن نیست و از کلام جو ٹالهه طیش کرد نظرکار  
سردهم ایز رای دن و شهید ثانی در سرخ علم لعلیست ایز ایمیز  
داده و فرموده کرد دیگار حکات سر دفعه من کرد نیست و در ای دفعه  
حدیث ایان بایو و در عالم الشیخ نعمت نکریده و لعنه داشتم و دن ایله  
هست کفر کیا ایاث بیان برخی ده ایان و ایان بایو و در عالم ایله فهم نیز تو  
بعض من ای داده و کلام بعض دیگر هم ظاهره دیدم و فیات در کلام بعضی  
مشتبهات و مقصوده ایاث و وضع نداشدم و حال ایله است کفر  
ایین میور و زن نیست و سنت است مردان سل شیب از حاب بای تیره اخیل  
کنند بیان عکس کار اول س و دن ایل قبیل شویو بیهاران بیان بید علاوه زن که  
او را بعده دا خلکنند کسر و پای دیگر دختری شد و کوکه هست  
که ای حرام است ایوا و ایل  
بینقت ایل شهولها ایل بینقت ایل دویعت ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
بیان شد زن صلح و رایفین یکانداره که ایل ایل



وهم وعیج کارند و اگر نه که طعام انهمسا یاکان یاوارند و پس از  
هم باشد که نیاشد که غیره را بادرفت و مینخورد در زندان ایشان شدند  
غشوده و دل اساسی ایشان باشد یا یک معین در خیر خود در زندان ایشان  
باشد دیگر صور تراکه هست معلوم نیست بلکه در سیاسی از اوضاع رنجید  
دارد و همچنین دلیل برگاهت طعام دادن اهرم مصیبت مقدم و اینهم  
خصوصا هم از این خبری هست باشد یا یک اهل مصیبت ناجاریا شد  
ازین همه چشم آنکه مردم از راه در بدین ایشان امکان نداشده و  
هنوز ناشد که اطعام اینها بگذارد بلکه مخفیت ایشان وصیت نشدن چیزی  
آنها خود را که در عالم اوصاف کشیده و دینست که وصیت نایاب هر چهار  
بینکنند که متوجه باشند همراه ایشان مشغول مصیبته اند  
**محج جام** محبتهای اهل فرقه ای از رای جوان و موکب ای است  
در روشنیه و دشنه و شبه و راحا خواره را دست کرد و روان هم  
امدن شناسا و خوشحال می شوند و انس می کنند بشوا و یا کنند از رای  
زنیان هم که مخوف فسادی در این نیاشد مغلوب عده متر و محافظت  
در جوانان ایشان اکثریت حرج دیگر تاکه بخط برق قسان خدا پیض  
عق ایشان و مخفیت کرد این دنیب راهل قدر و کوئن الدلائل علی  
اھل ای ایشان من المؤمنین آن تاریخ و حق ایشان الله یکم لا يکفون لیکه  
الات ای اهل الدین ای ایشان دل المیمن و رحم الله المستغفرين مثنا  
والائمه ایشان و آن ایشان ایشان بهم لا يکفون و می خواهد ایشان ایه  
الکرسی و شرک ای ایشان ایهل فرقه کرد تکابان سب حرم قلیده  
از رای ای ایشان ملکی که ای ایشان می کند از رای ای ایشان دنیا می کند  
محج و رای نفلکه که است و همچنین مخفیت خواندن سوی ما که دنی  
که می تخفیف غذ ای اهل فرقه راست و از رای او هم سنت سیار  
هست و همچنین مخفیت خواندن ای ایشان ایهله احمد و هفمل  
خوبی که ای ایشان که کات بیکد باشان می سد ای ایشان دنیا و قریل و دنیا  
و نازل و زد و غیران و ای ایشان می خورد و همچنین در ای ایشان می خورد  
الاین که راه ای ایشان را دیگر نمی بینی و یکی کرد من ای ایشان می خورد  
نیست که راه ای ایشان را دیگر نمی بینی و یکی کرد من ای ایشان می خورد  
راین بی محبت تیارت ای ایشان می خورد که مکدی بیکد باشد یا کنم ای ایشان  
بر می ساند که راه ای ایشان را دیگر نمی بینی و یکی کرد من ای ایشان را دیگر

رکوة و خس و صوم وغير انتقام توفيتو و اعات عطا كندي محمد والماجعین



منصب معینیت مثلاً تقدیر و مهوا ایجاد نمی‌نماید اعیان  
لر و دارند و وقت که فرشته شده همچنانه و همین است خلاد را یکد و  
ویست که داده تخفیف کوچکی غیشود و در سال احباب غیشود کن بعد  
معنی شخصیت و قدر کوچک این اتفاق کوتاه باید قلی کوبیل شما می‌باشد  
و همین ها هرگاه ملک را برآورده و ماند تا کمال ایجاد اسال با اینها غص  
غیشون از همکنند و ماند تا کمال ایجاد اسال با اینها غص  
غیشون از همکنند و ماند تا اینها غص و همین ها که اند زد  
کنند که صدر را خواهید هد و این غص ایجاد اعانت بد هد از  
کوچک است و همچنانه ایجاد از این اهد و دعا طلاق ایجاد که که  
نذر کرد صادر ایجاد اینها همچنانه حصول اولیه بعد از این روزها قط  
مشهود بجهة اینکه هد همین روز ایجاد و زمان این غص درین روزات نهایت  
معنی ایجاد ایجاد این ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
دو در جویب رکود و غایل شما ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
مشترک که ملکت متریال باشد مثل ایکه همکنند پیش از این روزه  
دان نمتر پیش ایجاد لر عالم و جویب رکود همچنانه ایجاد ایجاد ایجاد  
نشانه ایجاد  
اوی که بکجود صدر ملک خاصل ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
موقوف است بر ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
دد و جویب رکود که مالک مملکت نمی‌باشد و زمان ایجاد ایجاد ایجاد  
ساله را و میریت باشد که در تمام ساله ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
و ایجاد در ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
و جویب ممکن است که ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
روزه دران ملک ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
بر ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
که کجا که مثلاً اغذیه ملک خاصیت ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
و گریند و میاف ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
ترفه ها که قلیان ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
بر ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
ایید رکود ایلد هد ایس معلوم شد که میریت ایجاد ایجاد  
تعلق و جویب در ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد ایجاد  
شرط و جویب ایاد رکود نیت و خاصل ایکه غیر ایجاد ایجاد ایجاد

النَّصْفُ

صبا

شترات که درین شریک کو سفند میدادند و در دست دو کو سفند  
میدادند و هچنین تا بیست و پنج شریک کو سفند میدادند و در  
کو سفند میان کافیت خارمیش باشد و نهاده بن ره چین در زکه  
کو سفند که بعد از راه‌گذاری شد و جوی از اتفاق اندک اتفاق اندک اتفاق  
امیتی و نهاده از زیر زبان اخراج هوا و در تفسیر چون وضع اختلاف  
لیسا و لیسا و اخراج آبی و پوشکر که اند چنین لایشی که داطلس اس دفعه  
شان باشد و بعضی اینه هفت ماهم ام اشاد و شنی بلدری بجهعت اند  
کافیت که داطلس اس دفعه باشد و بعضی از هفت اند که داطلس اشاد و این  
البت کسرم کافیت و آنها کوچک تر هست ای و پیش از این اینه  
که سال چهار که سفند طاری چنین شاخ حساب میکند و حال امکد و  
نفوذه اند در جمله کو سفند که سفند است ای و معلم شد که ره  
هم کو سفند است و همین کار نیست درین شریک شفاف شد اند داخل  
حساب ششم است و میخواهیم که میکت شتی و ماده کما لم  
پادر دود و بد هدکاران اینت مخاض میکند و همکاری میخاض نداشت  
باشد خیزی است کاری میون بد هدکاران شریک نرسالات پا  
در سوس کوچه همکاری میاندارد مخانا راست در غربیت تهریک اینها نیاز  
مشهور و نقل قول شناخته است که معنی این هر دین بنت خانه زیر این  
احوطا است و نصایح هفقری و نرشت و دین شتریچ ماده دیان  
پادر سوس میدهد کار از بنت ایون میکوئیند و نصایح هشتم جمله  
شتر است و دین شتر ماده سس سایه ایاد رهار میدهد که اینرا  
حق میلوبید و نصایح هشتم است و یک ایست و دین شتر ماده دیان  
سال ایادیچ و نصایح هشتم است و یک ایست و دین شتر ماده دیان  
شتر است و دین داد و بنت ایون میدهد و نصایح هشتم هفتاد  
یکیست و دین داد و حضمه میدهد و داد و هجهلم یک بنت ایون و علا  
خلد که داده ایاند دایان یک چیز بینه دی صفات داده بایان میکنند  
که چنانچه بینه داده ایانها یا همچند عکس یا اشدا اعطا شده و بعضی  
یا مستحبین است ایکد این مستحبین که بقدیم امکان حلقات قدریان شود  
وزیره هر یکیم همچند بین عکس اشدا کوچک بینه هم و دیگران  
کیم مثل اهله هم ایند و بست و بینیش ایشان چهل لغای اینکه  
و سه بنت ایون داده میشود لغای رهیکه زویه زنیزند و داده دیگران

و نصاب دوازدهم صد و  
پیست و پیکست تا هر چه  
بالا رود و دران در هر چهار  
پیکت حضرت میل هند صح

۱۰

ن زاید دله بده چنانکه خواهد امده و بدان کمال دو شریک هر یک  
طلا حساب میشود و هر چند هنوز نیست که بمنه باشد پیر یا کاه دو  
برادر چون کسی سفیده اشت اشند و بجهت یک زکوه واجب نیست و همین  
سایر احوالات از جوانان غلط و غلط و نقد و نصایر اینها را کنم  
لذت داشته باشد باید همچو رایه های حساب گشته باشند و نصایر اینها را کنم  
**خطمسن** نه است در رهیب زکوه جوانات ایکن شناسیم باشد  
نه در علف محیجید و معلوم باشد بعضی علف و کاه مالک را خود  
دو باید که تمام سال چون زدن و میم که در عرض میکنید هم سال محیجید  
است پیر یا کاه در عرض سال ثناهی از اتفاق اتفاق که بکرد علف بد هنده باشاد  
نه هنده در زنار و ظاهر اینست که معلوم نیزین حاصل بشود  
باشدند نیزین مالک که در باجای خود و شبد و وضیح و اینها آن کشته  
باشند چون پوشیده است که بدلست بد هنده و هچین کاه در  
علف باید اوچی بدو ظاهر اینست که بجزین در حرم فرم و کوهه اولتیما  
حال قریم که مغلق اینست بان این باب نیست و آن خاص این است  
هر چند غیر این اخیر جوان خود را بازدین مالک قریدن باشند بلکه  
همچون هدیه قلیل و برگ سریع از بزی مالک فرم واد فرمیون زخم  
پسنه هر کاه طالع حرم کی انصاف جوان کنکه سیست بجزین در  
حکای مباح را با هنگام اخراج اساعی مخصوص بمشهد ظاهر اینست که کاه  
آنها و سیست اینجا با اینجا که کند از بزی چون ن جوان اینها منشأ معلم  
شدن جوان غشوده و بسان اسماعیل اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک  
بین چشم جوان را با همراهه که عوارض ایک جوان جوان را علطف داده باشد  
اظهار اینست که اخراج اعلمه مخصوص است و بحسب زکوه دستان معلوم نیست  
و بعضی اینها که مالک در هر حال باید بجهت بعض عرض کرد و در هر کار تسلی  
حالم شود و تخفیف سامه و دهن و بحسب معلم نیست و متفقی نیز بشه و برو  
که بزرگ نه در تمام سال اینست که بجهات جوانات ماد آن ایجاد است غنیمت نشود زیرا  
زکوه نیاشد نیات چون ای اصحاب اکتفه اند که زکوه را بجهت شود است لای سال  
اینها را از وقت ناگوش اینها حساب ممکن است جان اکتفه در رایات معتری دارد  
ثابت است و بعضی اینها اند از اینها نیاشد آن اینها حساب میشود شرکت که فیض  
که میگذرد از جوان سایر ای اند اشود و بزیل و بحسب معلم نیست و هچین  
است در و بجهت زکوه حدم این اشکاع اولیه ای اند بعضی مالک با او کار گذاشته  
زه

واما نصباب کاولیان دنخاب است اول سی و دنیان کوسا الیکسا لیا  
دردکار اندازیم کوئیدن خواه نیاشد و خواه ماده درمچ جملات و درین  
مسنون و لحافت کر کوسا الہ دوسالہ مادر است ایں پس ایش رخصت کا و  
دستیم خواهد بود و در هشتاد و دو فصل دستیم و درین سی و شصت و دلدار  
بلیت سی سمن و هر چیز بگیر کار و نصباب بلکل بند و ارجواه  
کرد و ده بیت مخفیت شوئی و لایکیت کوئی صدیق است که و مطابع دد  
کوئی خفت آنست ایں سی دلچسپی دل دنیان نیز هم ایس و عیادان ایان  
هیچ، بالامرو در ره صدکی مفندی کی ایڈ دارویج و فشر لایک که زن  
کر سیصد و دیک رسید کر ره صدکی سفندیلیت و قل اول  
اشری واقعیت است و دنیان جایتمش شوئی کوت و ایان ایست که که کاره در  
چیزها صد همان یاخت کر سیصد و دیک و ایجا است بیچ فایلان آ  
در اینبار زیارتی و ازین حباب کفته اند باید و چوبی زکه در چیزها مدد  
معقول بنشود بخیجی چهار صد و هکا اما اینجا صدیلیک را باشد مقلع  
میتوسد سیصد و دیک باختی را لیکم در باین دنخاب چینی نیست  
وعیالت و هکا مینیں شد این فایله در فرقه ظاهرا نشود کر بعد  
از تمام شدن سال بیرون تغیریاتی مالکیک کی سفند اتفاق شود پس  
چهار صد و دیک روشن کن فخریاتی مالکیک کی کل حصه از  
ضد حدا اینکی کی سفند اتفاقی کی کریمه کی اتفاقی کی شرکت  
در راجه اتفاق شک و رکه اما چهار صد کو سفند لیکی لیشتر کر باشد تا بی  
صد و دیک نیزکل ماشد و سال را و یک در دیدن تغیریاتی مالکیک  
کوکشند اتفاق شود و راجه هما سندک کن فتن رفعیه میدهد دفع  
جنین بین میکرده که اهنا نصباب شود و سیصد و دیک باشد و سال بیرون کن  
بیرون تغیریاتی مالکیک یک اتفاق شود و راجه هما صد کو سفند اتفاق  
میدهد و دیک حصر از هفتاد دویچه صدر و ریچ کح صم ایک سفند  
مکن میکن و بیکار باین دنخاب ترکی و ایصالیت نیست مثلاً لیکیک  
زیج شور شریعت و امدادن شتر نرسک است بغيریک کو سفند برادر  
چیز نیست و هر چیز نیز کل مقتله کل رن تا صد و دیک  
فرکر رسیده همان یک راجه است و نیک لک کو سفند ایسا ذ شد و د  
لو سفند باید بد هدیه چن کار و ملا و اتفاق چنان که بعده مایل  
نه کن نصباب ایسا بکت هک نصباب رسید لایکه چه ایشان کنکه

پاید لعیتار کرد و اینها  
**کو سفند** پی نیز نصباب  
 است اول جمله در دن بک  
 کو سفند و تجارت دویمه  
 صد و بیست و بیک و دران  
 دو کو سفند و تجارت سوم  
 دو بیست و بیک و دران سه  
 کو سفند است **چهارم** سه  
 بیک و دران چهار کو سفند  
 نهادنیست **پنجم** اصل همچو





ومنها خواهانها بعدها مصطلح عالمي معملاً أن ما ينتمي إلى إقليميه أو ينبع منها  
وطبله علم دین ودين وفقهها وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله  
ورزقها فقيهها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله  
كچمهانه طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله  
جایز شرعاً طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله وفقها طبله  
دانه مکنی نیست لی این تفہم داشته باشند و مخاطبات زلماً است که کرده  
که روزانه این بدله بعده ایجاد مخاطب اشاره دارد که آنها در هر کس اسلامیان را این  
پاسخند و لذتمند عرضه هم می‌بینند طبله و در پرسش جویی دادن رکن  
این خواه هم معلوم نیست با اینکه نزد حضرات که اذن حاکم شرق یعنی فتح عامل  
درین ماذن عیوب فاعم مقام اذن امام است در اینجا و منتهی دران و در  
نیت کرد بمرور سلطان طبله همچنین باشد پیره کاه نوند که بعیان این  
در حال انتظار و نهدید ای انانکه و باذن حاکم شرقی عیوب کاه نساند جایز  
بلکه بخطاب خواهد بوده که مسلمان ضرری مسلمانی ناشد **مطل**  
**سرزم** هر کاه و جویب ریویه متعلقات شد و عالی اذن مالک عین نکره را  
از اصل باری وغیره مکنند و هنده وغیره داشته باشد که با خاصم این نکره  
هم ماذن او بشد و هر کاه که مکنست اتفاق رسانندگ ریکه و قرقاوه هر دو  
بدهد و پیره کاه مین اثنا که که ریه در اوله مرحومات افعی و شاهن  
است کاکه ذله نایید هنده و قضاها را از زیاده می‌نهند و هر کاه عین  
مال مورد قرض خواهد بود و مال را بالضیة در میان طبله کارهار و مخفیین نکه  
از جمله قرض خواهد بود و مال را بالضیة در میان طبله کارهار و مخفیین نکه  
بالضیة نیست میکنند و هر کاه اذن عین مال که نکره و دلو و دلخواه و دل  
الشخص تلف شود ریان صورت خود سخنمنی ریویه ساخته متشود  
باطل که هر کاه که شیخوند و کراچاوند مال را لازمه که ریکه و باشد نهضه ای ایاد  
زعج میکنند و هر کاه مال که بدهد بینش از ظاهره دند نموده و غله و قرضی  
ماشته باشد که مال او باشد و ای اذن عین ماله بدهد و غله و ظاهره  
رفقا اذن ای اذن بر سرید بجهد که ریه با اتفاق مکرر است اظرف ای انت  
که نکره نیز هست و حاجت و نیز عارض و همچنین کاه مال ریان صورت  
بمیرد بعد از ظاهره دند نموده و غله و قرضی از وقت شروع حیران نکو  
**مطل** **چاره** در ریان بعضی از احکام این چاره ها نیست تکمیل است و علاوه بر این  
انهار کرکه و سیان که از برای گز کرکه نکره که در پیش از میخاست

پر دھنھوں رکھے ہم غیر عینکند ملک تھے نادرنی وحدت فرقہ چینی  
کے اعتماد ہار کرفت زکہ میشہ انسات کتفی مٹی سال بخود رابر پریمہ مہا  
روئی نہ اتنا شاہد باشد وعیٰ نہ کشنا اندہ کوہ نہ لیور اسات کتفی مٹی سال  
داشت باشد وہ نیز ملکی پایا باقی بالفانی ایڈن زنستھلات داشت باشد  
کان ہنفیان معہت خود اسکنڈ رانہ کھا ان مٹاھ فوائی اپنکی نفع  
از رکوہ مسوی اندہ کرفت هجستان لیا پاملک اندہ تھمت داشت باشد کہ ہکا  
بفر وشد متو نیکا ل ویشیہ شرد و ہمین را کنچ جار و اداری و شعنی ایش  
وامنا لانہ ہم چین نہیں نہیں کے سماوا و باشد و باع معلمہ میکن و ہمچین  
غلاف و ہنری کحتاج است یا نہیں اپنکی ذائقہ اور معمراٹ اهالا اوان  
است کر خارویہ باشد یا ایک ایڈن کھری و ضعف و بعیج تھاج باشد چاری  
ہمچند ذی اوشن ایش باشد و ہمچین چاروا یوساری و ظرف و قوش خارک بیکھان  
باپنکیت رستھار ایڈن وہ چینی کتب کیلی محتاج است یا ہمچین ٹاب  
تھلی چھ جامہ ای کو دریں دین جھٹا ہمچنانہ بیڑو شنک ایڈن ہمچین  
لکھت رکہ شست و اور امریکنکشند پر وخت و سرف کہت ایڈن ایڈن کہ ایڈن  
موجوندا ناشت باشد و مختنگ یا نہیا بشد و خواریہ باشد کیا نہیا بشد  
اور امریکنکشند کان تھخاہ ما صرف کند و زکہ نہیں بلکہ ایڈن کے باشد  
ان تھخاہ لکھ کے بکرہ وہ چینی استھ کا تھنی ایش باشد و مختنگ باشد  
شدن کر فتن ایڈن را ایڈن و دھنیں ایش باشد و مختنگ باشد  
کیسے ہمچین ایڈن بدهد یا دھنیں ایش باشد و مختنگ باشد و میکن و ہمچین  
کام نیت کو لکن ایڈن و ہمچین کا باجا ہر میسر بیڑا دیا مونم تیرا بکنند  
خان و خادم غیر میکنند والام ایڈن و خوبی بیان و ہبہ میکنند و ہو کھ  
خان یا خانہ یا خارویہ ایڈن شاستھا شد کرفت بیواری داشت باشد و ایڈن  
میکنند کیا ہیں ایڈن فرش و ایڈن تھری ایڈن ایڈن تھواہ معہت بکن د  
رکوہ مکیلیش طی رکھا ج ایڈن و مختنگ ایڈن شد لیکی خانہ میکنند  
باشد و زد ایڈن برقرار راحت باشد و ہمچین خادم و سارا شاکر بیفت  
فاضل ایڈن تھیں نہیں کند اور امریکنکشند پر وخت و ہمچین کہ ایڈن  
داشت باشد کم مستقل ایڈن شاہد ایڈن مانع ایڈن غیر شور و بیفت اد  
مساوی متو نیکا ل ویش ایڈن ایڈن کشند پر وخت ایڈن وہ کھا کے کجی  
داشت باشد کیا توانہ نہیں نہیں کند ایڈن تھاں سال بکن دل انہم در حکم غتی  
وزکہ غتہ ایڈن کرفت همچند و میسری تھا شاستھا باشد ایڈن ایڈن کان



پیش از این میم عنوانه همانا متماً نیو هست که مجذوب خود بودن اند او مشغول  
خصوصا در پیدا و بعضاً از نتایجی هم برایان کرده اند و اطلاع در نظر گرفته  
است که وقت نیت و قدر دادن بیکار است و باید بنت حق ای ایان نیت ناصیحه  
عنوانی اخراج ای اند دیگر در وقت متعصب خواهد بنت علیحده غیر ملبد و همچنین  
است در سیار ای اس و ای ایان و مثلاً کاردن مسح ایار زیره رکه تهر بنت  
ای اند در وقت صورت کردن مالات نیوت غام شد نمی بینید که کارهای ای ایان  
بجز بایتیت و قتل ای اجرای ای صورت عیرمه بدل و نقصیر ظاهر ای ایان نیت  
نمی بینند و حیی که ای مفهوم که فخر بد همه کاره همچویه می بینید و این  
نکف سوچ رسانی نیت و نفعی ای ایان را جای خود ای ایان ای ایان کار داشت  
جای ای ایان کار داشت ای ایان که ای ایان می بیند و ای ایان ای ایان ای ایان  
رکه بند نمی بینند و ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
نیت باشد که ای ایان  
و ای ایان  
جای ای ایان  
از این رکه می بینند و ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
نداشتند ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
معتبری کار ای ایان  
است **مطلب ای ایان** ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
درین نیت ای ایان  
نیت ای ایان  
که ای ایان  
اندازه و فریت ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
بهم رسیک ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
باشد در زن خواستن بادیدی کرده و نیفعی که ای ایان ای ایان ای ایان  
رساینه در معصیت ها که ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
و نفعی در اطلاق ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
باشد بیعت فریت سالانه نیاشتند و مدعای ای ایان ای ایان ای ایان  
از این بخشن خوب است و هکاه فریت سالانه نیاشتند باشد ای ایان ای ایان  
داده و همچنین که ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
احجاج بجهیه نیت هیئت فریت ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان  
درین نیت هیئت فریت ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان ای ایان

هست و اهلی با ایکار و حرم زنگنه است و اجنبیت و هر کاه مدد بون می‌اشد  
هر جانات کردنی او نالاندز رکوه به هنده کاه معلی نداشت تا شد که دو خان  
بان گشته و هر کاه موقعاً نکس آنست طلبه از هم متوازن دهنمیت بازی برگشید  
در بعضی در رکوه و از طبق لغوض رئویه حساب کنند و بعضی درست هال  
هاعتنی با اشراف اندوانه استند و اوان ضعفیت و جوازیت ایکار دن چون  
اسکان رکوه ایشان بریخان و لجه و لجه ایشان مثیله ر و قدر ندازند و عین  
امنیت از زمانه نیاز نداشند ایشان رکوه ایشان رکوه باشد ایشان رکوه  
عویز و از ایشان طبل داشتند ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان  
بریکند و هر کاه قدر رکوه ایشان و حرم زنگنه ایشان رکوه باشند ایشان  
دو پیش ایشان خلای سایه کرد ریکات بلشت دیگرانه ایشان هست و ایشان  
عدم بیع است با ایشان کاه کے باشد و حوجه فکره بددهمیه ایشان  
و اینچنان رکوه ایشان رکوه باشد دنیا خالی بیهودانه ایشان رکوه باشد  
بادیکی رکوه ایشان و ایشان کد معلوم بست که بر کلام ایشان رکوه باشد پس ایشان  
رکوه و ناز بین کمال ایشان رکوه باشد پس وقت وهم چشم هر کاه و حرم  
کند دیگر معملاً خود و دین یا خود ایشان رکوه ایشان رکوه بددهمیه ایشان  
هست در وقیع کمال کاه در رفت و ایشان رکوه شرک ایشان رکوه باشد همچنین  
خوب باشی و بعضی در یک صفحه نیک و لحاظ ایشان رکوه باشد ایشان رکوه شرک  
مالک را کند و درین بست که بر لزوم ایشان رکوه باشد و شاید مراد حقیق  
هان ایشان رکوه ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد  
کرصف کند زنگنه ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد  
و قریب دارم و طبل کاره ضمیمه کند ب ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد  
و همچین هر کاه طبل کار او هم حاضر باشد بلکه ب محمل دعا و ایشان  
ایشان رکوه باشد و بعضی در یک صفحه نیک و لحاظ ایشان رکوه باشد  
بود بشاهی ایشان و ایشان رکوه ایشان رکوه باشد و ایشان رکوه باشد  
کند قرق ایشان رکوه ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد  
لیشون ند ملطف همچنین ایشان رکوه ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد  
و ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد  
کاه ایشان رکوه ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد  
هنین قرار داده ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد  
دیگران ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد ایشان رکوه باشد

طفلا

نمایند و او را هشتم از خوشبخت است در این ایطالی خواهان امیر ایشان  
به مرید سپاه باشد یا اینچشم از خوشبخت از ایطالی خواهان اخشت و آن دیباش سپاه  
آنچه بسیار عین ایطالی و بعض علاوه افت اند که راه که دمطلب برداشته ام  
برخی غلوات و دلکه هاشم زنگ تو امثال خود را همچنان که رفته همچند در  
پدر دیباش همانی اش باشد که ایطالی صلوان اتفاق نداشته  
نه زنگ و مطلع را ایطالی و داعش و بعض از ادیلمه که همچنان اند که  
و همچنین و هر کاه زنگ تو امثال خوبیات شود و غیر از شد و خوبیات  
که ایطالی همیشی ایطالی و همچنین بجز از امثال ایطالی همیشی ایطالی و  
مکنند این اینها همیشی در فرقه که نجس هم رسید و در لعله امثال خود و در  
که این ریاده از صلوات در خلاف کرد مانند و ظاهر اینها علیه احوالات شده  
میتوانند تهدید و متعارف بکنند و بعض نفسیون میتوانند صورت را باشند  
کشیدند و روکه که اند و بعض همان اند و هر کاه مانند که در این از اینها علیه اینها  
میتوانند شرور و قوت فراز ایطالی میتوانند در لعله ایطالی همیشی که از اینها  
هر چهار تراست بلکه ایطالی ایطالی کاهمه باشد که بقدر رسید و در حقیقی رجحان کرد  
ظاهر دادت زنده بر این دلالات دارد و قدر اینکه علیه احالی از قوت نیست  
و احمر احنا بایست از زنگ خلصه و دست و جمله سایه که هم در اینها  
میتوان که بجهة هاشمی فرقه که زنگ را بایقین معقل میکنند ایطالی اکنچال  
او بینی از خود که ایطالی خاطر از خود را بایخشد و بهم داده اینها  
بجذب و میدان از خود از خود خود را بخود زنگ و بیان که زنگ و بیان و فطر و طرف و این  
از خلاصه دفات احاجی هم است که این خبر ایطالی هم در پیش از حضور و درین  
حزم است و اما سارصد دفات و اینه میانند رکنها و امثال اینها در اینها  
خلوف است ظاهرا که این علاره همیست و اطهاری اینها و اما صد اینها نیزه  
خواه رکه سنتی اند میانند ریخ و غیره و میان و معلم اینها و امثال اینها  
میان اینها فاتح مخدع و میکنند و درست اینها هاشم اشکانی نیست خوار  
آنها امثال خوار باشد از اینها اشکانی و اینها اشکانی و اینها اشکانی  
و بعضی از اینها اشکانی و اینها اشکانی و اینها اشکانی و اینها اشکانی  
مفصل پنجم درین ایطالی خوبیات سلطان اول ایطالی ایطالی ایطالی  
اخراج و در این ایطالی خوبیات سلطان اول ایطالی ایطالی ایطالی  
سلطان ایطالی ایطالی ایطالی ایطالی ایطالی ایطالی ایطالی ایطالی  
کندا و همچنین اینها نیست زیرا ایطالی که اخراج کند زنگ ایطالی ایطالی ایطالی

حکام کایان در زمانه معتمد نیار و متنزه ایکد در جهاد چنگ کن و مؤلفه  
هم خانش است همین است شرط عدالت ذر زندگانی که را باشط میدانند  
و لعله در اتفاقه عدالت و صفت عالمی کنست که خلاف نکردند و میدانند  
ان مطلب **سیر** شرط ایکم که سخن نکویه و ایجا الفقر دهدند و کویه بناشد  
مثیل در عادار وحد و بعد و ایلا در وحد و غلام و کنیز و خلاف کردند  
در ایکم ایجا ایجت الفقیر این کس میتواند نکه از دیگری بکسر و حجه د  
ایم ایکم یکیک قدر ایشان نفیه دادن ایشان و مظاهریم کنند این  
علم بعواریات و بعضی فکر اند میتوانند بکسر و حجه کار و غیره میدانند  
بکسر و دوسر بزیر کار ایشان نداشت باشد بایار و غیره میدانند و میان  
ایم ایکم شرط هم نتوان گفت در ایشان ایشان میتواند ایغیر کویه بکسرند  
و ایچ فکر کمیا کمیا نمیتواند رکوه خود را برای ایشان الفقیر خود بله دز  
ماکول و مکلوس و محتاج ضروریه زندگانیت و الاجرا نیست کار زد  
زکه نفیه زن و غلام ایجا الفقیر خود بله دز و فقیه او را به همه  
اماکن و همچیزی جایز است زن ایلا عاد و بکسر و همچنین جایز است ان  
و حصر که فیض میله دز بایجا الفقیر میباشد ایشان میتواند فکر  
حال ایشان همکار ایشان همکار ایشان همکار ایشان همکار ایشان  
ایم ایشان و سمعت دهد بعد که آن ایشان ایشان خواهد بناشد و همچیز  
ایشان ایشان خواهد بناشد که خروج راه زیارت و حج بدده باشان ازوجه فیصله  
یا ایکم ایشان ایشان خواهد بایشان را مقدار زاید بر این فقیر خود را باشان بید  
و همچون هر کام مکات باشد یا غایلی باشد در حق تسلیت ایشان ایشان  
میتواند ایشان را زیده رکه خلاص کند و مغل ایکم ایشان ازوجه زکه باشند  
میتوانند ده همان ایشان که قدر ایشان است ازوجه فقره و مساکن  
و ایسراهمیات و ایسراهمیات میتوانند داده زن ایشان که ایشان ایشان  
بیرون راست باشد ایشان همچنان شد باز رکوه ایشان داده زن ایشان را است که  
اعطا عرضه کنند و دفعه بکسر و زن میتواند رکوه خود را برای ایشان  
خریدند هر چند ایشان شوهر نفیه از زن ایشان رکوه خود بله دز جایز است  
داده زن فیض میله دز باز نفیه ایشان همکار باشد و هر که کمی  
عالی ایشان را داده خواه ایشان ایشان را داده زن ایشان ایشان  
و پول و عرضه خواهد بایشان ایشان داده زن ایشان ایشان  
باشان بدهد **مطلب سار** شرط است در سخن رکوه ایشان ایشان

باشد حاصل شله باشد دران رفت فرق رای نیت زکه از زم لغت  
ساظ کنید چنان در وایات بساز رکات بیان دارد و در حدیث عقده  
بن حماله است که کفت دعماً بن علی بن سوالکه از خوجه مصاد عصی  
کماله درودی زمزمه بن یعنی مطلب از غیره و دوست زکه نیزه است  
پس اخیرت فوج و بند کفر و زرد مالک یعنی این است و مهد مبلی بلکه  
وهم مشهود تراها که مالک در این دعوه است مارکه که این مذهب بر کاه  
و دست زکه کفر قوشد حساب که این از زم زکه که شد حدیث داشت و اکن  
فقط شاهزاده هر چند لب منافق از خال فرق باشد بالغه این حساب  
کنک بلکه اگر همچنان فرق هدایت ملکه و ملکه و ملکه و ملکه  
بر صفت اسحق ایان باشد همچنان فرق خود این کفر و در همان  
ضد و نیت که عرض فرق را که میگذرد و در حجم زکه بدهد بلکه  
قواناً از این خود معرف بر اسلام و اسلام دیگر گشود و زدن هدایت بان  
فquin اینسان را کان فخر بینین هیں مان فرض غیره شده باشد که اکن  
فرقی را ادا کند با رنیت باشد با میتواند از این زم زکه کفر حساب  
که با او وابا شخص را غیر شیکو بین در عرض و عادت **مطلاشر** و این است  
نیت در امداد ذاتیه نیت کنید و ادان مال معین را مانند هدایت در حق  
زکه قدر إلى الله ولا نیت تصدی و حجوب طلاق جایت نصدی امور و کسر  
باعث تعین زکه پیش روی اینکه میله زکه است نصدق و نزیعی را  
فرقین پلکانی همچنان داده ای میز هم ضرور است این معنی که ها که کی و همی  
بطلا کار بدل هدایت تصدق را یاده زکه متلاطه گیر یعنی فرق  
حساب غشوده میانین نکنند نیت فرق را متعین غشوده کنند  
کننند که اگر را نیزه این امور در طلاق هم و در نیت هم که داعی این  
فضل و ایاث اور این کار دادن زکه است کافیست و همین ضرور  
نیت در نیت زکه قصد جنس و آن مالک که زکه امن از این مهد و میز  
اینکه قصد کنید که زکه این خدمت یا این خدمن بدل هدایت  
صد هدایت ضرور نیت است که قصد زکه کنند وجو راه کنند بلکه میتواند  
گفت نیت اینه در ذم اوت بد هدایت چنین که این مذهب است اول از  
کو سمعند از اشت و شد و مذکوب اول از ختن و باشد دو و سمعند  
بد هدایت ضرور نیت است که قصد کنند اگر این کو سمعند لایت نیت زکه کو سمعند  
میله و اند دیگر مرایت زکه شتر بلکه هر یک را که میگرد هدایت

سادهون

کرد بلطف املاک صرف شود و محتسب است از ایام مالک هر کاه مهر از بر  
زکوه نایاب ای باعترل رکوه بکدین عینی از عالم بقدر زکوه هر کاه اند و بنت  
زکوه بکدر و درویش است که با وجود مخفی عزل جایز است بدله در بعض  
اوقات مخفی باشد اما اند از زعم رکوه الحدا مبتکد و بنت مکنند زکوه  
بودن اما و بدل میاره و مخفی بدهد با اینکه مخفیست رکوه ساره  
مغواهه بجهی بد هد فرو راه حاضر نیستند رکوه لاجه امامتکند زندگانها  
با اشان مریسانند و هر کاه بعنای غلبه تلف شود بد و دن تاخیر و  
نقصر ضامن نیست و امامه کاه از اضمن بد و دن عذر با تقسیم کند در  
خانقسط ضامن خواهد بود و رکوه بمان عنی از عالم امانت است در  
دست مالک و حرام است تقدیر دن و بدل کردن آن و نایاب که ایان  
حاصل شود خوده متصر مثابه و مود و کوش حبولی یا منفصل باشد  
متلکیت و دلیل هم تایم زکوه است و مالک ارباب رکوه است و هر کاه  
اینکه مسرا برای بده و در دم او رکوه ایشاند و ایشان رکوه لکه در بان  
با اخراج آن بجهی که و بوصیت ایشان شود و عهم عزل رکوه لکه در بان  
حال رفاقت راستاند و اقام علم و حوب است **فاسد** میگذرد  
هر کاه رکوه لایام باعمال و بسازند یا بجهی عادل بدهد زم  
او بری میشوند و بجهی که درست نهانی شود و مخفی نزد و ای  
هر کاه بدرست و بکل مالک بزیر عزم هر یار عالم غلیشور را بعین  
بررسد و اکرداری خان را تقدیر شود و هر کاه ایشان رکوه بتصویر و تاخیر  
نشاند ایشان هم یک ضامن نیستند و اکل بعین بعد از تاخیر ای مالک  
نیزه ایشان بد و دن باید ایشان است و بقصیر ای زکوه بمانند باشد  
تعصیر بکله و دن بکله با ایشان است و بقصیر ای زکوه بمانند باشد  
**ظاهر** نیست که مالک غرامی باشد و بیل ضامن است **مظلوم**  
حایز نیست مقدم داشتن رکوه بر زان تعلق بعوب ان یعنی قیاز  
قاضیت نهاده ای در طلاق ناقص و خوانات و میان ایشان شترن  
حایز در علات نیفیسی ای داشت و عیوب حایز داشت ایل که نیت رکوه  
مقید بکله دویان ضعیفات بیل عیات که بکل زوقت بیل توں  
بعقیر بد هد و بطراء بخوبت و خوب هر کاه رکوه است و بصفت  
اصحاق باشند و مالک رکوه است و خوب رکوه باشند باین معه  
که ایشان رکوه است و مدعی که باشند ای مدعی که باشند سبق رکوه

۱۰

١٣

خشن‌اویست فرمان بارداری خدا تعالیٰ هارد و براین نیت مستمر باقی است تا زمانی که بدست فقیه برین و علمیه هر رساند که بکدست او رسیده هنین قدر درست کافیست خصوصاً هنگام مطلعه و کافیست برای نزاعه از بدلت فقریه هنین دهد و در اتفاق هنین قصد برادر زدن هنین بوده از درده علم نیست که اشده خسرویت در زدن هنین در حال رسیده بدلست فقریه هنایه درین عصر کوچه باشد مثل آنند درین احوال رسیده بدلست که برای غایل شد پیغای که بریده ایان مالا بر روانه نیست و من چنین داده نیم با پیش‌نمایش شهوان داده هد و هم‌آورده بمنزه از اندان و مصلحت اینها و بعضاً اندانهای فقریه رسیده بازدوزه برای انداده اندان زکوه ایان نیت سایه ایکی نیست مسلک معتبر نیست تا زمانه ایان پیره کاه عنیا باقی است لیکن ایان نیت زکوه می‌شوند که در کوههای کوههای کوههای کوههای ایان احمد و رویقیت که همان‌الک تغیره کرد و مدهده و نیت تند و ایما هنایه ایکی و مکمل کد در دادن زکوه و این زر و تضليلات کلی است که بجز کوههای اجلاکی و بکل خوده بدهد که این‌یا بقیه اتفاقی نیست و قرایب این در رفته زکوه بایرانیان معمولی است با همه کاههای ایان درحال دادن بغض و رسایندن معمولی است با همه ایمان و ایمهان هنایه هم کدام نیت زکوه تنده باشد و کیله درین مضره درین دادن بکل نیت کره باشد و مکمل باطل است با همه ایمان و ایمهان درین دادن نیت تکراره باشد شنبه و بطلان ایان و ایلام اعلام ایان در تند که آتشواری بیدع عیا ایاده دان ناهست لکن بضمیر بپلا ایان ناشیل ایان و بوجی ایان و کتاب غنای ایام ایام ایان که راهه ایان که راهه ایان نیت تکراره باشد و بکل نیت کرده باشد و ایان نیت کیم ایان بکیه ایان‌الک قصد رایکر و باشد دروقت دادن بکل همچه ایان‌الک قصد رکوهه منفعک عیشرا توکل در این پیش در این صورت خلا کرده اند و جمعی از علماً ناصیح بطلات کرده اند و جمعی همچه میدانند و اظاهر رفته بضریط طلاق ایات حاصل آیکی نیت ایان‌الک همچه است ولکن همچه کردن پیش و پیش ایان لحوه ایات و هنایه ایان دادن بکل همچه فقریه رکوهه که ایان‌الک مطلع شود و نیت کند و بکل ایشان نیست هنین و بکل نیت تکراره باشد و قدم دیگر ایست که ایان‌الک ایمان و بکل ایکد در ایام ایان رسایندن مضره هر و مثل ایمان بکریده برو و خرم ایان

کند از آنچه در ذمہ ایست کافاست و همچنین که در ذمہ او رکوه طلا  
و فرق و رکوه جوان و غلبه باشد و در عوض هر چه فوت بدله دان  
حضر و رئیت قدر نه صور هر یک بیکچین است همان قدر و  
رکوه هر چه در ذمہ ایست ایشاد خود رئیست نیست مای  
فی المیه و همه رکوه در فضای دو قدم ایشاد مثلا کیک سفید  
آن بایت چیل کی سفید متوجه او باشد و یکی کو سفید آن بایت بخ  
شق و یکی کو سفید را بدله از جمله این رکوه در ذمہ او است بدلو  
قصد تغییر ظاهر است که بالتبه بر یک درونه رکوه ایشاد خسارت  
شود بین نصفان لوسفید در عرض شش سه سه بخش بشود و منصف یک  
کو سفید در ذمہ او باقی میماند و همین بصف درونه کو سفید  
کو سفید حساب میشود و منصف دیگر در ذمہ او میماند این آنکه در  
نهایه ایشاد و نقصیر لطف سو ندیشی کن که دیگر در آن داده عجیب  
رسانید که بر یارچی نیست و از کریک بر طرف شو نصف کو سفید  
دیگر ایشاد داشته باشد و دنیا زی ایشاد را باقیات و دروازه ایست که نیت  
مقاره ایشاد داده هر کام نیست کنند تمام را ایشاد مثل  
اینکه بقصیده ریایا باین فاسد دیگران داده همچنین نیت همای  
اکنها باقی باشند و زیر نقد تغییر و آن فقره برصغیر است  
ایشاد میتواند ایشاد نیست کن ان مال که درین نقد تغییر است در ووجه رکوه باشد  
و هر کام ایشاد ملطف کرده باشد پس از تغییرهای دنیا ایشاد کمال  
بدلو نیت همچو خاده ایست و زیبایت رکوه است برای عالم است و  
نشغزد همان مال است زامن و ایشاد مال کام ایشاد در ووجه رکوه هتا  
کند و اما اگر کنند ایشاد و تلفکه پس از این است که میتوان در  
وی نکره محیط داشت و در ایضا خواست که چند فایل اول  
اینکه پیش داشتی که رکوه را ایشاد نمیتوانست کند و تکلیف بالا همچو  
تواند وهم پیش بیان و تجنبید پس ملائم همکار مالک خود رکوه خود  
برخود کنند و نیت کند و یعنی، رسانید ایشاد صحبت خواهد شد  
خود بدل هدایا کنیا کمال را اخراج کنند و بخلاف خود بکویی که اینجا به غلط  
تفصیل ایاعلام خود بکویی که این قد رغله از این ایثار بیرون کن و بخلاف  
تفصیل باز ایاعلام خود بکویی که این ایثار بیرون کن و بخلاف  
من یک ایاعلام ایشاد ایشاد همین مالک خود رکوه ایشاد را دارای بین

**دویں** اُنست کی بار است کہ مالک و کیلر یعنی کنک جھنگہ را در  
زکوہ و بدلہ بار جایت از براۓ غیر فیض نہیں و کیلر کو فن رنگی  
و پیغام بر این داشت اند والاق مقامات خصوصاً صادر و قیمتی کی لفظ  
صلع دادن زکوہ کو میشد و فیض کیلی یعنی کنک دادن با خدا  
و ما همراه نظر کرد و کیلکن کد اکر کسی رنگ دهد تو نام منی  
کان براۓ عنین تکریب خالی راش چکار نیست و لکن اظنی یوازات و کلام  
اک دو کات ارجح فیض بیرون شروع بر سد متلازرا فیض یہ  
یدم یا غیرین و بیرون ثبوت نہیں اور داد علاحت و کیلر مالک کو در  
اخت انتخاب اثاث نیست و تدقیق میتوان یہ کیا اینکد درست و کیلر  
است و داد علاحت و کات سکندا زا اوپریہ چنانکه دریج و مطلاق و  
غیرہ چیزیں است و ظاهرا یہ است کہ در صورت شوت و کات ان  
جان قبیر حصول ملے اذم موقوف نیست و حصول علم برسول  
بلکہ است نظر جانکر ہا کہ بدل است اما حسماع و ذہن میساں ملے  
ذم محاصل درج **فایل سی** پیش از این فیض کو وکیل مالک بایل شہ  
باشد لیکن کوئی کام مالک زکوہ قود دا وکیل فقہ امن دادن  
انست کر بیان اینم باشد دیک حصول ملے برسول بدل مستقر  
و قاب نشاند و اما اک علوم ہم رساند کو محضی تریا یہ است در لفظ  
بان اشکانی است و دونیست کو فیض باشد و اما اکارا و کیلر جو با  
در بیرون کردن مال و رسائیدن بعض ضرور و معلوم شود کہ  
س و ن تکریم دا مات لیں چھیزیست **فایل چارم** و لی طهار دو  
دادن زکوہ مال طفہ نتی میکن و کیا ان بیعتاً داشت مستقل  
از برائی قدمہ الما طفہ خصوصاً طفہ غیر جبری و مم چین و می کم  
زکوہ ملے زما دامت بیرون من ملکن دو و ریست کیتی ما اللہ درون  
و صیحت کلوش و تکن اخطوان ات کو وعی یعنیت کنک **فایل پنجم** ا  
جلیمات تردید در نیت در صورت شک مثل اتنک بکوید این کو سخن  
می کم در روح و رکوہ کو سفندان غاش من کل کار سلامت با تأخذ نکو  
و کیلکجا اینا باشد و اکنہ اشد تصدق باشد و اما اکر کو بکد اینلیم  
در بیوض زکوہ مال غایم اکسرا لی ارشاد پیش اک طعم شود کامل بروہ  
است در وجہ زکوہ محسوب است و هکا معلم شود کامل سا نہ بروہ است  
خلال خردا مانک یا میتوان اند کار ادار و دیک حساب کنک از زکوہ یا

بردار حساب کن و زکرة انسار ون کن و عیصف رسان و ظاهری  
ات که کایران هم می باشند و در آنها نیت مالک است و راست  
بعد در حق و مکمل مکنیت ادای و بیل خود را فرجه برای اسه مکنید  
با خواجہ و اعاعان نکن احتاط داده خاند را ب ازوم ملت و کرد و بعلال  
پیشکرد عهم پیشتر است و هر چنان ملک پاسخه ای  
حکم بایق ای اشد تا وقت رسیدک مصرف و تغافل و بروز رضایت از تقداد  
یاموت سالکت با مثلثان و در کلام دفتر پامضی لقمه دو و دینظر  
نست و کافی همچنانیات که خیه ای فضاد رسان سایه متنی است  
بر اعتماد لذت را بینید بیندر خطا ط رعایت کرد و قیمتان سبیل ای  
در میانی صورت هم رسانید و هر کجا نداشت این رفاقت ای کلی را  
جانکار خصوص و مصلحت ای امداد زندگان دن تعالی ای است که ایمان انت  
ایشد و انسان ایهه تعالی همین تقدیک را کافی داشت و همان بنداری  
له رعایت این قدر از مالک در روح زکرة مالک را رعایت شود  
که اعتماد را بعصر خان رساند لشی کیان داعی فرط خوبی باقی  
باشد تا زمان رسیدن خواه رساندن ان بدست خود باشد یا  
بدست ملک خود و مصلحت ای اطمینان باز و میانه ای ایام و قایم  
بلکار و دوسم که دره باشد و همین که عیصف رسید کافی باشد و  
آخ ایام و عالم و مکمل و محبیل پیکر مالک نیت کفر و بدست ایشان به  
جزیاست و برام و قایم مقام ای الزم نیت پیکر کیا است فیض  
رسیده است و هر کاه مالک نیت نکرده است لیس ای ایام و قایم  
مقام او ای کاه و میزان و کرفت ای ایسان زکرة فرزی است و زکرة  
مالک ای اسخط است لمن معلوم نیست که کلی داشته باشد و درین  
وقت امام و قاع مقام نیت زکرة مکنید و سخت مید هندج نکند  
و طی مظلل در زکرة طفل نیت مکنید و هر کاه طوع و رغبت ای  
مالک میکرید و یکن مالک نیت نکرد و عیانه ایم بقصد رسایا  
غیره بیوی دیکر داد و رای مسورد خلاف فکره ای اند بعده بیکرید  
مان خود و خلاصی نیست لکن ایام و قاع مقام ای و بکار ای مطلب  
نمیتوانست که در و دوستیست که ایوان باشد که زکرة از کردن او غلط  
میشود لکن قلی این ندارد بلکه معافت خواهد بود برین خوده دنایا  
او را تکلیف غلتند می بندد بخلاف آن خود بقصد وی را ایمثل ای  
بنفیق بکرد هد نجا به چهی نیست و مکلف است باغاده فایل



پیشان و لجه‌نات و مجهات و همه‌که بعد شام عذر سلطان شوند بر  
ایشان ولجه‌نات و همچنین هر که فقر برداشت شوند شوهر و اسماعیل  
شروع به ایشان نمودند که از این شوهر و همسر و لجه‌نات مادن نمک ازیره  
مالک رعد سلطان متولد شد و بیان که تعلق تمام مال ملکها و شور و نمک  
است دادن خطاب را برای کسی که این نمایند و بعد شام عذر بررسید تا  
پیش از تایید **مشخصه دویم** در بیان کسان که برای دفعه ایشان را داد  
دانند همچنانست **حصه اول** و این بایست بر مملکت که مردم بد هدایت نموده از  
هر کس نقص و اعیانی هدایت نموده ایشان ملت روزگار و مملکت  
و قدری داشت و زندگان دارد و در روزهای دویان خادمی ایشان نفقة مکمل  
نمایند ساریه ایشان پیش از آنکه اتفاق نماید از شدن این ملکه باشند با  
از ازدره می‌باشند با این سلطان باشند یا با کوچک شدن این ملکه باشند با  
که نزد کن نفقة این بزرگ و اوج باشد هکاهه در رشت میدعی می‌باشد که  
باشد خطاب ایشان شهروات هم چند ران می‌خواهد می‌باشد هر چند  
بعض کسان اند و چیز نیست برای ملکه که مال ایشان را استدای این طلاق و  
این از دریان نعلی ایشان می‌باشد شناخته است با یک و لجه‌نات طبق زینت مردم  
همه می‌باشد و یکی باشد همچند عمال زنی هم باشد خواه نیافرند  
که نقص ایشان شوهر و شوهره باشند ملکه باشند و قرض مبلغه که هر چند  
شهر می‌گذینند ملکه ایشان خواه داغ باشد خواه منقطع و این چند  
ضمحلات و همچنین مشهور و ده ملودان است که همه ایشان خیره بنت  
طلاق ایشان را باشند همچند درست میدعا با اقامت آشناشد و بعض  
شکاره که اند که با بد عمال آقای ایشان دیر ایگران ایشان را ایشان  
و ایچ نیست همچند عمال دیگر هم باشند و این قول این طلاق است و این  
از احادیث ظاهر مشهودان است که نفقة دادن در درجوب طلاق معتبر  
نه و این نفقة بدهن نکن از طرف لاحظه تویی مشهور است در روزگار  
ملوک هر دو و ایام ایشان ولجه‌نات می‌باشد و همه‌که ایشان خیر  
باشند و نفقة ایشان میدهد لیکن اشکانی نیست در درجوب و همچنین  
همه عمال دیگری باشند را و ایشان کسی باشند در کان  
بین خلاصه است و اهل امیاء این نفقة است من جویب نفقة دیر که این این  
باشند برایه و لجه‌نات و همه‌که این غایب شدند معین باشد داشت نفقة  
با اویسید هد فخر برایش ایشان دار باشد وجوب نظر

منظور پیش رو دن او را داشتند و اتفاقی در راجا مانند تاب دخل نمود  
و درین حال حاصل خان به کار غطام او فرما داد و بالغام دادر و حبوب  
فطه از این خصلت کمالات و لعله ایت که المخمر خود فطه خود را بین هد  
و امامه کارگاهی پیش از شام عصر برای کسی چونی نهضتی نهضتی  
هر چیز بین هد و درست میداند اما بغير درست هر چیز است فی چیز  
کش کرد رخا از دکتری کارش و این شخص میگفت نعمق و سکونه ای است ایز  
او کاری خواسته ای از دکتری کارش و این شخص میگفت نعمق و سکونه ای است  
که رخا را کسی باشد و نکلند و شرم مجهمه که رخا را و میهمند  
هر دو زرق از مردانه ای از طبقه ای و زمان مخصوص را باخته و ایما کرده  
او قصه میگذرد همین بنام روز بعثت پیر نظره ای برادر ای بیت و ای این  
پیش از نظره میگذرد میگذرد ای  
و پیاس سایه ای بازدید هر خطه ای و مرسته را باخته و ایما کرده  
بطیعت عالی با واقعه میگذرد همین بنام که ای  
بر ای واقعه را با ای  
خطه رستا جو لجیست نسبت همچه ای  
یا ای  
بد سویه ای  
برت مدیکری و ای  
کر خطه رهان رهان و رهان  
است ای  
ظاهر از صاحب خان و فقیه ای  
بعضی و ای  
خان ای  
فقط رهان رهان و رهان  
که ای  
جهان بدل دهد بحیثی ای  
بر ظاهر بدل دهد و ای  
فرموده ای  
ز صاحب خان و فقیه ای  
عدم اجزای رکه ای ای

بیرون شوچه های است برخاطر شاپنگ است دیگر کم بر استخراج جن فا  
نداز مدل نشکن فروخت است محابی در اینجا نکار اینست که کند مدل اینکه  
مال بساز از زدن زن غلام را قابو و مادون در تصرف و اتفاق از ان  
بود و باز جال مفهوم و لذت نکار و این سود باز و دوستی حکایت  
فقط ملی پیرا برقی برخاطر و ایج لشتم در هر حال بران شغور باست  
که باید نفسم به هدایت در صریح کلمه و ساندک عیال غیر از این دستی خلاص  
بر اینستهم و استخراجیم **مقصد سهر** در جس نظر  
و مقصد برخاطر داده بعنده مطلب او<sub>۱</sub> مشهور  
و اتو اعانت کراید برخاطر از قدر توانی باشد که بنی نفع انسان غالباً این خود  
میکند ملک کدام و هو و حوا و موند و بخ و زر عیاد از وش برخواست  
فهد و خود داش و امثال اینها منتها روحیه و جوهره دارد و  
و سرمه خواره فرعاً عال ملک شخص اشدا باشد لذت هر کام اهل  
باد که بمنی شریعت خوش بکار ند رنج مدهند یا آنکه باخواه از زن  
یا ایشان ملک هنوز که افت و همین اهل شریعه های بینک هکاه شن  
مدهند ایشان کاشت که هنوز کل افت و که هکاه که قوه است برخیزد و لوب  
نشست را خوشی از آن تزیین کرد و با لازم خیزید جایزات دادن پایان  
تر و بعضی از علماً اتفاق اندکی در چشم رفته کنند است و در خود خواه و موند و بعضی  
کنند راهم علاده کردند اند این ریز و بعضی علاوه کردند اند برین پیش خس و بخ  
و پیش رای از این ریز این ریز اول است و در ماده و سیز خلاص کردند  
و اظطر جوازان است و در نهاد نیز خلاص است و احوال این انت کار این عقید  
بد هنوز و اظطر این است که مکب از دو خوش مثل منفه سع کند و صافر  
صلع جویی نهاد و این را صاحب عیال منعد میتواند صلح ایمه این تهد  
از ایشان خوش چشم مدهد **مطلب دوسر** افضل اینجا سلط خراب  
در بعض احادیث و در شفای کسر خشت صدای عالم را نزد کوک او  
پیش خود خرمابد و زدن من هم از این اند یا صلح طلب کردند و احمد  
و رضیت انسالات و بعد از خواه از این از داده است که در صریح  
که نفیت یعنی تخلص ایشاند او را مقدم دارم طلای اول دیسان افضل گفت اتفاق  
است بعضی گفت ایشان ایشان کم افت و بعضی ایشان ایشان کفت اند  
و بعضی ایشان ایشان کم افت و بعضی ایشان ایشان کفت اند و بعضی ایشان ایشان  
ان بدلاً افضل است ایشان دوستی **مطلب سیم** جایزات اخراج اتفاق

وعلم اعیان و معدن تابع زمین است هکمال زمین شدملان مهد  
مشهود بله کاه مسدن درملک کسی باشد پس از ممال اولت و هرچه  
بیرون از درخواست از این مده دهد و باقی از روابط و هر آن در زمین مباح باشد  
پس از که باید بورون از درخواست از این مده دهد و باقی مال اولت و نیاز  
روجوب همه طبق عین است چنانکه درگز و هفتم نزدیم و در علاوه اکتفا  
بیتفت اشکال اولت و خس از معدن سعادت نشی و اخراج اساتید در این  
میتو بجهه آنکه در این معدن و امتداد آن و داعیانها خاص بدر این سه  
است مشهور بیان متفقین علایم اشتراحت و وضعیت دعوی  
اجاع کردند از این پیره هم بعده دضم اشتراحت علایم شود از کار و زیارت  
خرداد و شهریار مترافقین از اساتر و احاج بنت ملایمک بقد  
بیست دنیار ایشان و معنی دنیار ایشان انشی که بست مقالش شیخ  
است و مصطفی که اند بلکه مارا و احاطه بکله اطراف و اقوی قوانی اولت و  
عنای ایشان نصل اعیان اشتراحت و خلیفه است دنیار ایشان چنانکه اطراف و دو  
قولات ظاهر اینست که دو لیست در این اولت در مخن نصب بجهه آنکه  
ظاهر افت که در مدن اسلام بست دنیار و دو لیست درهم مساوی و دو اند  
واز منع در معدن نفع ظاهر ات امسایر معاوند این مطالعه این اسات  
که اوقت ایشان اند بدویت درهم رسید و خاله این اسات که زاید بقدر  
نمایان این یا داده هم جند سیار که اشند که نسباً بمن ایلند در  
نیز این از معدن بروند میلاد هکاه بگفته همچو بمن ایلند در این اشکان  
ت و امامه کاه بصفات بیشتر میرسد و خاله این اسات که زاید در  
دقفات بعد نسباً با ایشان میرسد و احیات خس و موضع کهنه اند زیر  
که اند بقدری بیرون اورند و اذان اعلی از اینند یعنی بیک تصدی بروند  
اورند ندانشست باشند پس ایشان بعد از اعلی داد و نینه غنیمتند باز از اراد  
در اورده اند هکاه اولت نسباً تبریز میباشد و خاله این اسات در داشتن  
که اند بجهه استرتخت یا اصلحت اولت و اسایس با ادراک اینش شد و اکثر اینش  
بعیم پس از مضریت و دارای ایجاد باهه حساب میشود و این قبول خالی از نزت  
نیز و هکاه دوجوش و دیگر معدن باشند مثلاً در لونه هر یک ایان ایلانا  
فسکستند بد یکی در عقفن نسباً و اشکان هم رسید در مرکز زلزال  
نقع در و نیست که نسباً هر دو اعیان که میشان ایکده مقفل ملاو  
صلح میگله نفع هکاه از بیکن حاصل شود این خس از دیدن ایلار

کارورده است و بعضی دران مخفی واجب میانند یعنی افراد ملتفت  
دارای اجرایت و این اقربیات و درونیست که در قول اول مرا بعدم و بجز  
محض اتفاق این بحث غیرت مالکب بودن فانکار پنهان از راه منفعت  
کسب بودن ناشد و فایل و فرق دین اظهار می شود و هر کاره غیرت  
حالت یابیده است انتظار خس را بدهد و هکاه ایامیت خس منافع دایم اینبار  
مشهود سلطانان را میگذرد و در زاده خس را چشم بشود و فرق نیست  
در هر چیز مانی که اتفاق نهاده بسیله زردی باشید که در میان اندک در  
بلاد غیره شدیدار بلاد اسلام بشرط که در میان سلطانان ناشد و بماند  
در غایم نصاب معتبر نیست و بعضی هنر اند تأمین ریاست دینان  
بناش خس ولجت نیست و دلیل از اینان ندیده ام و بجهش  
در غایم بعد از وضع اخراج ایافت که بعد تخصیص از خود بنشود  
بیچه حل و نقل نباوریه عماضت می گیرد و چنانچه اینها و امثال آن  
و هر چیز بمناره رفع حاصل رفع اینها و اینها که باشد یعنی  
بعضی در میان ای شغلی و همچنان رجاد و اپم نظریه ایالت در رئاسه جام  
مذکور است **بیخت دریمه** و احباب خس در معدن نهار زر لذت چو  
خر و بعید در ریمه عدیمه و نا اور رادا کلکتیت می آز و معدن از  
مویات و بازان مویی می بین ای امور در پیش از آن موقیع است و پس از  
و هر چیز که این مالک چیزی غشی و دهه که اه کمالی ایشان را می شود و این  
باش کرته مالک این چیزی غشی و دهه که اه کمالی ایشان را می شود و این  
موقی از برای خود دنار در ریمه ای از کمالا ایشان و خس رسیده است  
کلکتیکون چون چیزی می بین ای موقی ای  
اچخ خس مشکل می بین ای  
و معدن چون با کسکه که بیرون از اندار زین ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
خواکه که مفتا طلا و نقو و هن و مس و بزرع و قلو و سیه ای و بیاوت  
د نیزه و لبر و عقیر و سه و زینه و زنگ و غلک و کاره می  
قید نهض و کربت و انتقال ای و ظاهرا هنر که ریشه که ای ای ای ای  
ملتفت و می خی  
و سکت ای ساده ای کلیه می خی و می خی که ای ای ای ای ای ای ای ای  
لهم ای  
خس دین ای ای

٢٩

کار و کو سفتند و شویان است که ماهیجن انبهات اصلیات و در رجای  
انبهات و دلکش دن اینها بر قصدید بالک شدن شرطات و صیغهای ای  
که رفته است و علی با خود رفته ای او اس ای ای رفته خدیده است میں مشتری  
متواند مالک را تقدیم کرده غلط خواهد کرد اینکه ای ای ای ای ای ای ای ای  
باشد و ظاهر از طرف ای  
که محاج ای  
اویچه ریا بات شویا کیم ری دب تویی و فرخانه خودی ای ای ای ای ای ای ای ای  
کلم ای  
نمی کرد که نایکا هم بددید ران اسلام باشد میل ای ای ای ای ای ای ای ای  
اندک ای  
که معلم شورود است مالکی ران جاری شده باشد مثل میل ای ای ای ای ای  
و اخوات ای  
وید ان این باشکن ای  
دریا ای  
و خدیه بار نعمت وارد شد و چوی و یک ای ای ای ای ای ای ای ای ای  
که ده است ای  
جهون ای  
ایشان در میوان دیگر مثل کار و کو سفتند و حدیه کرد ران وارد شد و  
این دیده ای  
این میل و چوبی دران دری مخصوص و چوب خی و لیل ای ای ای ای ای  
کاران ران ای  
مشتملیه حیل ای  
نمی خودست بخوبیدم کن این ای  
شکل که مستند کار باشد علاوه ای  
ای  
اعضت شکله فرقه ای  
که جه ای  
غلک و ماهم پذیح شکله خود رفته کار ماهی ای ای ای ای ای ای ای  
مر واردید کارهای ای  
وای ای ای

مال ایا و میرا و مخن و ایج نیست جن کمک اند علما خدا فاطمه ایش  
کسان ده صورت جنم ایانات کرد عرقی کملک در قم میر بوده این  
که در خامندریون بود و هر کجا ادخال بود سدا خوش بود را خادم شد  
باشد لیلی همان ایکان از نور است که ایشنسه و که ای وارت متعبد  
ایشنسه می شود میان هر و مختمنست با ایکان ایفایات و کل ایان دنیا شد  
ایشدنک ماله هر خات پس دفع مکننده ایکان ساقی مورث و هر چیز  
و چنان ایانات که دست نهادن ایکان سلک که بارز نیزه نهودی  
یافته مذکور شد و هر کاهه ایفایات احتمال داشت که ایکان نور است باشد  
و در ایکان ایصال نمایند ایکان ایل میدهد بقدر خصوصی رویها رود  
نهایت دیگر میگذرد ایکنست ایفایات در ایکان ایل میگذرد شرایط مسلسل  
ایرانی خود در دل ملک هر چیز هر کاهه دعوه کنند ما ایل خان و مناجه دهند  
که یافته ایکان نور و هر یکی که بینند ایمان ایشان را فرمایند میدانند  
وقوع ایکان ایل با ایقان خود زدن و دوچرخه ایکان دوچرخه ایکان میگردند  
و قوی ایکان ایل با ایکان ایل ایشان ایکان میگردند که هر کاهه ای  
دوچرخه ایکان ایل میگذرد شرک ایکان میگذرد میقیز باشند باشد همچنان که تعریف  
کند ایل  
مشتری است که رفاقت ایان ایل  
بکیده ایزمنیست عالیک قل ایان ایل  
حیثیت چیزی و رده اند و ایل  
و دلایلی ری و عویض خسوس هنار دلکن و عوب مخن مشهور ایل ایل ایل ایل ایل ایل  
که ایل  
کیم و دران حدیث شریف فرقین ایل  
نیست بلکه ظهور ادارک ایل  
داشتیلی ایان ایل  
و دیگریندا ایل  
ایل  
وقت و لیحات تعریف هر کاهه دار ایل  
لکن ایل  
چیزیم، بیا دلیلی ایان ایل  
کند و لیحات بیلیخ و کتف ایان که قل ایل ایل

کافتند و من نکونند بلکه همچو جست نایاب با عطا فرموده بودند  
**پیش‌چام** و لجه خود را باز می‌گرداند و طلاق و طلاقه و طلاقه و طلاقه ایشان است که در این  
مرارید و ریحان و یغراه و طلاقه  
روند در دنیا و از زرب جزئی بردن ساردن و پیچنی کردن و  
بان این پیچنی را با می‌گیرند از کتاب دیبار باران داشتند که در زیرین و اما  
اچناریوی را می‌گیرند از کتاب دیبار باران داشتند که در زیرین  
هیندان چشمچشم ایشان باشد که از این عقیمین سیدن ساردن مقلعه و از این  
و غصه و غصه خالدی را افستان دادند و غصه ایشان دادند و غصه ایشان دادند  
و عرون دیگر که از زرب دارند و غصه و غصه ایشان دادند  
ارایخ و غصه که می‌شود و غصه ایشان دادند و غصه و غصه ایشان دادند  
یدانه دغونه نصاب معتبر است و معمور بر ایشان است که می‌گیرند ایشان  
بعضی بیش دنیار لفته اند و بد لیل ایشان بخوبی و باز ناید و نیما  
است ولی ایشان خود را نهیز بسیار را بشد و ایشان بخوبی شود  
در غواصی حصر هر یک ایشان را می‌کنند و خس و غصه و غصه ایشان  
مشود و اخواب ایشان علاوه و نصاب ایشان بعد و غصه و غصه ایشان را می‌کنند  
و همچند در عده و غصه و غصه ایشان است که در این همچند عده و غصه و غصه  
است مثل ایشان او شیب دیگران تصریح کرد و ایشان ایشان  
ایم جای است و هر که اتفاق افتاد که بجاوی می‌زیارا بردن که معدود  
باشد ایشان همچو می‌گردند ایشان را می‌کنند در آمدند طلاقه باشد  
اشکال ایشان مسدوده را علیه ایشان نصاب و همچند زهاری که هم شود  
بعضی از نیزه های که در ارضی هست ماد کنی مثل ایشان از این طریق  
مغلق بقیه است که نیز با این مغلق ایشان که ایشان را از معدود باشد و در  
آخر ایشان سالم فاضل باید پیش خفول است که در این ایشان شوین  
نصاب حاره و قومی نصاب مثل نیتم و معدود نایار برقی بایشان را  
دو معدون ایشان ایشان که می‌گردند ایشان را باز جمع می‌کنند ایشان خشک کنند  
ایشان را تلف و چین در بیکار که جمع شود فهمیه نصاب و نیتری  
ما فهمیه نصاب او کنلت مثل غصه و غصه و غصه و غصه و غصه و غصه  
بلند نیازار یکند ایشان می‌گردند و می‌گردند ایشان می‌گردند  
مان ایشانهای که ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
حال در یک مال دوچشم عیاشد چنانکه در لوزه همچینین می‌برد هر چهار

دار و استیجار صوم و صلوٰه و مساله بخاتم خود  
از تاخیل کرد و بعض علاوه بر میراث و هبته هم و لایحه داشتند  
و دعا علیک دن اینها در بخت کرد و نه تنگی باید میانست و عذرخواهی کرد طل  
این را برای دلبریه که خصوصیه را میانزد اینکه اینقدر عذرخواهی کرد  
از عنان پنهان خود را میخواست و معمم میانزد اینکه خاندانه دید و عذرخواهی داد  
شان را بقوت خود رعیت کرد و جانشست و لذت اتفاقه داد و میتوان که  
با وجود اکثر این درد و حمل شاست مردی غایبی که کان از بیان آواره و سرمه  
از غیر پیدا و میل و بیان خطره است و جو حق از عالم اعطا شد از این اندیشه  
خوب و زدن عسل و لیکن میتوان که از شفاف است که برای دندهای میاند  
و سهست میتواند مثاب سرمه و فرش از شفافیت که از زن بزرگ داشت بروط  
منشیدند و از این محض و میاند و حلواماسه از دنده و زنان را از این را بنکن  
سکونی داد و با اینکه در حضن خواهی اسرار و نیاز این را می دادند از این شبتم  
لذت از میان دنده خواهی است و در زنست که از این دنده همچوی  
پا اشده که بین کن می شنیدند و میان مصل است میشد و از این محض مکنند  
و محض است که ملامه عسل میخواهد باشد که کسی عسل و کوکه با جای اینکند  
قیان عسل میخواهد در هر حال خواهی بین که از جای عسل و زنان را از این  
دلیل اینجا بازنشسته بوده اند که اینها هنای بی مددند و لذت از این زنای  
ایران و مفاسد که از نهادنی که مشهور علیه از اینها میگذرد قول  
مانند این است بعضی میاند بجهت بجهت اینکه اینها بجهت متعارف شدند  
نیز از قریب اینست که وظایف دنایان زن جنس بعد از دفعه موئی اینها  
و همچنین دزه های از زن قبل از اندیشه تیخیں و شرخ شدیده همچوی  
و سازن مغاهه های از اینها هم منشید متنالانه که از این قدر سلان  
کرد و عیشان متعارف از اینها و قاتی از کرد و کوکهها و حواها هم منسید  
و زن از این اندیشه از قریب و جوی خسی است متعارف و ضمیر متنالانه  
هز فله و دنفعی در کم و تحیل حاصل شد و اعماق اینها از کم  
یغیران حاصل پیشتر مثل هر زن و معرفه خط رکوه و خس و ساره میخواهند  
و میتوانند و هدایا و هچین شکار کنند و خود داخل خانه ای کسی شود  
و عرضی که از اینها بیفتد است که در این دنده زنان اهل علم نیست که خس  
واجب باشند از کجیه بایت احتیاط از آن است که در هر چیز و غایب اینها  
که شد اما وحیوب ان معلوم نیست و ظاهرا بینت که متأنی کرد

و تا بدر مستثنیات دن مثل همان اتفاق و قیمت کشانه بود و لیکن بر شا  
و امثلاً اگر بند و مهران مال باز درین سال آغازی است پس از آن قیمت ایشان  
حساب غیر قابل توجه است که چون بینندگان درین دن بخواهند از منافع  
این سال پس از دن کمال و قدر خصم میکنند از این جهان ایشان ایشان را به  
خدمت قدرتمند نمیسانند و بدینقدر دن این حاصل شده و قرض میکند  
ده همچنان برای کلام درج هر کار در سالها ایشان کل دن شده و دعا خواهد بود  
سال ایشان صدقه های طلاق و سفهای طلاق و همراه و همراه و همراه و همراه و همراه  
و دن ایشان اما در و معترض است فاسد در طاعت نیاشد بلی اگر  
افرادیات را امام اصره بکنند و قرض غیرشاد امامه کارهای دن را ایشان خواهند خورد  
زیارت بکنند از و خصم میشود از این احتمام سال ایشان را نظر نداری  
که برق و قدر  
از خوار بیان از قدری ایشان کند و بعد بخواهند قرض نهاد را که نهادن  
از خصم مکنند و در زاید این بعد از خصم میشود از این حکم میدهد اما  
تمدن امکنیت ایشان را بایقع تراویت که در و دن ایشان را که میکند مثاب اینکه  
درین سال خانه ایشان شردو بیان خود را ایشان خود دند و نیست که  
هر کاهن محکم بستگی باشد ایشان را برای بدل ایشان را بستگی دن ایشان خود  
که ایشان را در خارج ایشان را بدل ایشان را بستگی دن ایشان خود  
که حاصل ایشان دن خواهد بود ایشان را بدل ایشان را بستگی دن ایشان خود  
و باید شواریات بجا تار و میخواهد ایشان طرد کند و نیز راعت  
مدادار کند میتواند ایشان را بجا تار فلکه ایشان را بدل ایشان را بستگی دن ایشان خود  
محبوب دارد و دن همچنین ایشان دن و باید ایشان را بدل ایشان را بستگی دن ایشان خود  
میتواند ایشان را بستگی دن ایشان را بدل ایشان را بستگی دن ایشان خود  
در ایشان را بدل ایشان را باید میتواند ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان  
برای ایشان که در دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان  
و قرض غش خوش ایشان دن ایشان است که همه ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان  
که در ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان  
است و امثال اینها با هم میتوانند ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان  
و امثال اینها با هم میتوانند ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان  
ذی ادی و از خود ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان  
و دو مثل ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان را بستگی دن ایشان

باشد هر دو از جمله مظلومان اند و قسم را تجویر کردند اما نکم  
ایجاد و غیر ارادت بد هند و داشتن کما شنیده ای تو خواست که قسم اول را باشد  
از این بات خس سلولت داد و اسامی دیم را به میتوان وظاهرا هیئت کرد و در صورتی  
که درین مجموعه ای مملکت اخراجی بروجعه کارکش نباشد و همچنین عدالت  
المأمور مصروف شرط نیست چنانکه این بند ملاحدة است بجز این که درین  
وضع حکمه اند که در صورتی که مقدارها معلوم است و صاحب آن معلوم  
نیست اگر مقدار اعلام از خس پیشتر از شد و دوایج است که بخس رایپر و نکد  
بعض از این بات خس رایپر و نکد و دلیل از ظاهیریت و امامه کاره  
در صورت جزوی ای از این بند مقدار اعمال معینانش شد اما مقدار اعشار  
مثل ایکم میداند که حرام زیاده از مقدار این خس است اما این مقدار ای  
قد زیاد تر است بعضی از که خس ای از اخراج میکند و بعضی از این خس  
میکنند اوقا غایل باشد که اتفاقیست بیرون میکند و شاید مردم اشکان  
این باشد که زیارت را مصدق دیکند چنانکه در سالک تصویر مایش شده  
و در سالک احتماً ای اعاده نمی چوی و ای موصدة بد هد و احتمال کاره که عیار  
برسم خس زیاده و همچنانکه حرام مکث از خس است اما اقدار این اند  
و در سالک احتماً است که بخس میکند قدری که حرام از اخراج میگذرد  
حاصل شود و احتماً لحاظه که اتفاقاً غایل باشد این احتمال در این مدن  
با این خس ای اشده بعضی از عرض خس بر این داده که این بات صدقه است  
و خس زیاده از این احتمال داده که این بات احتمال دیگر است که در  
مسالک احتماً از خس میگذرد این احتمال از این احتمال داده که این بات میگذرد  
میگذرد که این احتمال داده است و این بخس را میگذرد این احتمال بعین  
مسالک احتماً از خس میگذرد این احتمال داده است و این بخس را میگذرد این احتمال  
قد نیست هر چهار میشود و این احتمال رهه و حلقه هاست و این احتمال  
در سی راه ای این راه میشود و این احتمال داده که میگذرد این احتمال  
خره است و مقدار این احتمال داده که این احتمال داده است و در هر چهار  
افتتاحیت ای این احتمال داده است و این بخس را میگذرد این احتمال بعین  
زالی این بدان مقداره همچنانکه احتمال پیشتر این احتمال داده است و این احتمال  
آن است که بدان مقداره همچنانکه این احتمال داده است و این احتمال  
این احتمال افتخار نیست و هر کاره ساچ حلم ندانند ولما مقدار این را



اکتھار مادر نہیں کام ایسے کہ ایسا کارکن مالک ہی تو ان شدھ وظا  
انش کو کدقن شہر نہ پناہ نہیں تکریب میراث کے کوارٹ نہار کو دامی فرق  
تھر طاہستہ اندان اور اخوات و میان ان درکت میراث نہیں دامی حصر  
غیر امام اخوات روال حصر فوجی و اب جا داشتہ لئے اکارٹ ایڑی بچہ  
اماں ہر ڈن و خود بیان نہیں تکریب اپنے ہمارے مالک اسے  
نقش از نصیفین کرایا طالب امام کے دراونت و احاجات کے همہ راستیں  
کنٹن اسکا مکن دھر جائیں یا کنٹن اسکا مکن دھر جائیں یا ایڈن اور ہمیں  
مشیر یا مار علیہ ایسے کہ ملک و ملکین و ملکوں جمل ایٹھاں بال جمل  
اور یہی تھر مسیدہ را نہیں کارچی میڈیا ایڈن شعیان اشتہنائی بلکہ  
لطفی رذہ میں منظر دعویٰ کا جو کہہ اند بلکہ صریح ایڈن نہیں  
استہناء ملکوں کو رکھنے پتھر و خوفزدہ دیں تھے و بعضی علی اکٹھان کو کلم  
حصہ دو دش را فتویٰ نہیں خلا لکن کنڈ پر ہے ای کوڑہ دو باشد این رائے  
کنمیں دو دنیاں خود میں دنیا خواہیں خود دنیا خواہیں و خود دنیا خواہیں  
انقلاب جلویں اس ایڈن شیعہ دھر جائیں غیب و ایڈن ایڈن کو ملک  
در جمال خپر جھلائیں بند جنیں خپر و ملک و ملکوں ملے و ملک و ملکین  
در جمال قیمت حلال اس ایڈن بعوضی ملک لئے کھجھیں ہیں ایڈن دستی  
تکریب و بعضی علیاً قیصیں داد ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
ملکوں را کاپنیہ رہی کی ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
جاء کر دینا بناہمہ دھنہ ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
شیفت کر کہ باشد بناہمہ دھنہ ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
باشد کنڈ کام و دخن ایڈن شیفت ایڈن باشد کنڈ بناہمہ دھنہ ایڈن ایڈن  
دیں باشد ایڈن جمل ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
ماشد کنڈ ایڈن جمل ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
ماں ایڈن  
اسنڈیا ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
زکی کی ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
ان ملکی کیا کنکہ شود روز بیانیں ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
مالی کدرا و خوش باشد بخوبی کرد ملک ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
بیچنی کر کہ ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن  
خیں ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن ایڈن

فاما يجيئ اثنان يجذرون ديرك عفر و يخشن ثم ان  
ان ينبوه و هم جنون از جمل مفاخرات ايجي ضرورة اخذ عنهم هاچي كي مدري  
اذن امام اهالى لا ودهما شند و مثلاً امستنامه ديرك ديراده سادات  
اتاغ اطلاعات معلومات انتها علمي اجهيز در رايکن ماحله كي شيمانان لدر  
اقفال و خوش ريزانی ارك و كاهت اشنان باشد و طلاق رايد باشند و  
پاله باشد خود بخواه ايشان و عقاو بظواهر و اطلالات احاديث  
پيشنا کرد و اطلق آتش نباخته العمل و فاعل سلامات انتها انتضرت دد  
غير حصومات فرقا و ايام پهان انا را در رسول الله عليه السلام والمرقط نسب  
اشنان از معاشرت کي و زخم و شفقت سيا پيميلات و حقیقیت ختن تعالی  
پواسطه از نجید از لب افق و معنای پوهان قلیداره باشند و قل  
باشد با جاءه و پیشین بکره ايشان اين لخايان اساظن که در پرورد بسته  
حسن بالع از شيمان جنانه ظاهر بعنه اقوان مقدمه سادات سیارات  
استقامت در سات و رکونه جنون باشد و حال المکحوم زکرة تاچم کرده  
ات ربیع هاشم سبب غضنم و تکرم اشنان و يا که کریانه اشنان را از  
چرکه ای مردم کرکمه است و در عرقان خسیش قلای اعاده و دهاره خس  
اين لب از شرف و خاطل حجت انتفه از علاشان از لب خود را دراده و  
بعماران از لب رسول خود و سعادات از علایا اشنان چنانکه از قلدره  
پايد و دارد و حجم ايشان را يابد و حصر قلبه ترميم قرارداره که از جنات  
وان عشر و محل از هم شتران خل نکوه قرارداره که خسند و هفت جنیز  
و خصوص از راح و مکاسب که بینيات است و باهن ره تاکید کرد رسول خداوند  
در اشنان بدهی خود در عوده همچنان اشنان و موت عقل دیران را پيهد و  
کرد و با اثر ای اغتبان بگذر رسالت بخانه کاده پس از جوده از هر کاه  
حسن از شيمان ساظنه باشد و حال المکحوم اشنان حسن بشیغان یعنی هندا  
خصوص اشيميان که در پرورد قمع سا شند با اکتا پاخ خود را مغلق شدند  
در زند اشنان قلدار است یعنی اسلام اسماح و مکاسب ماقبل ایستاده در رمال  
محنتله هم بدان در رمیک که ذی ارسلان بجه دلیس بايد درین حال بین  
هاشم از کسرکه هلاک شوند و ما خودی بین هم در اشنان زمان مکابعه از  
مردم و جوب دارند همچنان سختمان امام هم سادات انتفه با زیارات در  
کمال عربت و پرسانن سکون را اند العیاذ بالله و کو شور مردم رسالت فتوی  
چنین یعنی که اکاین را ای رادا شاهد باشد ديرک جالسات په خواهد شد

لماکن

518

وپیش از موقعاً دادن تک شرمند اوضاع را در جمله مصدقات است و  
چنین اباب دادن و کارکردن باید پس از این مصدقه در دویان مختار است  
و تکروه است مقال از دادن که هر کسی ممکن است از شوال و بخوبی کل خدای تعالی  
دری از فخر برادر او ماسکد و مکرمه است اطلاع لشیخ و مشکایت دارد اگر  
مضطرب شود بسیار دیگر مکرمه نیست و مکرمه است در سایل و لحادیت  
لسمیا و دامن مطالب مذکوره وارداد است و ذکر آنها در کنفایا ملهم است  
ذراین کتاب غیب خدای بحث دویم شد اندیشید که مصدقات سعید بر  
متوانند با هم شدم دادن و این را اشاره خواهند کرد اندیشید که مصدقات سعید بر  
است بلکه دادن تصدق قات مکرم بر این افضلات و اخراج مزده از  
طیب و احسان با ایشان اسما را است و با عاشق شویزدی این جنلب و شفامت  
که دادن این مخصوصه در دزو رخصاب و عجوانات خیمه ای از دادن اهله چین  
دادن شرآب عطمه دارد و جاریات تصدق دادن به مرد و نفراز و  
محبوس همچنان شکایت اشند و همچنین غیر ایشان از خانواده ای ادشتهان  
اهلیت علم اسلام بحث شدند شرکت در تصدیق این اتفاق این اخترع  
دھنک اهل تصریف در نیال باشد من اغلب و میریا و ماجیا و قبول  
هنچند بالطفق باشد و مخفی دادن و این تقدیم باشد و این بعین نفسی  
دید هنریا و سار و نیت فرشت هاشتم باشد و بد و دانای اصله معمق  
غیر شود و حواری زینت نیز نکنند بنابر این بعین نفسی فقره دادن اما این اتفاق  
او دادن داده است میتوان بد یکی بدل هدایت خود را در تصریف کند و بعضی جایز  
دانشمند اند رجوع در تصریف این را میتوان بوسیله رسیده برعی  
که در متصل تصدیق بغير از طبق این احتمال این را میتوان بوسیله رسیده برعی  
و بعد از این موقعاً دادن و بخوبی کل خدای تعالی است از این موقعاً  
مصدق این موقعاً دادن و بخوبی کل خدای تعالی است از این موقعاً دادن  
مکنند و بعد از این موقعاً دادن و بخوبی کل خدای تعالی است از این موقعاً دادن  
از این مرد کنند و بخوبی در این موقعاً دادن و بخوبی کل خدای تعالی و حسن می

518

517

519

518

517

518

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على ابا المؤمن عبد الله الجعفر  
الصويف وكتاب درس مسائل دروزه در فتاوا جند باب مشوره باش  
**اول** در فضیلت وفتاب وذوق وحکم در تکلیف ان ودر از  
جذب مطلب است **مطلب اول** بدان دروزه از جمله عادات و  
اضطرابات است واز جمله جن هاشتگ کیا بر اسلام بران شانه و  
سپریت انتقام هم و درینکجا شیطانا را انسان در وقار مشرق  
بیفوب و دری او طایله مکند و همچویز باز کوکوات و زر کوه بدن  
روزه از این دروزه در حکم عادت و درست که است همین دروزه درینکجا  
خواهد گذاشت میانی باره باشد و اشخاصی میانی  
میان میشند و ختنی ای و لق بدهد از این دلایل اینها ممکن است اول از  
طبات بیشتر و مجموع اینها از احادیث مسناد میشود و در حدیث قد  
است که حق تعالی فرموده است که روزه از برخی از من و من جزو از لیلم  
ووجه اخمام این عقایل چند چیز است که مجموع اینها همچویز میان  
شده از زرکاره ممکن است که شیوه و لذت شکر و فوج و باعث شیون شیر  
میلاک و درینکجا از همین اینهای جوانات است و باعث صفائع عقل و ذکر شیر  
که موجب زیارت معرفت باشند و عیون غمین ای و غالباً اینها مطلع  
میشوند و اخلاصی ای این دروزه ای اینها میشوند و پیشان داشتن دروزه باعث  
خلوچا اینها میشوند و باعث دعای اینها میشوند از اینها و دفعه  
میلانکاره میشوند چنانکه از حضرت صادق علیه السلام در این دروزه  
شیده داده از دروزه دروزه دوزه و نکره که باعث نجات او میشود زرکاره  
میمیر در اینکجا بضم کا استیسو ای اینکجا و اینکجا روزه از این  
حضرت روایت شده **مطلب دوم** بدان از احادیث اغظیم السلام  
مستفاد بشرکت در تکلیف بر و روزه ایست که غم و ویس ساوی  
شیده و غمی من که سین را بخت و در کند و غیره و روزه ای اینکجا  
اویا یه شداید و روزه ایست ناآوی سکل و نشکل از دروزه هر چیز  
**مطلب سیم** بدانکه افضل از این دروزه و روزه و زمانه ما میتواند روزه  
واحد از در فضیلت ای این روزه و در بعض اینها من که روزه  
ما میتواند ماهیات است و در این قدر است که بعده اینها میتواند روزه  
هذا راه است و در این ماههای جنم بسته مشوره در رهایی به است

در روزه هم مکین برای خدا کافیست و اما اگر شخصی است که قضاای روزه ای  
ذممه ای داشته و دروزه مذممه هم وارد و قضای روزه شد و روزه بکردن او  
کفت و میخواهد در دروزه بکردن باشد چنانکه بکردن میتواند  
بکردن و شوره علما که از طبقه اذانته اینها صفات علوا و جمیع اینها  
مشهود ای اینها و غیره ای اینها در روزه و روزه و دین و شخصی و معنی  
کفته اذن که احتیاج نیست که تبرین کند که دروزه روزه و روزه و روزه  
بلای ایست که قصد بکردن دروزه میکرد و میتواند از این روزه و روزه  
متنفس باشد که از روزه و روزه و روزه و روزه میتواند روزه  
تصدیق دروزه و روزه و روزه و روزه و روزه و روزه و روزه باشد  
جزء اینچیز است و همچنین در میتواند اول روزه ای اینکه ای اخر شعبان  
روزه میکرند و شعبان کیه است شد روزه طیاره میتواند بکردن و قصد بکردن  
که دروزه و روزه ای اینها روزه ای اینها روزه و روزه و روزه  
هیچ که میتواند باشد قصد تعیین باید قصد اینها روزه و روزه  
تصدیق دروزه و روزه و روزه و روزه و روزه و روزه و روزه  
روزه و روزه  
است که اینها که قصد شد ظاهری شد و کلام در علیه که در دنی  
تعیین نموده مطلق اینکه ندارد ایش که دروزه بکردن داشت از  
نذر کرد که این روزه در همین پیش شنبه معین بکردن و همچنین هم کاه  
وقت دروزه قضای روزه ایش که دروزه شد و قدر و قوت زیاده اینها  
که در اینها هم کاه و در فضای ایش که در اینها بقضی قصیق نهاده  
اگر در دری مغلقی ایش ایش ایش باید معین بکرد و ایش ایش مطلق و روزه  
که ایش و قضای روزه است لیکه مشهور در همین روزه قصد تعیین  
و خلاصه اینکه ایش  
مثل ایام السیف در یک هفته ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
ثانی و نظری که ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
و لیست بکردن ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش  
گفای ایش  
**لام طلب پنجم** بدانکه عین اینست که وقت نیت روزه ایش ایش  
در صبح صادر قات بایش که باید نیتی که بیشتران داعی برآش

کشاده مشوره رسول خدا میتواند ایله ملکه که در باید ایله  
و ایله زیلانه شرکه ایله ایله که ایله زیلانه عویاده کند و  
امز بدانش خدا ایله ایله و کیم که ایله زیلانه ایله کند و مصلوات  
نهسته ایله  
ست در این روزه عبارت و ایله در ماهیات دیک و قیام ایله ایله ایله  
دان ایله  
که بود کیه دروزه بکردن ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
کند و از دیگر ایله  
ده ماهیاد دیده ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
کاران اهل توچید و میباشند که ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
در ماهیات روزه ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
هم در اصطلاح اهل شرع ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
از امور بچشم دیده ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
نیت ایله  
پن بایله هم کلیه ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
چه جمیعت تا قصد نیت ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
و لعلی خلاف ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
که قصد ایله  
اجایع ایله  
ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
لوطه ایله  
است ایله  
عینی نیت ایله  
معینی نیت ایله  
ضروری نیت ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
شده مکلف موصیه ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
هزارات ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
ان از وحوب و تدبی و غصیان ایله ایله ایله ایله ایله  
روزه ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله  
ذمیعت بروزه ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله ایله

بروزه بالقرض ونیازمندیت عمارت از خطوط وکه راندن بخطای با  
فراز از خلیل متنی نموده که این ناشد کافی برای است که بعد از نیت کرد  
درینه ماده افسوس است که هشتم ماه مطلع این نیت از زمان  
مسنونه بوده که این ناشد که حجراست که کیف بنت بگذرد اول ماه از زمان  
ماه افزایش است که از این تاریخ در زیر نیت علیه بکند و اوضاع اینست که اختیار  
ایرانی خواهد بود و اوضاع اینست که هر کاهنه نعم از رعایات نوت شده باشد و  
تفصیل خواهد بود بلطفه حکم شرایط ماده باشد در خلافات مذکور در مختار  
هان است که مذکور شد که مختار حجراست که در همه موضع هم  
روزه متعجب غیشود پس از همان روزه رعایات زرسف دزدیده  
و زمان روزه ولیت و سفت خصوصاً با قریب بعد جوانان زندگان در سفر  
چنان اینست و اوضاع است و همچنین زمانه نه دیگر قیقد سفر کرده باشد  
صلانه که مذکور شد به باشد که چنانچه روزه را در سفر و پس بکار و فر  
سچ بخار روزه مست بنا بر قبول یعنی مطلق روزه است در سفر  
ضعیف است و هر کاهن دزدیده و زنبوره در رعایات نیز موضع این پس  
اکثر نیازکارهای است باطل است و اما هر کاهن از زندگانی و نادانی که دارد پس  
غیر از اینست که ماده و رعایات است باز نیز که بود و بقیه نیز موضع این  
پیش از اینست رعایات محسوب نیز در حقیقت دسته بخت است اما زمان زند  
رعایات محسوب میشود هر چند عارکه ماست و عرضی و فرشت کرده  
و از قریب فول اول است و ظاهراً این است که در رعایات محسوب شدن از زمان  
در صورت جمل دشیان خلاصه مذکور مطابق مطابق است ۴

روزه بزم الشک است پیش و در سه ماه شبانه هم کاهن در رعایات نزد  
که از زمان دوست و دسته هلال باشد اما اینکه شهادت نه دهد اما کسی شهادت پس  
که مقصی الشهاده نیست اینکه عرضی از علامات رسنی که از اینها هست  
مشفاره شد و دوست که این رعایات باشد و رسنی بکند و من  
اینند که ما طبق مطلب روزه بزم الشک است در مسلم دقوں و فر  
هم هست و اینکه قبول اول است چنان خاصه و فرقه این رعایات نیز پرسه پرسه  
و زمان الشک را باینست ساخت که وهم ظاهر شد که اول رعایات  
و همه خواست این رعایات خاص و خود خوش که دهد و لیکن رسنی که اینکه  
اینست بکسر دهشان اینکه نزد که دهد و دلیل پرسه پرسه بزند و داد  
خشم شد از این رعایات کرده و نیت سنت کرد و این حال از اشکان

وهو مسيطر روی بولنامه باشد تا بدینت رفاقت کند و رونه اوصیمات و لاما آن سیان ظلی معلم شود پس واجبات برای اکمال کند تا شد و دستگاهه وان چند قابل شناس است با نیک خود بدینت کند و رونه اوصیمات وان ضعفهات و هر کاده ریان صورت اظطرار کند. نظر ارام اگر ده است و در وجوه بگفاره و خلاص است و بعد تا همه کفت را با اهر کاره در درون الشک نیت دوزه سنت کده و ظاهر شود که امام هشت پس تجد بدینت کند بدلی رهان و روز زاده همچو احتمال خواه بین نظر خود بعد **مطلب ششم** ها که مکنی بد دندنه است در دنمه اوصیمات و بروز دران روز دنمه اخیر بکار گرفته اند که در دنمه اوصیمات و بروز چیزی که نام نیاید بد و ن خلاص و امام امام که قصد کند که پل مقطبه بیان یار و در مثلا کل و مش و طرح درینان دروز هنر نهان و در ماده دلیل دران خلاف است مشهور برای است که این نیاز این سایر است و دعایت و نیفع کشته اند همچو اس اش که خود بدینت بکند بعد از این و معنی کفتها اند روزه ناکد میشود و خطا کفاره هم در کلام است و بعینی پس از این شد بیرون کفاره و این مسئله از مشکلات مسائلات و اوقی قدر شهود زنات و اداره مرتعهات از برای این سیارات از اجل این است که لخانه ایسا را که حکم شانه است در این معمليات روزه در جذب چشم بهم کلم این مقدمه مفهومیت است و اکر قصد فعل مقطعی از اغفال را بشد پس این روزه با طبل پیشود و در یکمین غیر خواهد داشت که نظر نهود از این مفهومات مسيطر روی شریعت ایند بک در روزه مان مانند کی ابطاط شوی و زفات این تقدیم فعل مقطعی دین قصد بیان چیزی از روزه سا خد عدم امساك با قصد از دنمه دیگر که از زن در زوجه این امر از ترا نیز خدمه خود اغفارکار گز است که قصد اغفارکار کدن چون بیکشید از روزه فوت پیشود و ظاهرا برای است که خلاص در بطلان داده دران موریتا اس اش همانکه شنبیده در در شرح ارشاد ظاهر میشود را زان گفته باشند و شوش و از آن هفتم ظاهرا بشو گردید خود از این همچو درین عبار مسلط نشاد و امام خواجه طارج ساختن خود از غانما نقصان را از بیعنی از این این دینست که این لقاهم کند همچو باشد و منافع خان چیزی از این ده عورت کنند نیت مان نیز این لقاهم کند همچو باشد و هر چند هر کار بعض از این لقیت عین ناز بکند مثل بایان از دیگر و باز تعیین دهد نیت را

حکم است که نشاند میمیز یا لذتگیر که مظلوم روزه است و معیوب قضای کناره  
و معیوب عادل باشد که اندیشه اسرا برده دلات هاره اندیشه دلخواه  
با مظلوم کند و مظلوم روزه است و معیوب قضای کناره یعنی نبلاند و  
بینی از توان قابل است و معیوب قضای کناره و این اطیعه و بینی از  
میانند و میکردن است که میانند و میکردن دلیست اندید هد  
غذای روزه است که شرعاً هم این است که اعتقد در روزه داشته باشد و  
تست بد هدود روزه رفاقت باشد همین حمله ای و لعله ای انتقام  
تاست رسیده نداشت باشد در روزه خلاف رفاقت باشد ای این معلم  
تست کنست مسلط و مسلط  
خطابه و اتفاق است و لیس ریخته عالم کنند کاره ای این معلم  
نویع داده است بسایر ادبیه رخلاف رفاقت و ملکه ای کنند او ایست  
که این بجهه که میماید که خلاف رفاقت است سایر ایست میم هالیبی  
لیب امر جوانان که کفتات و لایه لایه بپلطا ای هنگلات رور مظلول  
اعنم ملاها که چیزی در کتاب فتوحی بیشتر و فتوحی مقدمه هنده بجهه  
آنکه اعتقد در ایام خلاف رفاقت است و لیست چند مصلحت هدیله  
نهایت امراض ای  
خدکار و سوی کند هد و هیلی بکیه که کنایه ای و روزه خانه ای و روزه خانه ای  
ای  
ای  
ای  
ای  
**مطلبیجان** من هب اثیر منکر من من ای  
علم ای  
مظلوم روزه است و معیوب قضای کناره است و معیوب ای ای ای ای ای ای  
و بعضی کفتات که محجب قضای ای  
روزه ییست و بعضی بکوهه داشته اند و ای  
چنان که جاعیه کفت ای  
از پل و لوط پلکان ای  
ای  
فریدریث بند هم مصالشتر داریکی در روای شاری فردی سر  
نشستند که ای  
مغلب ای  
مغلب ای  
اشد با بعضی هنفان مغلب ای  
رو ای  
رو ای ای

برای تضليل شد ولما استناد کرد که اما بسب این  
دانلول شود و بجزی پاشند در همچنان که معمی اش اندک که  
علم از آن دارد مسأله ای از اذکار طلب کرد و دوست کردن نداشت باشد  
اما زیرا در مقدمه این سه قرارات اول است که اگر بعنی  
که از احتجاج و سیاست ممکن است همان را در بروان این ماده ای که از دهن  
بریون یا ماده ای بالغی که از این فرق و دوستی خود را درست کند درین  
جهت شوک دهانها هر سه و دوست ای این ماده ای که بغضی دهندر  
رسیده متنزه ای از این فرق و دوستی خود را درین  
فریادیان این دوستی بقیه است و غیره و همچنان  
فریادیان این دوستی بقیه است و غیره و همچنان  
دهمه این از دهان بیرون یا ماده ای است ای این قول اقوال  
فظاً و کلامه ای که از دهان بیرون آید و بعد این فرق و بیرون موج  
اینکه این کلامه ای که از دهان بیرون آید و بعضی اتفاق اند همه سه کفار و زرگان است بنابر  
این قول ضعیفات **مطلوب دادم** و اجابت ترکیم کردن در  
قتل زن اجاعاً و بسطل زنده است و همچنین در درگیری این افراد  
بلکه خلاف در نظر نهایت الایات دری کشیده دیسکوپ کرده در ربات فرق  
بود این اثبات ائمک خود بجا دعوی کرد و در طلاق برخیان این و همچنین  
این افراد و ظاهراً است که جنگلر زده هم مابین اطراف میشود روزه زن  
هم با طلسمی و مشوره رایست که دفعه در درگیری نیزه مند درونه است  
و بعضی بنابراین قول طلاق و عویض غسل لباس اش اند بعضی از قلایش و پیر  
بریج عصر از برای ان میسات و افالاً و تور و تکاب طهارت  
دانستی که افراد و عویض غسلات و افالاً و تور و تکاب طهارت  
این جست زن و اهل اینست که حکم موظف نیز هم واطی باشد و امامی  
در فرج جوانات لیس ظاهرایت که فتوی مشور طبلان دوزه ات  
لیست و شاید که این افراد و علیکه افتادن که در فرق نیست در  
اینکه موظفوں ندانند و این که کلمه شد در وقتیست که  
از ایل می شود و اما اکنون ایل می شود پس خلاصه و اشکال اینست  
فاسد شدند و اما اکنون ایل می شود پس خلاصه و اشکال اینست  
**مطلوب بجز اخلاق** کرد که اندک در اینکه دوست  
کفتن بر بیمار رسول و اقامه مصلی هم ماضی دوست ماست یا بهم  
از اینکه اتفاق کرده اندک این مطلب را در کفتن مسلط بیست هر چند

در این زیرت که این غلبه ها بعدها نیز باقی ماندند تا دستور داده  
اند که در این زمان بکشی از وکلای شرکت معلم شد که همه  
زندگان خاص شدید بسیار غایب می باشد و عرض بر قلم راهنمایی  
برای روزه ناویت نمایند بکار راهنمایی و عرض بر قلم راهنمایی  
محل کوئی رشد مخفی سام رعایت است و در پیش از دلیل این دیدگاه  
چند فایله است که بیان آن ضروری است **اول** این هر کاه جند  
محظوظ و نفس او خاص می فرستد مگن اینها نظر را داشت هر راهنمایی  
پایانی افرادی ایش که روابط ایلان است اینها کاه عدالت را داشتند  
و کمال از هر دو راهنمای شوهر و نیز بزرگترین پسر برابر که اینکه  
که ایوان اجلاس است که درین ماجمیع باقی مانده باشند و پیش از اینکه  
شروع برای مسافرت نمایند تا اینکه ناقصی را ایتم حاضر شود و با اینکه مشغول  
کردن پیره کاه او را غایب بوده باشند این اتفاقی دیگر که رساند مان چنان  
و امام از این عزم دیدند و تا این ایام نیز ممکن است بدین اعلیه و مانند اینها  
خواهد ایام اماکن سوار شدند و ایام خدید ید هم و ایام لازم  
اشد فضایل افکار را کن مکار است که لفڑ شود که ظاهر و مبنای از  
اخراجی که در کلات مسلمان مانند مانند مانند مانند مانند مانند مانند  
دکناره ایت غیر این خاتمه است که عویشان بعد شکنند و موندان  
از این چنان طبیعت ایت که از جماع اهل حرام در را اول امر حاصل گشون  
و پیمان حکم بوجی بحق امثال کل ایت و بیحیوب لفارة همکل تو روح  
ایشت دست کن ریگند و ایکرده ماند قضايی روزه را یکند **دوم**  
بدانه از رای تکلیف تعاقی برخات ایتم چند صورت هست که این  
است که عزم دارد را یک چیز مانند اینها می بارد باشد و در فاعل  
آن ایش که جماع است و دویم اینکه خود اینها نم خواهد شد و در فاعل  
سوار شدند و ایشند ایشند و سیاره شد و شخصیلر خود خوند  
لتوسم اینکه شد و دار و که غلیکنند ایشان ایش خدمه ایش  
حال سوار ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند  
یا از مطلعان غسلی ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند  
روزه ایت پیغمبر حیوب فضایل ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند  
و نعم کلام درین شغل ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند  
جنت بیت غسل ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند ایشند

از خاتمه حدیث مذکور باشد لیکن بگوئی که هم اینجا معلوم  
نمی‌شود که مفہوم این مذکور را چه مفہومی داشت و در وقایت  
کلمه نهاده را بآنکاران فصل مسلم آن شیوه معرفه نمی‌کند بلکه مخصوصاً آن  
باشد که چنان‌چهار افسوس اند طور است صریح تر از دیگر اینهاست  
خوف و امتناع شدن در دلایر را باید معرفت موند و درین پیش‌ترین موارد این  
جهت عافت و حوازن مقدمات و نکات مطلقة است که مذکور است در میان این دو  
علم حجت آن باز از زمین کفار را سیاست‌گذاری و مذاکره علی‌الغایب فرموده  
در صورتی که بینت در کوتاه مدت و مکانی موقتی می‌باشد از سیده عصیان اهل‌لواح کافته اند  
بر این‌چیز نسبت داشت که مذکور این مقدمات را با این‌گونه عصیان اهل‌لواح و مقدماتی  
امداد نداشت بلکه این مقدمات را باشد که مذکور این مقدمات را با این‌گونه عصیان اهل‌لواح  
اجرا کرد و با اینکه این مقدمات را که مذکور است در میان این مقدمات را باعث شد  
بوجوب توانی از این کار که درین حجت کار می‌نماید می‌داند مطلق و بصیرت مذکور است که  
بعضی از از این اتفاقات نظر کند موجب تقدیر اتفاقات است خواه حلال و خرواء  
حیام و هکماً بمقصدهای ایوان نیاشد اما اتفاقات اندی از این اتفاقات بحسب تکرار  
ظرف و اجرای قضاوتی‌گذشت و مقصوص کلام جو کا اسقاطه‌ای امیری و قضاوتی‌گذشت  
دانش اندی این اتفاقات می‌داند این اتفاقات که همان‌که بقصد منی امداد  
باشد مطلق این موجب قضاوت کفار است و همچنین خلافات که در اندی روش  
مادر بهمهای زن و مخن از هکماً باعث امداد نمایند شود و جو گفته اند این در  
چیزی نیست مطلق و بعضی گفته اند بر قضاوت اجرای و بعضی گفته اند اکنون  
لهم بعد از این اتفاقات موجب قضاوت کفار است اما این اتفاقات ایمان اکنون  
کند سطع ایمان از این اتفاق شد و این بحقیر ظاهر بیشتر در میان اتفاقات از دیگر این  
کوش کردند این همان اتفاقات است که پیش‌کشتم اکنون که این اتفاقات می‌گذرد باعضاً  
عادت اول این باشد که منی می‌سازم موجب قضاوت کفار است و ایام برای پیش  
نشست و ورق مابین حلال و حرام نشست و در این اسرا بر اتفاقات عام نیست  
و پیمانه اخراج مردم از این اتفاق شد هم‌طور از این روزه ایست و بعده قضاوت این اتفاق  
بر دو امام‌احکم حرمت و کلیه این اتفاقات را معتبر می‌دانند و مذکور است در میان این اتفاقات  
خرابه بادت خرد باز یکدیگر با یاری‌خواهی عده ملاصک مذکور است این باید  
دانند و این اتفاق خود را در میان رانیان ای بگذارند ای این کند تائیه باید این  
آن حاریات دیغیرحال دوزنه و امداد روحانی روزه پیش‌هه اینها را است

لطف اند ہیں حلمات و میرجع فضا کفارہ هم یک نسیت و بیضی کشم  
نگریست و بعضی نظرت اند نیز میل میلت فاطمہ شفیقت کے مقدس دوزخ  
و شاد رجوب کفارہ هم اظہر باشدی ایسا شاکن درحیاں کیا کیم  
احساس کفت اند حامیت و بعضی کفت اند کدر برای خلاف نیت و بعضی کو  
اطعه بیان کردہ اند و بعضی تایلی خیرت شدہ اند و بعضی پیغاملا روزہ  
پیغاملا شفیقت اند و بعضی اعلان کلام بعمی و بیحی فضل کفارہ ایت وان بعضی  
دیک کراحتات راظی قبول نہیں ایت و بیان کردہ حلمات و شرمی فضام  
و خکار و میکن معاشرہ از بول کراحت نہایت دغیر عالم فخر دیدت و لامائہ  
حرجا روز دیدت او بیشد و لایب مداوی چینی دا خلیل اک او ششیں ان  
ضمیرت و بعضی بیناهم میطرد افته اند وان ضمیرت روهین  
چکانیت و رفعن در گوتہ سلطان ضمیرت اکت و  
هم جین ریخت دوا و مریک کدا خلیل شد ضرور نهاد و قول سلطان  
ضمیرت و امامی کرد دزو و زو پیل اکم عادی کند مشهور و بیج  
قضایا است برو واقعی عمل برائیت و امامہ کا کل دنیا ایت کند برو پیر  
نیت و امامہ کا غذا ایا ای از عمل بکار بنا کر دنیا و بیکار دلیلیتی  
نمایار داما کار در نیزه دهانی باید بایدا تاریز و دکر عادی و بوده ظاهر  
ایت کر برو فضا کفارہ هم کار دزنه میشید و بعضی بهمایان انتا کردہ اند  
**خط پھر** بمان اچن لذکر کیم کار دزنه میباشد میطرد و رونت کرد  
و بعد اور دزدار روا لخشا پیله بیه میدون تصد و عدیا بشد میطرد و رونت  
نیت لاخلاط میل ایشان مکی پید و علی ادا خلیل شد میخاتیار باشی ختیار  
در میان کرد و بیما علیظی دفع شرد و علی او دزد و دزه جن همچه از زد  
و ای راغب ایتد و بخل اد جنیز بر زند و دزه جن همکا اور ای اغذیه  
بر زند و دشام دهند کار لخشار اش و شوئی تصد که جنورا مامکا کار کاه  
محمد نیاشد کار قصد اور ای ایلکن بکھن قدر بیان کرد اور ایتزا اند  
و زنی کر کسر بر سار اند میکار و ایسا ایا و بار ارادت دیتی و دیشی  
کل کارک جمال اینها بندا زنات باعیتی با مالی کتو شوند میصلن  
ان شملدر میوری کدان تخفیفی غرفت مکنید قاری بیان  
ان کار ایلکن و قریب هم شادت بد هدایت کار کریز و ملخ دان  
کار راخیا هدایت پیش کار خزینت و مفتید بیان حذر برسد و  
و زن ایچور دخال کار کار و لذکر کیا ای عبطل روزه ملت بیان ایش

وامانملة ملاسنه وملائمه باخلاق خود هر کاه قصد ازانه باشند په کارکن  
داده از عالجه در کهونه میباشد په خاله است کان نینچه چشم است و کاخ چشم نداده باشند  
په چشم فاریان طاخو گوئم من میباشد و شهادت او هر چوک تیا بهی په کاخ بعازی است  
دغهوره و اقیانه است که راه هم تدار و هر کاه عالم خدمه باشند که باشند خوش  
شہوت او هم خورد په ایان که نکوهه ساتا عالموک اشکال ده دایست که باشند چوک  
در کیمی ایست که کان غاب نداده باز ازاله و حرام است برکت میکلن غاب دارد  
بازنل با اشکار رایه هه و مکروهه ساتا نکلام علامه در منتهی ظاهر میشود  
که ندل هب المثل ایان ایست که بوسیدن نکرهه هه خیطه ظفرا په بارز  
داشته باشد دا بارخانل اشکال نیست و باحتاطه دل رهایت این و هم چین  
در نتسا که ازهه کاه منی باشد در همات تا کیمی است یکم در دیست که کلام علامه  
در چوبه هفتم که کاهه خلیج لری میزد و بوسیه که کان غلب نیزه ایان لشته  
ایران ایان که ایکنکه همچین مظلومات احادیث دا باری همچوک دا محال شاء علی  
ماهیت و تکریم هر که مظله ازانل پا شد و معنی پا دهوب قضاو و کفاره  
لکنه نیت با زینه ای احادیث و کلام همانچوک همچوک خسوس ایکان سیار ناد رایت  
که ای وجوه کل اشکار خود چوک دست عالیه دین دین نیتیه ای و باید و جمل  
مظلومات ایثار و کلام غلبه رایت و وجہت و سناکه که کاه در خیار خود را در ورد  
میزد نه با همیت دعای ای  
کفاره ایت و هم چین هکاه اه داشتا ایان باشد همچند خهد منی او رون  
نداشته باشد و ایا اکجا طا و بکد د وعی ای باید یاد یاد خانل کندا اما  
عادت ایان ای  
چون در راجحه دیگه  
تاید بر اینجا نیزه است و هکاه مفهوم ایان ای  
محبوب فضاله که اهه و بیان ایک مفهوم دن ده دوز دوز ده ده ده ده ده ده ده ده  
دغهوره هکاه که میخانه ارمی ای و باید و تا خیش همچوک نیزه ایان ده ده ده ده  
و ایست ای دن بعد اسلام که رش ندارد و تویه بعیانی ایان ای ای ای ای ای ای ای  
داخلا ایستاخه ایان ده  
تعدی جنات است در دوز دوز ده  
ایان ایست که حکم کردن در دوز دوز ده  
ساتا قایلند با یک مفسد ده  
ایامه ایان نقل شده و حق نیت اند که موجب قضاوه است و موجیه قنات است و ارجو عذری

این‌جا اخراج چاهل میلیارد که اند و خیفین این است که هم‌ا مقفلت  
در بحیل مسلم بر وقفاً و کفاره هر دلار می‌شود و هر که مقص نسبت  
کفاره بر داشت ز لکن نفع قضاکنگل داده اطراویست که باید  
قضائنه مظل همه ها که بعنوان نفع بدند اینکه تقسیم کنندان  
حالیع جزئی خود را ماجع کند جهات و قرآن و معینیست تهی عالیه  
ایش داشته باشد ایشان را بشد و هر جا می‌باشد و هر جا نیز است  
خوبدن و شایدیت و بخط و کون مکاری چشم کند که فوست غلکردن خی  
شود لکن همه میاندان نعلیم کند که به کدام بدهد ایشان را در  
قضائنه است و کفاره بر داشت ایشان بالاحظ و قضائنه نفع داد  
اطیبان ایش بودن این امر و آن شد و معلم شود که مصمم نموده است  
بر و قضاکنگز نیست و هرچنان در صراحت رمضان وند رمضان از زید  
یا زید و زید مبارد و امامزاده زید غیرهنین مثلاً قضائنه ماه رمضان  
یا زید و مطریت روزه سنت پیمان زید کاروزه نکرده و هر چیز که  
کسی بادخشنده ملکه ایشان را و معلمین شود وطن بصید ای احاطه  
کند و چون بخوبی دل و لکر خود تقسیم کند و معلم شود که مصمم نموده  
باز قضائنه کلام است و کفاره داشت و قضاکنگه ماش و معلم شود که مصمم نموده  
که کش است و قوه ایشان همچوی دیگر ایهاء ایش و معلم شود که مصمم نموده  
لپ حکومه اند که در قضائنه و ایشان قبول خالی از قوت نیست و ایما  
های که ایش باز بکریکه که مصمم است و ایکل کند کرد و دیگر می‌کند یا شرقی  
مسکن و چیز بخوبی داد و معلم شود که مصمم نموده است قضائنه ایش  
دکار لکام زیست و شاهنیست که در ایها فرق نیست میان ایکنخواهی همچوی  
که «بیدل از دنیا و ایها های که در ایها را اطراویست بمقابلی فیلیخی  
که بکریکه می‌باشد و بعد این معلم شود که مغایر شد و دشمنی ایش  
که موجب قضائنه است و ایشان خلائق مخلعات بجهة ایکنخواهی بین جان و ایش  
دست دیده که ایشان را دست خصلتی ملکه ایش پیش ایشان خش  
این‌اید و رویی که ایشان ایغایی باشد که ایشان محصلتی ملکه ایش پیش ایشان خش  
مخلع کیک ایش دقدام باشد و بدل سد جویب دخواه و کفاره نیست  
و ایکر و دخوصون می‌شون ایشان که همکار بیون تغیر و بجهیزی خود  
و معلم شود که مصمم است قضائنه ایش ای دیخت و ای دشمنی و دشمنی ایش  
دیگر ایش قایل قضائنه شدید و هر کامی این شخوار ای دی ای دی ای دی ای دی ای دی

و ممکن بوده است تعلیم ملی پس تعلیم غیر جایز نیست و بد و ن رعایت  
شان افطار کرده این باشد و اما اگر در حق  
عاده اوقات باشد که مغایرات و افطار کند و بعد زان خلاف  
آن خواهد شد پس این حفظ از ملی تصریح کرد و همانکه این خصائص از این نیست  
چون باعث شوند افطار کرد و بعضی ران شکال کرده اند و اشکال دار  
جوان افطار میگیرند این دلیل برخوب قضاخت نیست دامنه کام جزء  
حامل شدن را تاکی بخوبی داشت این خوبی را میگیرند بلطف  
باشد و ظاهر اتفاقی بودند هر چند ظاهر شدید است این اتفاق با مذکور  
شده در دو تیکت که مذکور کان خوش بودن ظاهر شده اما معلوم  
آشوب میگیرد و نادرنی مغایر یعنی شود و بدان اشکال است و قویل امور  
افتضال میگیرد که زوره فنازه فنازد باشد و ظاهر اسلام باشد و این کلام جو ظاهر  
میشود که قضاخت از این نیست چون نظر این مخاطب میگیرد میگویند  
که اندک  
شده از بین اینها که اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک  
بوده است اگر اندک  
ولبیت و بعضی هنوز اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک  
چیزی نیست و اگر کسان اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک  
کرد و قضاخت اندک  
محجه شدک اندک  
که اندک  
معلوم شود که زوره فنازه فنازه فنازه فنازه فنازه فنازه فنازه  
باشد و بکم اینا پیش سان کرد که اندک اندک اندک اندک اندک اندک  
معلوم شود که درست کند و افطار درست بوده بپرسی ران اشکال آن  
ظاهر اشت که قضاخت اسلام نیست و امام رکفاره اشکال باقیست  
و ظاهر اشت که هنین احکام جاری باشد در کمی کان درخواست شد که  
و افطار کرد و بجود اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک اندک  
که اتفاق افتاد که معلوم شود که درز بوده با اندک اندک اندک  
یقین شود و معلم میگیرد میگیرد میگیرد میگیرد میگیرد میگیرد  
علم اخراج اندک در مسائل کفایت اینست که فنازه فنازه فنازه فنازه فنازه  
خلی از اشکال اینست مخصوصاً در جایی که راجح در نظر داشت این مورد که در ذات د

مقدور باشد اولاً ادا ناد کردن بنده واحیت و هکاه ازان عازمین با  
روزه درمه را تکریب و هکاه ازان عازمین اند شصت مسکن بالاطه  
کند و این افضلات لکن وحوب ندارد و داشت علاوه از این کل شسته اند در  
کفاره مانکن این کاره را بخوبی کنم که همه باشد با علاوه و جوی قابل شانه تند  
که هکاه اراده احراز حکم کرده باشد مثل خواسته بگذشت خواسته بیان مام  
حرب یا هجوم از نزد خود را خلیفه دهم چنین می اورد از تو خود طمع  
حرب داشتم اینها واجب است باره هسته راه را بر اکناف علاوه ایشان  
بر دست گفاره و داجیت و این در نزد حقیر اینها هست و دینهم من  
رسانید غیر رعایت علی مغلیقار خاک اشغال است اینجهت حرمت و از  
جهت اینکه ظاهر مدعی کرد این وارد شده بیک گفاره است و اینکه  
لک گفاره است دیان و احاج و کنده رسم معلم نیست و اما گفاره  
آن خلاف رونه نذر معین تیره بان خلافات مشهور اینست که  
گفاره ایشان مثل گفاره انتظار راه رمضان است و بعضی کفنا اند ایشان  
گفاره ایشان گفاره مخالفت قسم است و ایشان از کردن بنده است بالاطه  
ده مسکن بایحام و مشاید ایشان دهکاه از هنای عازمین اند  
س روز زده بکفره واقعی قول مشهور است بلکه در مطلق مخالفت  
بنده گفاره و رعایت لازم است خواهد در روزه باشد و خواه غیر ایشان  
دهکاه کی از گفاره و رمضان عازم ایشان گفاره فرم باحیا و در دو  
اقری ایشان که مخالفت عدهم مژده زد است و بدیکه هکاه که مخالفت  
نذر معین را بگذرد عنای موجب گفاره فی شود و مجسم مخالفت ندارد و  
محیل میشود و ظاهراً اینست که حکم نذر و عهد و معین کی شاند و ظاهراً اینست  
که مخالفت بعنوان شناس و جبل و آکا هم ایشان اهل اخلاف غیرشود بلکه نذر  
بر خال خود بآقی و مشهور باقی ایشان کفرت شد اینها ایشان ایشان نذر  
بلکه باشد ایشان مستداده داشته باشد پیر هکاه که نذر کرده باشد  
که هیچ شنبه روزه بکفره هیش که نیک شد و عالم ایشان ایشان که داشت  
نذر کرده و گفاره بر رایحه شفیده و نذر را و مخلص میشود بعد دیگر  
بر روایت اینست روزه باقی شنبه ایشان تضایی ایشان و گفاره ایشان ایشان  
بعض اصحاب نقل ایشان نذر قبول باشند که هیچ شئ مخالفت ندارد  
و گفاره علیه عدهم بخواهد دیان این احراط است و لکن وحوب معلم نیست  
و بتبار قول این قابل نیست ماین ایشان نکه نذر کرده ایشان ایشان کلی ایشان

وچهل حقالیث اعظم کاره باند و تمهیخن در مسلم کفاره بعد از این  
حواله ادام مطلب باز هم بیش از نیم که در بسیار یا کم روزه ماه  
رمضان باطل شد فضایان و جملت و شبهه دیران نیست که  
فنا شغل روزه رمضان میگیرد و همچنین علایم امامت و قدر اند که این  
ذر عین متألفانند که در پیشتره باشد که در پیشتره باشند و این بع  
شنبه تخصیص رسانی این زمینه رجیب باشند اما روزه مکروه اتفاق  
آغاز که مفسدی بهوارد برای دلخواه فضای این لذت برداشتن و شکل کردن بعض  
آخرين درون ظاهر هشت و سی هجرت و ظاهر آنست که هر کاره است زند  
کنکرد که درین زمان باستان سالم معینه روزه مکروه را در ده روز  
ماه میعین بازگردان این باستان مخصوص شود اما نیز این مذهب از  
معنیات و اتفاقاتی های رمضان یانده مطلق مثل این کاره است که در که  
بپروریک روزی روزه بپرور و معین نکرد و بود و همچنین روزه  
کفاره بیش که مفسدی دهد اینها علیم باشد و باید در ده روز پروریک روزه و  
لکن این اتفاق اخنکو شد و همچنین روزه سنت قضا نهاد و محققا  
و غیر این مقصید این کاره است که روزه سه روز سنتی همراه با تائید مکنند  
است اما که اتفاق ای اینکه بند و میانت این اثبات خوب است اینکه  
اسکر قضايان تعلق میگیرد و اما موافقی کفاره مان تعلق میگیرد  
اما روزه رمضان پس شکل نیست که کفاره مان تعلق میگیرد و موافقت  
از ارادتی و همچنین در نزد رمعین و روزه امکان کاره که امام  
شود بد و خلاطه بلکه دعوی احاجه مان شکل ظاهر اینجا نهاد ظاهر این  
ایسکه اتفاق دارد که کفاره تعلق نمیگیرد روزه تقاره و بند  
غم و همن و داده سنتی و جو عمروی اخراج ران کرد که اند و لکن  
اختلاف ایند در قضايان های رمضان هر کاره بعد از خلو از این اباطل  
کند و میان این اتفاق کاره اند ظاهر این کاره در اینجا نهاد ظاهر این  
پر مشتبه و اقوى بیفت که کفاره در دن و اجاجات و اجرات و مجموع عربی  
اجرا نهاد که اند و خلاف این پایه معتبر ضعف نهاد مطلب  
**داندنه** که افتخار ماره رمضان از ازادگون بند ایست  
با روزه که فتح دوامی درین ایام شدت میگیرد و اشاره  
میشانند اتفاق که مکلف تخته باسته بیک این سن نهاد که خواهد  
بینند آنها که و موضع طلاق ایشان اند بزرگ نیست بین هکاه

نکار نمایند و بعده کفاره مطلب هفتم هر کس عاجز خواهد بود از تصریح  
که اگر این روز و بعده مدت مقررات دوست و دشمن میگیرد میگذرد و دوست  
ظاهری است یکسان قدر ضمیر موقت مطالبات دوستان را درست ساخته باشیم و این پیش  
و یعنی همانند آن که متصدی نمایند تکمیلی تقدیری که توانی ای ایشان را نمایند اینه دليل  
آن همچ یعنی معاشران سان از وقوعها پنهان نمایند تکمیلی اینه دليل ای ایشان  
دیگر در میگذرد ای ایشان را ای ایشان  
پیش نمایند تکمیلی تقدیری که ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان  
عاجز خواهد بود ای ایشان را ای ایشان  
دوزنی ای ایشان را ای ایشان  
نمیگذرد ای ایشان را ای ایشان  
دیگر میگذرد و دیگر میگذرد  
علی دوستان ای ایشان را ای ایشان  
غیره ظاهراً ای ایشان را ای ایشان  
استغفار کنند و ای ایشان را ای ایشان  
خواهی ای ایشان را ای ایشان  
عن بلکه و همچنان که قادرباشند برین که قادرباشند برین که قادرباشند برین  
معلوم نمایند ای ایشان را ای ایشان  
که معلمات ای ایشان را ای ایشان  
نکشانند و زن خود و عالم ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان  
نمایشند باشد بلکه دیگر نمایشند میل اطمینان کند و میتوانند ملاحده  
ای ایشان را ای ایشان  
بیند و رفاقت سنک و زندگ هم میگردند باشد لکن ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان  
دین نمایند لیکن کویا ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان  
هسته و مخالفت کنند و خدیقی که دین دینیست که مخفی نمایند چون حملت  
که ای ایشان را ای ایشان  
کشی ای ایشان را ای ایشان  
وابیث شده باشد و عاجز خواهد بود ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان  
و اکثر از اینها عاجز خواهد بود ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان  
از رطام بکند رسالک ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان  
ندیدم و لکن از غریبات و تعلیم خوار در ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان را ای ایشان

پاند بیان و زنجه خواهد بود جو روزه ای باشود و بعد از آن اینجا  
اچخان اول که دارد چناند کسی که در میان روزخان بده چیزی داشته اد  
مع است و اطوار و نظر خوشبختی است بد لیل اصل و مقدم صم میان و عرف  
مشترع و امامت بر تدریس معمی می باشد از اینکه تو پنهان از اینکه شجاعی بری  
ایندی دیان اشکانیات بیست عدم صدق صم میان و ایک اتفاقی که شت  
از گفایت بیکنیت از رای غام ماه لبس اغفار را ستمار دادی و بعل  
جه از هر چند و هر چلف مقتصد نداز و بعل میابد و بروزه لمس فی  
دشت و آن در راخا خاری نسبت چون مخفی هست و اینکن ندارد که  
مقصونت و دانی باشند مدارد بلکه این بحکم دادمانی که در میان رون  
خواهد باید این شتره جارتیت و لکن در نام بسب احتجاج اخراج اغفار شنید  
بیست یکم چفت صدی عوم میان و در مخفی هست و همچنان احتجاج و اخراج اینکه  
صدی صوم را در میان هست میتوان جایز کرد و امامت هاست و نرم غام روز نهاد  
کنندی ظاهر اینست که این با دعوه سویونت کافیست لسب عدم طلب  
خلاف در وان و دعوی انتقام و امامت اغفار که مسویع میام روز اند  
پیره را کنی و دعوی اجماع نزدیک به مکمل شهر بطریطلان ای انت و لامعا ه  
بیشتر از یک و نیم نظر اینهاست که در اینجا همه هست و ملاجئ هنر که  
عازم شود بعضاً نزدیک روزه نخواه میگذند اما بآخرین یار و دیار میان رون  
غار غیر شور و بعد موش ایله و دنیست که محظی شد چنانکه شجاعه  
قابل ایوان شده و مصاحب مدارس اهواز از مردم شد و امامت هاست  
مانند دیشان از ترور لیسا باطل ایلات چنانکه همه فیلان اینست  
و چیزی بیان نمایند اینکه شوره چیزی است و مشهود است معم نامه هم اینست لی  
هر کسیست و روزه نکره باشد و خواهد باطری بلکه روزه اور آن  
بر زمین نیست جای داد و زوس و زوس و زمانه همکه غلتان از نزدیک  
کرد و دیگران ایشان ایمان کنیت و بوضای ایلات و در درجیت اشاره در قول  
که اینکه عزم و حیات و همچنین ایله ایله و غایبی کشیدن هم ایشان و ایما  
هکه روزه دیگران را میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد و میگذرد  
یعنی دنیست که روزه ای احتمال داشته همکه ایست و میگذرد و میگذرد  
در رشت ای کار آنکه میگذرد ایشان است که ایله و دنیست که در جهات و مکان کلی  
کرد و دعوه علیه کیمیه میان و ایزدانست که ایله و دنیست که در جهات و مکان  
قیلد و احیا هم بیست ایک دعوی نکرده و ایامدلوں سرتیست

ویعنی همان که از مساله داشته باشد و از ذکر کومنی باید این کافی است  
در بیان این روش امکانات از ذکر کومنی آمده است و اگر نیز این امکانات بسب  
مساله بالغات و این تنبیبات و معنیده رسانید می‌توان از توضیع محدودات  
و متن در نیت که همان معنادان خصیر شود زیرا موضع مستاد کار نباشد  
و بنابراین روحیه ای که قوان حکم کردن بعنی بودن پیش از میان اینکارهاست  
و از علاوه در تذکر ظاهر شترک کرد مذهب میان این شکل و کومنی است  
ادام عالم میتوان حکم کرد که معنی این نیت همان این میان بصفات مولده  
وارشانه و قابل تکدد است که در معرفه و زن و هر دو مساله معتبر است  
شکل این مذهب پاچه جنرات و مخفف در کتاب معلم شکل این کفایت کرده است  
بعد از مسائل مختلقات و همچنین صاحب مالک و اسلامان را لایحه علام  
بندهاده و خواسته استعداد و فایل خروج منع کنند یعنی این اتفاق بین دو  
شکل این معلم سلیمان غیرشود و راجحه نیست بلکه این اتفاق بین دو  
که همان را در میان این دو اینها خود بینند چنان که کردن باشد این میان  
شکل این میان هر کدام در حکمه مختص این افات می‌باشد اینکه بینند که بالغ  
بیلخ مشهد و خلاصه اینجا مهره مثنت باشد میان این دو و مکری **دو و مکری**  
ابن اساتیز یعنی دو و مکری موهای دیگر و نیز برای این اتفاق ارجح این  
در نظر اینها شکل این دو و مکری یا در خوبی و حوالی این خواصه باشد که این  
یا خیلی رخاه می‌باشد و خلاصه کافی و خلاصه دو اینها نیست اگر کافی نیست  
لست اینچه داده اند که تولید داده بینهای میان کافی و خلاصه و در کافی غلط  
دانسته مددوس و این ضمیف است و اینها بین این مهای زیادی که قبل  
از نیمه کاری سیاه بینهای میاند مانند مهای کافی و خلاصه و خوبی و میانه  
و من و زن دستیت و میانهای مشوره بینهای مهای علامت سین: یعنی آنست یه  
های این معلم میشود و بینهای مهای علامت سین: اینکه معمن مهای علامت شد و دلیل  
بهای این کار یعنی مطلب لکف اند ناقم است و ممکن است که مرا داشان این  
پاچه مطلع شدن اینها باستانی بینهای مهای علامت سین: نیز  
آنقدر بینهای مطلع خواصه ای که در در و میقعد و رو تخصیص اینها شکل و فایل  
بینهای که این اطاعه حاصل میشود بینهای غلو و بینهای مدت این میشود باید  
بلیغه قلای این حاصل شده بوده که این اول رویه این افت این پل نیل لطفی  
شود زیرا که همان این دلایل دارد این دلایل که غالباً اطاعه در ازوفات  
نموده میکند یعنی علامت سین: از و مخالف مشوره گمکنید و نفس

خر ج مخیلی نیت زنایکه بله هست و در صورت اشتباه و مظلمه خود  
تی عذر کردن لذت سپری میگیرد و مشهور است که حاصل شدید بله  
بیان شدند باز هم سال در مردم و سکونتگاه پامتدن چهاردهمین  
کفته آند تمام شدند سیزده و اویکی قول ادلات و مقام شدند ترس  
درین و بعضی کفته اند بقای شدند و این قل میتوان است دنادی  
و اساختن بی بلغ از بقای شدند پیازده سال است و خلاصه در ان  
نذیدن **حکایت** حکایت و حکایت و حکایت درین نیست که یا اهلیت  
حاصل است و یا منشئون اشتک که اهلیت اعلاف سین بلطفه اند یعنی اینها  
بلطفه اینها اینکه پیش از حصول اینها بلطف حاصل شدند بر دامات و دناده  
این معنی اینست که هر کام عقدتند اند مصادره شدند ناشد قل از اینند  
خوب یا اتفاق افتاده فهم از اینها اینها مخواهد و بعدها معنی  
ماوراء ایندان را اتفاق است و مطلع شدن روانم ناد راست  
خصوصاً در اعتماد نهضه منکلایشند میکنم اینکه کاهست که اول  
کلمه سمعی قل از این بلطف راچ شده باشد مکار چیزی غایل رفاهه باش  
قل از اینها مقدار از ظاهرها بر اصل مقدمه دارند و این معنی کی از دم  
نیت یا ملائمتی مکمل هر فرج زنان و همه امراء داشته باشد پیش از  
چشم دیدن او حم بیرون گشته باشد و هر کجا با وجود حضور دیدن از زن  
اعظم میباشد بال اینجا اینکه از این عالم اتفاق اند و اینکه بعضی اکتفا  
کرده اند بمحض اینجها و بجهت اینکه چنانکه مول کردن اوان فرج زنان بیول  
زن بودن ایاست حضور دیدن هر ازان فرج چنین است و بجهت اینکه  
حال ایست که موجود یا نبیند منعف است: همچه بیلان قیاس و منع خال  
بودن و حضور دیدن هر آسانی عاداش بیشتر نیست اما ایندیکت خبر  
هر طلاق شود و هر زن دیگر راحا ملک کنند چنانکه فاقه شنیدن زمان این  
المؤمنین علام و مدد کرست از قسم شریع قانی و در راجح افراد روات از  
ذکر در مطلب **اول** اینکه طلاق شناختن بلطف این از لذت کی مطلع  
رمان بنشاند یعنی اثبات شایع و بجز از طلاق پیش از ثبات میتواند همین  
بادعی این معنی از زمینشند و بعضی کفته اند که هر کام اعظم فرقه ای باشد  
این کیان و شناس پیش از اتفاق از این اول و میسر نیست این اول اینستند  
و اول اینست که از اتفاق اطراف موضع است در معمور و در مطلع اخبار از  
بلطفه اینها خود و داماد مکلفات باشند معتبر است ایناول و لکن بسب

ان در زیر گذار و ایجاد غیبیت را از می بینند و هنوز ایمان نمکنند تا گفت این  
دایان و همچنین ایجاد غیبیت بر روی ایوان سبب تضادی عادات  
کارگویی است شده باشد و تولیدی دیده امدادهای دیگر ایوان را کافی نمی  
کنند مقباله هشدارت باشد و ایوان شفایت می شود و ایمان نمکنند  
اعلام می کنند و ایمان می کنند و شیوه ثبات می شود و ایمان نمکنند قول  
اویس چون با زلماً لفظ انداده کرد و مسیح ایوان را گفت که غایبیت که غایبیا  
باشد یعنی که اگر دعوی دیده باشد و خلاف دیده باشد مخواست  
باشد و خصم ایمان کنند و ایمان می شود و ایمان نمکنند قول  
رخواه است انداده کنند مخواست بجهت اینکه انداده کنند مخواست  
هر کاه بله را بقیم او موقوف نمود و دل را که ماید اغایه عالم دنیو  
قوی ایاست و روحی که بر تولید نمی دارد قسم فرنگی غمکنن لست غمی  
ایین علی این اکتوپر و همچنین کلام در درود می صدیق چیزی را تا پنهان نمی خورد  
و در تخاریک دنی کی راست کرده حیض و معلق از زنان می سیعی است در رالخ  
است در مطلبنا و اما اینات مولیه طبقی شدت ایان بدند و می باشند  
و بیرون ای الکافیتی که در جون همان آن معرفت ایان بلطف اظهار  
خصوصاً هکاه می باشد که در زهرا و اوریسه که دنبیا بشورن با خا  
عورت نیست و نکاه کردن باز در رحال اختیار هم جاینات **دویمه**  
ستجایات غیرین طبق عادات بعض ایوانات داده اند اینها باعوان ایان اند  
عادت نشند و بعد بلوغ عزیزی ایان ایان شدید و کارا باشد و ایانه  
اندر نازدیکی لواحدت مختلف وارد می شود در بعضی شش ساله ایوان  
شان در در بعضی هشت ساله در بعضی می سالان از زیارت دیده در بعضی هشت ساله  
شان کفایت ایون و بجهت می خشید شده باشد و غیرین این نیزار داشته و این انجام  
محملات همچنان می خشید این فکر بعضی اتفاق شناسی ایانات و همچنین مأعاد ایان  
تا اینجا بر این قوایت تغایرت اتفاق و امداده روند به می اخلاق است که کوهه ایان  
که هم انداده است اینجا هفت سالکی ایانات بیانات دجیان این جایات که هم اند  
که ایان ایانی است که هم ایانات دینی هم جایانات و بعضی این ایانات ایان ایش  
سالکی است اند و دلیل ایان ایش ایان ایش است و بعضی این ایانات بیانات  
و بعضی که هم انداده است ایان ایش ایان ایش است و بعضی ایان ایش است  
طاقت سه روز و زنگون در پی می گیرد این ایش ایش است و ایش

حاصل پیشود که ایام معتبر اعات حکم شریعه است که اینها سف از این شد  
پاشوری که سران منتهی شده و درست کار اول را ترجیح بدینهم دجون  
هم اذل ناتی شد و اخاطل را هم امکن ترک نگند و فرع این منطقه  
بیماریات و لکن جون ناد از اتفاق میانند و قیمت این واقعات بخت درین  
۴۰ ناتی و جون نیز خصوصی نیست از این ابعاد و اخاطل اذل و ناتی  
و بنا اذل این است که طلب هلال همامات و تخفیف آنان را بازیست  
بله بخت این اذل و علامه زندگه قابل بحث شد و جون بدنده اول  
هر رضمان و افتخار اذل شوال همه دلایل و معنیت اینها باطل است  
تا اوج این ادعیه و تمام مشغولان میم ایام اسفل و بیران و ایام  
که این را بقیه داریم و جویز بوزه و افتخار است در مویت هم نظر مطابقاً  
در رضمان هلال اذل همه رضمان وارد شد و خصوصاً این دعا اذل ایام  
با این داشته میان اذل و اذن ایام ایست بخلاف هلال اذل و خصوصاً این دعا اذل ایام  
از خفت امام حسن با علیم که رسول خدا اصل اذل علیم که جون هلال اذل  
و مددید بدید بیغیر ایام ایشان و دستی ایام میان اذل و دیگر بنده ایام  
اهله علیماً ایام اذل و ایام  
الواص و رفع الاستقام ایام ایام ایام و ایام و ایام و ایام و ایام  
سلیمان و ایتم مایل ایتم و ایتم و ایتم و ایتم و ایتم و ایتم و ایتم  
فروعه دهد که ما مادیدی ایام ایام ایام و ایام و ایام و ایام و ایام  
هذا الشتر غیره و غیره  
و خیر ما بعده و اعوزیت من در تمازی و شرط ما بعده المقدم ایتم ایتم  
با ایام  
و زنده دیگر کن شتن می روی ایام ایام ایام ایام ایام ایام  
روز و تمام شد باید و زد که کفت همین هلال دیگر لشوده چنین  
هلال شوال داشتند و میشد بلکه شتن من در دنیا هلال ما رضمان  
شوال است بیمه جویی کنند که ما را دیدیم هر چند عذر لی بنشاند و بتوت

هلال بان طفله از اجله اجراست ملک خلافات در لیکم پایدا شد  
باشندگان آغازه عکس کن افاده طلاق کافت مطلقاً بالا نظریه نزدیک به عالم از  
ودور نیست اکتفا بقفن و یکن احقر است که نزدیک به عالم باشد بلکه  
اطلس لیست **جهان** شادت عدل است و دو عتمدان و سرمه قبول  
کافت خلاصات فاقعی و اشیاست که شادت دو مردم عادل بقول  
بیشتر خواه مانع نموده هموارا اینجا بشارعی بیان شد و خواه از  
خارج بلکه باشندگان داخل از شادت بگذران که این تیت و شادت  
زنده هم مقبول نست همینچه از زندگانی هم مدعی هم  
با این شادت اینها را شادت موقوف حکم هم نیست بلکه  
ایرانی هر کس جایز است علماً که همین دندانه حکم شادت  
بدهن و اورده کند شادت اینها باید بسیار جاهله باشد جمال  
آنها و ایلک داشت هم اما واقعی باشندگان شادت در وصول  
هلال این کسی کوکوک در بود و یکی گویند رات بود و یکی گویند  
منعف بود و یکی یکدیگر نزدیک بود و یکی در طرف خوب افتاد  
و یکی بریزد و دسته طبل این بقول نیزه نیاز اکریکی که باید در رفت  
خر و بات اثبات دیدم و یکی گویند بعده غار معتبر بدیدم روز نزدیک  
دشکاره مثلاً کیم کیم کرد و شرح هلال شمانه ایدم و دیگری  
بکلید در شب کشش هلال و متناسب از دید دریان در مجامعت از جنگ  
در شادت و معاشرت دو معنی و شابد اوج عنی بیولانند و شاهنواری  
شادت بد هدف و رویت اما هر کاهه از بین من اموز ری اول ما مقدام  
کافی نیست بخت ام که ایمه بودن از خالص اینها درست که کاهت از  
شاده هم از شاهنواری است هلال از دنده کاپیس نیز متناسب است نیز ندا  
ملک ایمه علیه شاهنواری باقی را راه اور در سورت جمله ای اسماً کنند  
که از این طبقه اول شاهنواری بین هر کام میان که درونی و متذکر باشد اول  
کند و لا کارلا کارلا شاهنوار گویند که از راه شیاه بزری من علام حامل  
شد و لعل ظاهر است که کاپیس و یکی کاپیس از دران باشد جمال  
از این دارکار ماهیت پیش زدن گفته است و لاجیت فتوک دفعه ای و اما  
شاده هم فوجی دو قوه شادت بد عده همینه فلا لذکن شادت داد  
که من امدادی ام و همچون این دوفن با دوفنی یکی شادت بد هند  
که دیگر هم شادت داده ام من دیگر ام پروردی بخدا و قویت از

که همه مان فریب کردند غام‌باشی سال تا کردیت ممکن شود و اگر اینها بیند  
که باید همه سلسله ای این روش را کرد و یعنی گفته اند که باید ملاطفه نقصان نهاد  
که درین عادت انتهای جاری شده باشد که اینها در عین سال که بیند می‌شوند  
و اینکه درین انتشار که می‌شوند وظایم اینست که مردم صاحب این ذیل است منکر خوار  
ات در اینکه نقصان دارد هر چهار یاریه بازیعی که شش زدن کی  
از نقصان هم متوجه نمی‌شوند و این را که درین کنترل این نقصان نمی‌شوند  
عام و نکن این کسی که بیند می‌کاهست که اینها صورت دوستی را که می‌شوند  
پنهان کنند این در سال سه ماه مغافر کریک بعد ندوهم رسانیست که نشان  
بسیاری را درین کار روزی در این مدت این روح مادر درسال ساقی را  
دهم که این کنکنیست که نفت و این نقصان را فول نقصان است درین سه ماه حکم  
نیزین اینکه از کوکه اند و اکثر این نقصان اینست که اینها ملایم درین میزان ماده ماضی  
باشد و در اینجا اینکه این نقصان را لذت و نیز اینها کوکه اند و هر چهار یاری  
بعض علاج اینست که در سه ماه هم که این مانع باشد ملایم خلافی نشان دهد از این راه  
که درین کار نقصانی که بظاهر عین کوکه اند و هر چهار یاری درینست  
ترجیح اینکه در سه ماه متوجه این ماده بشوند از این نظری این نقصان  
این ده کار که در طبق معرفت ماده اینست که این موضع هم سال نکران این ماده است  
این و روز میکنید و بینت فضای اداره را کاریت به همکار اشتایله  
مانند و غلطی این ظاهر پشتدهان جمیعت از اینجا اند از کره اینها شد که  
هانها می‌عسانند بوده باعیان رفعیان بوده می‌خواهند این ایضی ایان لی  
با این قدر و همه اظهار شود که این نقصان بوده می‌خواهند این روزهان بالل  
این و غضا کلام است و همه اظهار این پشتی از این نقصان بوده همان این پیغی  
ظرف این مخلصه در همه یک این انشائیت مکرر معیاری جای خواست و حد  
معینی هر دلات را برای این از روی یعنی علاجی اینکم رسانند در اینه  
ماهی از کوکه اند من اینست اینست بعد و مدت در نهان و در جویی طبعه دیان د  
نرم که از در این راست بین این اند و دلیلی این خبر این نیست اگر از زمین نتایج  
و یجوب اقامی این روزهان که درست هلال و درست شاهزاده ها و درست احمد  
و درست احمد و درست احمد و درست احمد و درست احمد و درست احمد و درست احمد  
که این اشتایله که در هر یک ده ماه را اینجا از کوکه اند و زدن به درین کوکه اند  
می‌دانند ماده دعی غیری دوسل ای از دکتری این نقصان داشته اند و درین مورد این اشتایله

خلاق در سه نسبت بکار علام ظاهر مشترک طایب و نامعجم بدلات  
بران دارد اگر میتوان از این ترتیب برخوردار باشند و لذتمنیت و کاربردهم  
محبیت و ظاهره دارند خلاصه نیست و این بله است اینچه زاده اند که این ترتیب  
که همراه مفهی بعنوان ورده آشنای و موسی بنادر رکاب و نکدام  
موافق شورات بلطفحات از زیر ادام اسما کرد بهم در نهاد معمول  
حال و درود میباشد **چهارم** خالق بودن اینضی و نهفاس است این را ایشان و ایشان  
پیش و محظی نیست

لقد كلامي اعماق دفعه لامكنته قرية الماء ويفصل رحى  
احرامي بسندونيت كنديك دوچاهما حرامي میشم در عرض  
متن معه اسلام واجب قرق الماء ووکل از دوچاهما تالک میکند  
و دیگران در شایعه این تاریخ و مصیران است بطریق در ایشاند  
وان یعنی تحریات که جام براید و پنهان ایندازه دوچاهه ایشان  
بیش سیمه دی اور دیدی اند هر طرف جام را بعد از اینداختن  
بد و شیخ میلند و بد و دش ماس میاندازد و مصیران است سکم  
ردان اکه نزند و از علمند شود لذت باهر که نزند بکله های از  
از هم یک داندر بعضی از نهاد اشان در بعضی مکنده و یاده که  
لذت افتد را باشد که میان نافت و تازی را بپوشانند و یاده که آن  
جامه احری بناشد و بیوت و مری جوان حرام کریث شاشد  
نیمس ناشد بجاسی که نازد زمان مغفره بناشد بلکه اینها بعض  
دلاک دارد که در سایر اوقات احراهم هاید بالکه اشانه داعوه  
ایست که دندانه دست اسایر اوقات باشکاهه ادار و بقدر مقدور  
و مغضوب بناشد و بد نهایانش داده ایشان است که داندر لذت  
مشیرات نز در ردم او خاطر ایست که نهان نیاز خیر مخفی  
اختن دند و بعد از روشنیدن حامی احراهم مکنده و بسته  
که احراهم را در عفت نهان بنشاند یا امکن  
شود عفت نهان و لجه بکنده و از علمند شود عقب دو رکت ناظم  
احراهم که در رکت اول بعد از حفله ایشانه داده و در دو رکت قل  
وال آنها کافروان بیان نیت که در رکت شانه ایشانه احراهم مکنده  
این آنکه و هکه و هوندا ناشته و بی غسل احراهم تهادی را ایشانه نکند  
و در منبر ایشانه ایشانه دو هسته ایشانه و بی صور ایشانه ایشانه  
شکر که ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه  
نشست بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت بنت و هکه و هکه ایشانه  
فانه و غیره بکنده بسته ایشانه ایشانه و هکه و هکه ایشانه  
اکه بیانه ایشانه دی ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه  
خانه کیست خسته کیست بیان نیت ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه  
اکه نیت بعده بکنده ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه  
قریه ایشانه بعلت ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه ایشانه



ساخته ملین که وعقام را باید اعتماد کرد و بعضی از ناخن ید کارهای  
بر پیش و شش زیر را دست و آخوند است که جای معیارهای داخل این  
مسافت خانم ام ایکران مغلل را با صافی در رحاب خاص معمول است  
چو اسعاری هم جای نداشتند باشیم و مخصوصات که در طبقه طرف دعا  
مشترک باشند اگر خود را در شاه است و سلطنت خود را با خواهد که همانها  
تئن که از اندیشه طبقه طرف و چون تهدید رحاب که فرد رسیده عما همانها  
چنان یک و همه هدید را که به رسیده مصلحت نهفستند و همچنین ساره بال  
و دعا های اینها شنیده و دعوه رسیدند که این مصلحت و مدن و میان  
ردن یعنی اینکه اسوسه دارند و در طلاق که خاند را بر یکدیگر خصم کنند  
درین یعنی درین یکان لای و بعضی داشته اند است مالیه  
برین یعنی را وجود دارد مشترک هفت میخوار رسیده و از پشت تکمیل  
است تزدیک برگان یعنی برای در زمانه بال استاد و مستشار خود داده  
کشیده شاد و روز و شکن خود را بر این بکرد و دعا های اینها را درین یاد  
پیوچه جات خود را بطلبید و افزار یکسان خود بکرد اما از اتفاق طلاق طلب  
امن زنده دید که محلا حاضر است و باید روقی که همیشه اهد که خواهی  
بیو رسیده است ماله ای از کافایه در رسیده یعنی با منضم طلاق را نشان گذشت  
و بعد از تکمیل این اعمال بکرد همانجا که بازدید که لش و مخفی است  
که احمد و قوت و قدرت و دیده است و دیانت عالم را در طوفانی سنت گند و  
در طلاق و اوح احاطه خود را نگاه دارد که میباشد عیوب بکند و همچنین  
از طلاق فارغ شد و در مقام حضرت ابراهیم و دویکت نار نظری  
لکنکن و محلان در پشت مقام است بیعی اشخاص این سنگ است که میتواند  
نیازی و دریغه راست در زیب تزدیک اینها بخواهد و دعوهای اینها را  
رسیوا و این سنگ را در طلاق بخواهی پیش خود که ناظم خلاف اشید  
بلکه سیواز خواهی از خون ییش نزدیکی داشت اخوانه که در اینجا ساخته اند  
نه طلاق این دیده است این همیشه امدو در زندگی در رهه هم مشهور نماید که  
زیان این دنیان سنگ نزدیکی بخواست در درین هیچ و کثشت از این  
دوره هر میزان که همراه خود فوت و قوت باشد اینه مذکور شد  
در طلاق و لجه ای و امداد طلاق سنت اینها از این راه رهی میگردند  
که خود میتوانند که در هر حال و اماکنی که نزدیکی همچنانه  
از بزم است و از این دنیا و این دنیا و دیگرچنین نیست که مد و در رعایت از

ایشت کیا در میان شیخ و سنت است که در اینجا شیخ شمع دوستی باشد ول  
وقت باشد و چون همان مکار باشد رسید از اینجا آنها نهادند دیدم همه کنند بعض  
تندی بر و داشتند و دیدند رسید و که اینها رسیدند که همه بله لطف خوبی کردند هفته  
زود تراویه رسید و هر چهار یاریا و رایا و روح اگر سواره باشد رسید در حمله  
بکند دنیا خواهد رسید و هر چهار یاریا و رایا و روح اگر سواره باشد رسید در حمله  
چار اوی خود را منشید و رسید اینها هدایت بیست دیون و رسید سنت  
است که کوه مرد ایلاند دعا های که در سماها نهادند عین اند دعا های دیگر  
که ناشی از این دعا های که در کوه مرد ایلاند عین اند دعا های دیگر  
بسا ایلاند ده چین دعا هایی مانند رسید از اینجا رسید و رسید ایلاند دیون  
رسید و مسافر و مقام شد و لجیات تقصیری کرد این بیت که تقصیری هم  
از غل غل خدیل از عزم فتح اسلام و لجی قربة لایاصطفا و تقصیری هم  
جلاکه نه چیزیت از اینه سی و ایشان یا شارب یا ایشان یا مغفاری یا فخران  
و منشات که ایلاند می خورد و مسافر ایش و شارب بکر و بعیضی از اینها ای  
بکر و بعیضی طالع بایح بکلار و بایح بکلار و جایز است سرتاشیدن و بیوت  
قصیری هم ایلاند حلال می شود راه هر چهار حمله سی و بیغیره سی و شاند  
و لکن منشات است که شیخی هم چهار مان بشلد و بخت داشت و بخت و برش ایلاند  
مح کرده ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان مقام ایشان و مح کرده ایشان  
در غل غل عقیق و ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان مقام ایشان ایشان  
مشغول است ایشان که ایلاند رسید و رسید می ایشان طلاق بوقتی با چیزیت  
مواضع ایشان می شوند ایشان مقام ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان  
یا زیر ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان مقام ایشان و مح کرده ایشان  
وزن ایشان و نشاند ایشان و می خواهد ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان  
در تویه هشتم ذی جمادی ایشان طلاق بوقتی و عمل ایشان می شوند و منشات غسل  
ایشان می شوند که غسل ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان مقام ایشان و منشات  
که همه جام ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان  
جام ایشان می شوند و رسید ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان طلاق بوقتی با چیزیت  
نه که ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان طلاق  
بکر و جانانک پیش می دند رسید هر کاه و دقت ناظمین می شوند و رسید هر کاه  
ناظم ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان طلاق  
منشات ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان طلاق بوقتی با چیزیت ایشان طلاق

هر چهل را فرماش کرد و بکمده دوچار شد رئیس این همان بعده  
بعنوان دندوست است که درین شفاهه سنگ از مشتمل اخراج  
بلای عقیم و بجهت هفتاد و پنج اتفاق برگه شیخ ناید از عزیز تکاهان  
پیکنده و هفت نوبت است خفار گندور فاصله میگذاشت  
وقت اختیار عیقات و مسخر هر دویار باید اختباری مل آغاز  
با اضطراب عده دوچار شد و همه است و همه اه اضطراب عده باعث  
درین ایده جرم ایجاد و چنان طلاقت و چنان اه اضطراب ری مشعر را بهینه داد  
درین ایده اظرف زندگی علم حکمت پذیرانه اش هم اینست  
**د** رفع این عیاقب سخت است که درین دعوی علی این دعای که وارد  
شده ایاند لاما و لاجات این ایست که هون در رو نیزه ایاند و میشود  
منزد که ایست ایوانی خواهد عقیم کند از هر چیز ملت مکند مکرات است یعنی  
این عیاقب راه هفت سنت درین منزد و پاید سنت زنگ میاند و از جن  
کلی و دنی و دنیعه که وغیره ایاند و پاید کار خرم باشد و یک بشد  
یاد و یک ایاند ایانه ایشند درین همچو و بیت کند مقادن اول این ختن  
و بیکم بیت ماند نایاف شود و یکیست بیت ایست که بکمد از جه و  
همت سنت ریزه میم دیم اسلام حق غم و ایج قریباً ایانه  
فاظی ایست که هر نیم سنت رین در دری و مدارزی که کن ایست  
علد غام شود و پاید که هفت تایج عیقد و ظاهر ایست که همه  
بر عنین خیز بیاید ایشک و ایان ایجاد و میخ و میخ دیده هم یکیست و  
هفته اه ایان ایان ایخطا کد و عیجه خیقداد عاده تند تا هفت سنت ریزه  
تایم عیجم خیقداد هم شک کنیده و خیقداد بخورد و بخورد و سنت است  
ایشک با خصوصیات دعا میشود ایاند و ایشک بیکن بیکن بدهه دل داشت  
پایانه دنیه ایز جزو دیده ماست و ایشک سنت بینها پاید ستعج  
پاکه ادار و پرید است بیت بیندازد و پایک درین ایان ایخت پشت بیکله  
پاکه ایشک پایاد و سواره هم میتوان ایناخت بلکه جمیوار  
بودن ایشک داشتم اند و او ای اظرف است و ایشک بطریق خذف بیندازد  
و در معقول ای خلاف است اشی و اظفرا ای است که سنت رین را بکاره  
رسکم ایکت بزرک و نایاف ایکت شمارت بیاند و بناین ایکت میان  
هز خوبی است و محبی است که سنت رین هزار میان ایشک پاکه ایشک  
پاکه ایشک ایشک ایشک ایشک ایشک ایشک ایشک ایشک ایشک ایشک



۱۹۶

شوط مطریچ یعنی پر زنگ این عدای سه مطالبات احیام و دریج دری  
جهج: فاده ایک احمد عوین و درست یک مخصوص بدهی و بود: و درین  
مخصوص هدای و شوط مطالبات احیام ات و درین عن داشت: درین عرض بر  
دستیچ بون و دهان سال و درین عرض بر کلیک اسلیم بدهی و بود: در  
هان سال: از کان چیزی ایچ ترانکان عدای مطالبات نهیا: طراف زیارت  
وسی دهیک از رویین و از کان عی طرف زیارت و می: و داجات  
چیزی لایم: ترانکان بسطیت هنیند کاما: ایات و تکریم از اسلام: همان  
تداریک اس امام مطالبات روحیه است: و جمل: و خل دنیصین: و ایلی  
ذیارات: و طراف نیا: ایان: و بینیه می: هم بعد: دریج عین قیاق با  
بید: دان: و راچ مطهوع علی المقوی: غانطاط د درین عین نقصین  
پین: و درین ایزاد طراف نیا: ایان

۵۹۶

درجه عقول و سنت است که اهر سنت رین که میان از داشته ایکی بکویدن گفت  
در حقیقت سنت و بعضی ولیق میعاد اشنا اند بعد رعیت یا زندگانی که با او شنید  
غلیر در رسیدات و اختری هم در سرمهد و در شاهزادی و مکنیق دهاد  
وطبیعت این نسبت آنست که آنها اکثر آنها اند اما اتفاقاً و لذت آنها اند اما اینها اند  
و دلته که آنها اکثر اهل علم اند اما هدایت اینها ایکی اند اما اینها اند اما هدایت اینها اند  
المحمدیه یعنی علی بالای ایلیت و سنت است که در ایام خود از مسیح خدا  
جا اورد و در چون بکم بر میکرد رسنات است که داخل خانه ایکم شویه ایلیت  
و شرطی فرد اعمیه و چون عوله از مکه کوچ کند طوف و دیده بکنند  
باشند یعنی که هفت شوط از در طوف و دیده میکنند سنت قربانی آنست و  
همان اند دو رکعت غار طوف و دیده بلند این نسبت که در کوه داشت خان  
طوف و دیده میکنم سنت قربانی آنکه و سنت است که در ایام حج سعد  
و شفعت طوف بلند سنت دیده ایام سال و اکن تو اند سعد و شفعت  
شرط بلند و سنت است که در وقت پیرون امداد از کم بلند ره  
خرمه اینه و تصلیت فر کند تکه اه اموری باشد که از روی نادانی  
از ازو زنده ماش و چشم کند سعد و شفعت

۱۰۸

598

59 V

599 487

f. 00

f. 01



